

سال ششم، شماره هفدهم، اردیبهشت ماه ۱۳۹۷

نشریه انجمن علمی دانشجویی

معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام



اقتصاد اسلامی

فرهنگ و اقتصاد

توسعه یا پیشرفت؟

چه کسی دلار را دلار کرد؟

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر مصباحی مقدم

تأملی پیرامون مالکیت و مالکیت فکری

نقش فاعل در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشریه انجمن علمی - دانشجویی

معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه السلام

سال ششم، شماره هفدهم، اردیبهشت ماه ۱۳۹۷

صدر

عرضه تبیین گفتمان اقتصادی انقلاب اسلامی

فهرست

- ۲..... سخن سردبیر: تشریح قلب تپنده‌ی علم.....
- ۴..... اقتصاد اسلامی (مصاحبه با حجت الاسلام مصباحی مقدم)
- ۸..... بررسی منفعت طلبی انسان، مشکلات و راه حل‌ها بر اساس دیدگاه شهید صدر و شهید مطهری.....
- ۱۲..... نقش فاعل در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی.....
- ۱۴..... امنیت اقتصادی و تجارت بین‌الملل در اقتصاد مقاومتی.....
- ۱۶..... درون‌زایی یا برون‌زایی پول در اقتصاد.....
- ۲۰..... چه کسی دلار را دلار کرد؟.....
- ۲۳..... پیمان‌های پولی چندجانبه.....
- ۲۴..... دیپلماسی اقتصادی، راه‌حلی برای مناقشات منابع طبیعی.....
- ۲۶..... توسعه یا پیشرفت؟ تفاوت در چیست؟.....
- ۲۸..... فرهنگ و اقتصاد.....
- ۳۰..... ترجمه مقاله «سؤالاتی اساسی از مباحث رشته‌ای فلسفه اقتصاد؛ دنیل لیتل».....
- ۳۵..... تأملی پیرامون مالکیت و مالکیت فکری.....

میزبان

محمد رضا اسماعیل زاده

سردبیر

ایمان عابدی

هیأت تحریریه

اسلامه - اندیشه‌ای

محمد حسین بهمن پور
حمیدرضا بهرمن
محمد حسین طاهریان
محمد جمور، حامد میرزایی

اقتصاد مقاومتی

مهدی عبدلهی
فرهنگ مجاهد
محمد حسین احدی

اقتصاد توسعه

ابوالفضل جعفری
مهدی کیانی
حسین بازوکار

اقتصاد پول

محمد رضا اسماعیل زاده
سعید سرافراز
سجاد رجبی
محمد حسینی زاده

اقتصاد بین‌الملل

محمد مهدی کارگزار
مهدی سرمست

صفحه آرای: مهدی عفتی
مدیر داخلی: سعید سرافراز
مسئول دفتر: محمد حسین احدی
توزیع و فروش: امیر حسین خورشید

تلفکس: ۰۲۱۸۸۵۷۹۹۸۸

تلفن: ۰۲۱۸۸۰۹۰۴۷۸

پیامک: ۳۰۰۰۹۹۰۰۰۰۳۰۳۰

آدرس: تهران بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه
امام صادق علیه السلام، انجمن علمی - دانشجویان معارف
اسلامی و اقتصاد، دفتر نشریه صدر

تشریح قلب تپنده‌ی علم

جایگاه فعلی و چشم‌انداز علم در ایران، کاتالیزورها، موانع و راهکارها

وضعیت فعلی علم در ایران

پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی موج جدیدی در فضای علمی کشور ایجاد گردید. ستاد انقلاب فرهنگی با فرمان حضرت امام وظیفه تغییر فضای علمی کشور به سمت آرمان‌های نظام اسلامی را داشت. روند اصلاح وضعیت علمی در سال‌های پس از انقلاب مسیری را طی کرده و به موفقیت‌هایی نیز دست‌یافته است که در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم. اصلاح وضعیت و فضای علمی کشور بر اساس نگاه بلند انقلاب اسلامی پس از ستاد انقلاب فرهنگی که بعداً به شورای انقلاب فرهنگی تبدیل می‌شود توسط سیاست‌گذاری‌ها و نهادهای مختلف در طول این سال‌ها دنبال شده است. در مورد سیاست‌گذاری‌ها می‌توان به مواردی مثل سند چشم‌انداز ایران در افق ۱۴۰۴ که در سال ۸۲ ابلاغ شده است اشاره کرد. در این سند برای ایران تا سال ۱۴۰۴ شمسی (۲۰۲۵ میلادی) جایگاه اول اقتصادی و تولید علم و فناوری در سطح منطقه‌ی آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) پیش‌بینی شده است. همچنین سند نقشه جامع علمی کشور که در سال ۸۹ تنظیم شده نیز سعی کرده است وضعیت مطلوب علمی سال ۱۴۰۴ را دقیق‌تر همراه با بیان مبانی دینی و فرهنگی آن بیان کند. همچنین این سند میزان مطلوب شاخص‌های بهبود وضعیت علمی کشور، اولویت‌های حوزه‌های مختلف علمی، راهبردها و سیاست‌های کلان را مشخص می‌کند؛ و همچنین سند اسلامی شدن دانشگاه‌ها در سال ۹۲ توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شد که به‌طور تخصصی‌تر به این موضوع پرداخته است. همچنین نهادهایی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، دانشگاه‌ها، نهضت سوادآموزی، فرهنگستان علوم، شورای پژوهش‌های علمی کشور و بسیاری از نهادهای دیگر متولی این اصلاحات هستند. بررسی شاخص‌های جهانی رشد علمی می‌تواند وضعیت فعلی علم در کشور را برای ما ارزیابی کند. با مشخص شدن روند رشد در طول سال‌های مختلف می‌توان به صورت تطبیقی رشد علم را با سیاست‌هایی که در هر دوره اتخاذ شده مقایسه کرد. این مقایسه‌ی تطبیقی مستلزم کار پژوهشی جدی است که نتیجه‌ی آن مسیر آینده را هموارتر خواهد کرد. از آنجایی که چنین پژوهشی انجام نگرفته در حال حاضر می‌توان از شاخص‌هایی استفاده کرد که به صورت نسبی وضعیت علم در کشورهای مختلف را مقایسه می‌کنند. یکی از بهترین شاخص‌ها SJR است که فضای نسبتاً روشنی از رشد علم در کشور را به ما نشان می‌دهد.

وضعیت فعلی طبق شاخص SJR

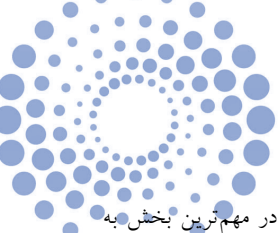
نظام رتبه‌بندی سایمگو ((scimago توسط یک گروه پژوهشی در اسپانیا انجام می‌شود که بر اساس تعداد مقالات علمی مؤسسات آموزش عالی کشورهای مختلف که در بانک اطلاعاتی اسکوپوس موجود است آن‌ها را ارزیابی و رتبه‌بندی می‌کند. این رتبه‌بندی یکی از جدیدترین و جامع‌ترین نظام‌های رتبه‌بندی پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهش محور در جهان است. این شاخص بازدید مجلات موجود در Scopus را از سال ۱۹۹۶ تا به امروز نشان می‌دهد. طبق این شاخص در مجموع رشته‌های علمی، سهم کشور ایران در سال ۲۰۱۵ از کل تولیدات علمی جهان ۱.۵۴٪ است؛ و در همین سال سهم تولیدات علمی ایران در منطقه خاورمیانه ۲۸.۵۷٪ بوده است. همچنین ایران در سال ۱۹۹۶ رتبه ۵۳ جهان را به خود اختصاص داده بود که با رشد چشم‌گیری در سال ۲۰۱۵ به رتبه ۱۶ رسید و در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ مقام اول تولید علم در منطقه خاورمیانه را داشته است. شاخص‌های دیگری نیز برای سنجش رشد علمی مطرح است ولی مهم‌ترین آن‌ها SJR است. شاخص‌های دیگر مثل میزان ارتباط دانشجویان با اساتید، تعداد محققان، اعتبارات تحقیقاتی، درآمد حاصل از فروش و انتقال فناوری، تعداد مراکز تحقیقاتی، تعداد مقالات منتشر شده در مجلات معتبر علمی خارجی و بسیاری دیگر از شاخص‌ها وجود دارند که می‌توان بر اساس هر یک وضعیت فعلی را تحلیل کرد.

گره‌گشایی مشکلات

شاید قوانین، سیاست‌ها، بودجه اختصاص‌یافته به پژوهش‌ها و فضاهای علمی در وضعیت مناسبی قرار داشته باشند. وجود مؤسسات پژوهشی، پژوهشکده‌هایی که در کنار سازمان‌های مختلف و دانشگاه‌ها تأسیس شده، اندیشکده‌ها، پارک‌های علم و فناوری، افزایش رشد دانشگاه‌های مختلف (آزاد، پیام نور، دولتی، علمی کاربردی) و... خود گواهی است بر اینکه توجهی که به علم شده تنها به صورت رشد کمی بوده چرا که عملاً این مؤسسات فایده عملی جدی در حل بحران‌های کشور نداشته‌اند. معمولاً توسعه در ایران به صورت بی‌روح انجام می‌شود. این نگاه تنها به صورت منفعل تمام نهاد‌های ایجاد شده در غرب را تقلید می‌کند بدون توجه به اینکه چطور این نهاد در کشور می‌تواند به بدنه‌ی واقعی متصل شود و به مثابه‌ی چرخ دنده‌ای در کنار سایر اجزا بچرخد. برای مثال می‌بینیم که فضای واقعی اقتصاد مثل صنایع کمتر با بدنه‌ی علمی-دانشگاهی کار می‌کنند. مؤسسات به دلیل سابقه‌ی پژوهشکده‌ها دیگر به آنها اعتماد نمی‌کنند. عملاً نهاد تصمیم‌ساز در کشور کار نمی‌کند و تصمیمات بدون پشتوانه نظری جدی گرفته می‌شوند. مثلاً در مورد اقتصاد مقاومتی تا مدت‌مدتی بسیاری از اساتید دانشگاه بدون توجه و آگاهی کافی با این سیاست مخالفت می‌کردند، در صورتی که اگر این سیاست به کمک کل بدنه‌ی دانشگاهی و به کمک اساتید و دانشجویان اتخاذ شده بود تأثیر گذاری بسیار جدی تری داشت. ولی کدام چرخ دنده است که در سیستم متوقف شده؟ کدام پله از نردبان علم است که شکسته شده است؟

نقد مهم‌ترین کاتالیزگر رشد علم و همان پله‌ی شکسته‌ی نردبان علم است. نقد کاتالیزگری قوی برای رشد علمی است و حتی بالاتر از آن به مثابه‌ی قلب تپنده‌ی بدنه‌ی علمی کشور می‌باشد. یکی از جدی‌ترین معضلات علمی ما عدم وجود روحیه‌ی نقادانه است. روحیه‌ی نقادانه روحیه‌ای است که به نحو صحیح و اخلاقی نقد میکند و نقد می‌پذیرد. به دلایل مختلف مثل تکبر، اعتماد به نفس بیش از حد، خود بزرگ بینی، تعصب و... روحیه نقادانه در ما وجود ندارد. هرچند مقالات زیادی در کشور نوشته می‌شود و رشد کمی علم در وضعیت مناسبی قرار دارد ولی نقد موجب رشد کیفی مطالب علمی و اصلاح آن خواهد شد به‌گونه‌ای که فقدان آن به منزله‌ی مرگ برای رشد علم است. وقتی هر محققى جداگانه دراتاقی به صورت جزیره‌ای می‌اندیشد و به دلایل مختلف نه مورد نقد واقع می‌شود و نه دیگران را نقد می‌کند آنگاه به چنین علمی صفت مردار باید داد.

این موجب می‌شود در فضای سیاست‌گذاری نیز نقد علمی صورت نگیرد و گه گاهی سیاست‌های غلط بحران‌هایی را ایجاد کند همانطور که برخی از متفکرین اقتصادی در مورد هدفمندی پارانه‌ها چنین نظری دارند و بیان می‌کنند که در مورد این سیاست مشورت کافی صورت نگرفت و به نقد توجه نشد یا اصلاً نقد جدی صورت نگرفت.



نقد نوعی ارزش داوری و قضاوت در مورد یک چیز است که قصد تشخیص و جداسازی سره از ناسره و خوب از بد را دارد.

از یک جهت نقد به درونی و بیرونی تقسیم می‌شود. نقد درونی با پذیرش پیش‌فرض‌های موجود به درون‌متن وارد می‌شود و آن را هرس می‌کند. در مهم‌ترین بخش به سازگاری درونی یا CONSISTENT بودن متن توجه می‌کند. در این قسمت باید دید آیا صدر و ذیل نظریه همخوانی دارد؟ آیا نظریه انسجام درونی دارد و بین اعضای آن تضاد، تعارض، تناقض یافت می‌شود؟ در ساده‌ترین حالت و به شوخی گفته می‌شود که اصلاً آیا نظریه پرداز توانسته مطلبی مستدلی را بگوید اگر توانسته بگوید ما حتماً قبول می‌کنیم! پس در نقد درونی به دنبال تضادها، تناقض‌ها و تعارضات هستیم و باز همچنین مثل آیا مقدمات به نتیجه می‌رسد؟ آیا مقدمات باهم سازگاری دارند؟ را بررسی می‌کنیم. بعد از مشخص شدن دیدگاه نویسنده و وجود انسجام درونی در نظریه، باید فارق از پیش‌فرض‌های نویسنده مطلب مورد بررسی قرار گیرد. در واقع در نقد درونی خود مدعا با فرض صحت پیش‌فرض‌ها بررسی می‌شود و نظریه در معرض سایر نظرات قرار نمی‌گیرد بلکه خودش با خودش بررسی می‌شود ولی در نقد بیرونی مدعای نویسنده را در معرض دیدگاه سایرین قرار می‌دهد تا نقاط ضعف و قوت آن از این طریق آشکار شود. از آنجایی که دیدگاه سایرین بیرون نویسنده قرار می‌گیرند به آن نقد بیرونی گفته می‌شود. واضح است که نقد درونی مرحله اول انتقاد است و بدون آن نقد بیرونی امکان‌پذیر نیست. و منصفانه و منطقی است که ابتدا نقد درونی و سپس نقد بیرونی صورت گیرد. نقد کردن و نقد شنیدن نیز دو ساحت دیگر است. نقد کردن خود به دو گونه تقسیم می‌شود، نقد کردن از خودمان و نقد کردن از دیگران، معمولاً وقتی انتقاد مطرح می‌شود افراد به یاد انتقاد از دیگران می‌افتند درحالی‌که از نقد خودشان غافل‌اند؛ و از قضا نقد خودمان از نقد دیگران اهمیت کمتری ندارد. خوب است به آسیب‌های این بخش نیز اشاره کنیم. دو آسیب جدی که هر دو از عدم وجود روحیه‌ی نقادانه سرچشمه می‌گیرند عبارت است از:

اولاً در دو ساحت نقد شنیدن و نقد کردن دیگران، عنصر خشم مشکل و آسیب جدی است. در بسیاری از موارد ما از شنیدن نقد ناراحت می‌شویم و با تعصب اعتراض می‌کنیم یا بجای نقد علمی و دقیق تنها زبان تند را بکار می‌بریم و این نه اخلاقی است و نه عقلانی زیرا انتقاد بزرگ‌ترین لطفی است که یک فرد در حق دیگری می‌تواند انجام دهد تا موجبات رشد او را فراهم کند. به همین جهت رفتار اخلاقی با ناقد حداقل انتظار از یک نویسنده یا نظریه پرداز است. و همچنین آسیب دیگر این است که نظریه پرداز فکر می‌کند منتقد به شخصیت حقیقی وی نقد می‌کند در صورتی که ناقد تنها نظریه را نقد می‌کند و نظریه پرداز نباید از نقد نظرش توسط دیگران خشمگین شود. به راستی چه پیش‌فرض اصلی تری در ذهن ما وجود دارد که موجب شده است در ساحت عمل در مقابل انتقاد به صورت خشم ظاهر شود؟ این پیش‌فرض در هر شخصی متفاوت است و باید سعی کنیم آنرا بیابیم و بر طرف کنیم. آیا ترس از رفتن آبروی علمی است، آیا دنیا پرستی است؟...

دوماً در مورد نقد خودمان یا خود انتقادی که هر فرد سعی در نقد خودش دارد تعصب (علاقه‌ی بی‌دلیل به یک چیز یا علاقه‌ای که علی‌رغم ایرادات وارده باز مورد پذیرش شخص است) مشکل اصلی است. این نکته در مورد نقد خودمان باید مورد توجه جدی قرار گیرد که میزان علاقه‌مندیمان به یک نظریه یا عقیده باید تابع دلایلی باشد که برای آن می‌توان اقامه کرد و نه تعصب‌ها. لذا باید با کنار گذاشتن تعصب‌ها و با منطقی کردن خودمان را نقد و اصلاح کنیم که با اینکار امتی اصلاح خواهند شد.

کارکرد نقد

افراد در مواجهه با اندیشه‌ها دو گونه عمل می‌کنند، اسفنجی و غربالی، برخی مانند اسفنج تنها اطلاعات را جمع‌آوری می‌کنند و عده‌ای دیگر همچون غربال اندیشه‌ها را نقد و بهترین آن را انتخاب می‌کنند. البته واضح است که بدون درک کامل یک اندیشه امکان غربال آن وجود ندارد. ولی بسیار دیده‌ایم وقتی از یک استاد اقتصاد می‌پرسیم نظرات در مورد رابطه تورم و حجم پول چیست نظر ریکاردو، میل، فیشر و فریدمن را بیان می‌کند و گاهی ممکن است در یک حالت بسیار خوب نقد دیگران را نیز بر این نظرات بیان کند ولی اگر بپرسیم حال جمع‌بندی و نظر شما در این مورد چیست؟ جوابی قانع‌کننده نمی‌شنویم. این اتفاق به این علت است که اندیشمند اسفنجی عمل می‌کند و چنین شخصی موجب رشد علمی برای کشور نخواهد شد. ذکر این نکته لازم است که ضعف سیستم آموزشی نیز در ایجاد این مشکل تاثیر جدی داشته. نقد باید از پایین‌ترین سن آغاز شود و دانش آموز به تفکر و انتقاد وادار شود. نه اینکه تنها به تزریق اطلاعات به دانشجو یا دانش آموز بپردازیم و او را متفکر بارنیاوریم. پژوهش محور کردن فضای آموزشی دانشگاه‌ها به متفکر کردن دانشجو کمک می‌کند.

روش نقد

علم منطقی و در مهم‌ترین قسمت آن مبحث مغالطات داعیه‌دار نگره‌داری فکر از خطا را دارد. ولی از آنجایی که این مباحث با پیچیدگی خاص خودش مطرح می‌شود خواننده گاهی در بهترین حالت تنها قواعد منطقی را یاد می‌گیرد ولی توانایی بکارگیری آن را برای اصلاح ندارد. لذا کتاب‌های تفکر نقادانه روش‌های کاربردی تری را برای این امر آموزش می‌دهد؛ که تفصیل آن را در کتاب‌های مربوطه بخوانید. در مورد انتقاد توجه به این موارد نیز اهمیت دارد. ۱. داشتن ادب و اخلاق در نقد. ۲. بیان نقد سازنده در مقابل قد مخرب که نیت اصلاح ندارد. ۳. توجه کنیم که حس برتری داشتن نسبت به کسی که نقد می‌کنیم در ساحت عملی عمل اخلاقی درستی نیست و ضمناً در ساحت نظر ممکن است پیش‌فرض غلطی باشد. ۴. بیان راه‌حل و صحبت ایجاد بعد از نفی یک موضوع و نقد آن اهمیت بسیاری دارد ولی اگر کسی تنها اشکال را مطرح می‌کند باز قابل ستایش است زیرا یک مرحله را انجام داده است و نمیتوان از فرد خرده گرفت که اگر نقد می‌کنی راه حل جایگزین هم باید بدهی یا فقط در صورتی حق نقد داری که راه حل جایگزین داشته باشی. ۵. در نقد نظری و علمی هدف نقد باید نظریه‌ی فرد باشد و نه شخصیت وی و در نقد عملی نیز هدف نقد باید عمل و کار وی باشد و نه خود شخص چرا که خود شخص به دلیل جهل و نداشتن اختیار کامل در انجام یک کار مرتکب خطا شده و در بسیاری از موارد خودش مقصر نیست بلکه برای مثال محیط پیرامون وی را مجبور به انجام کاری کرده است لذا تاکید می‌کنیم که تنها عمل نقد شود و نه شخصیت فرد مگر آنکه دو دلیل گفته شده معتبر نباشند یعنی فرد با علم و اختیار کامل یک کار را انجام داده که در اینجا جای بسی تأمل و فعلاً از عهده این یادداشت خارج است!!

دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه محل انتقاد است. تشریک‌مسابی، کرسی‌های آزاداندیشی وازه‌ها و جملات آشنا به گوش و غریب در عمل است. اگر احساس رخوت در دانشگاه می‌شود به علت عدم وجود چنین روحیه‌ای در میان دانشجویان، اساتید و در کلاس‌ها است. کلاس‌های درسی صرفاً جنبه‌ی محیا سازی آب برای اسفنج هستند. در صورتی که دانشگاه باید محل تضارب آرا باشد تا با سنگ محک منتقدین بتوانند طلا را از بدل آن تشخیص دهند. به امید تقویت این روحیه در ما...

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین

دکتر غلامرضا مصباحی مقدم

حمیدرضا بهرمن

دانشجوی کارشناسی معارف اسلامی و اقتصاد



مقدمه

بعد از انقلاب اسلامی یکی اولین خلاءهای علمی که توسط جامعه علمی کشور احساس شد، خلاء نبود اقتصاد اسلامی بود. پاسخ هایی که به سؤالات و نیاز های اقتصادی داده می شد بعضا مغایر با ارزش های اسلامی بود و لازم بود به سرعت در آنها تجدید نظر شود. با وجود تلاش های زیادی که بعد از انقلاب در این زمینه صورت گرفت بزرگترین اثر علمی در زمینه اقتصاد اسلامی کتابی است که در سال های قبل از انقلاب در عراق نگاشته شده. بدون شک کتاب اقتصادنای آیت الله شهید محمدباقر صدر اوج و قله ی اقتصاد اسلامی محسوب می شود. بعضی صاحب نظران معتقدند بعد از ایشان کسی حرف جدیدی در اقتصاد اسلامی مطرح نکرده است.

برای این که جایگاه و وظیفه ی خود را به عنوان دانشجوی رشته معارف اسلامی و اقتصاد بدانیم به سراغ مجتهدی رفتیم که با آراء شهید صدر به خوبی آشناست، دکترای فقه و فوق لیسانس اقتصاد دارد و در مسائل کاربردی و اجرایی اقتصاد ایران تجربه های ارزنده ای دارد.

اولین سؤال به عنوان مقدمه، تعریف شما از اقتصاد اسلامی چیست؟

اقتصاد اسلامی دانشی است که مکتب اقتصادی، نظام اقتصادی و علم اقتصاد را با توجه به مبانی اسلام و اهدافی که اسلام از زندگی انسان بر روی زمین ترسیم کرده و با رعایت مجموعه شرایطی

که اسلام برای زندگی بشر، مد نظر قرار داده تبیین می کند.

در بخش مکتب اقتصادی، اسلام دارای مکتب

اقتصادی است در مقابل مکاتب اقتصادی بشری، شهید آیت الله صدر مکتب اقتصادی اسلام را در کتاب اقتصادنا به خوبی بیان کرده است.

در مورد نظام اقتصادی، ما در صدر اسلام نظام اقتصادی را می بینیم که توسط پیامبر اکرم در جزیره العرب پیاده شده لذا تجربه واقعی تاریخی هم دارد. البته در حال حاضر هم نظام جمهوری اسلامی درصدد تحقق این نظام اقتصادی برآمده که تا حدی به توفیقاتی دست پیدا کرده ولی تا رسیدن به نقطه ی مطلوب فاصله ی زیادی داریم.

در مورد علم اقتصاد دانشمندان مسلمان بر پایه مبانی اقتصاد اسلامی می باید با مد نظر قرار دادن جامعه ای که ارزش های اسلامی در آن تحقق پیدا کرده رفتار های اقتصادی مسلمانان را در عرصه ی تولید، توزیع، مبادله و مصرف مورد مطالعه قرار بدهند. طبعا تفاوت های جدی با آنچه در اقتصاد غرب رخ داده از نظر فروض، داده ها و نتایج بدست خواهیم آورد. این تعریفی اجمالی از اقتصاد اسلامی بود.

تفاوت مکتب و نظام از نظر شما چیست؟

مکتب اقتصادی بایدها و نیایدهای سازمان یافته ای است که در عرصه ی اقتصاد از نقطه نظر اسلامی، نشانگر شرایط مطلوب برای یک جامعه ی اسلامی است و نظام اقتصادی همین مکتب تحقق یافته در یک جامعه ی اسلامی است. نظام اقتصادی حاصل اجرا و عمل به مکتب اقتصادی است. نظام اقتصادی

حاصل اقدامات بشری است، که با استفاده از ارزش ها و رهنمودهای اسلام در عرصه ی مکتب اقتصادی و پیاده کردن آن تحقق پیدا می کند. طبعا اگر در عصر معصومین (ع) باشد مدیریت این نظام اقتصادی و راهبری نظام اقتصاد اسلامی با آن مقام خواهد بود. در نبود معصوم باید ببینیم که آیا جانشینان به حق پیامبر اکرم و ائمه معصومین برای پیاده کردن چنین نظامی دستشان باز است یا دستشان باز نیست. اگر دستشان باز باشد باز هم نسخه ای از نظام اقتصاد اسلامی توسط جانشینان به حق پیامبر اکرم تحقق پیدا می کند و اگر مدیریت جامعه دست چنین افراد شایسته ای نباشد ممکن است چیزی از ارزش های اسلامی پیاده بشود که به صورت جامع نباشد و ناقص و ناتمام باقی بماند.

روش دستیابی به مکتب اقتصاد اسلامی چیست؟

روش خوبی را شهید صدر با استفاده از کتاب و سنت در اقتصادنا مطرح کرده اند. چون منابع اصلی ما برای فهم دین کتاب و سنت است در

زمینه مسائل اقتصادی سه گونه می‌توان از آنها بهره برداری کرد:

یک نحوه بهره‌برداری مستقیم است یعنی ما با مراجعه به آیات قرآن و سنت می‌توانیم احکام و دستوراتی را که مستقیماً مربوط به اقتصاد است در مواردی استنباط و استنتاج کنیم مثل حرمت ربا که نص آیات قرآن و روایات است و یا حرمت قمار و اکل مال به باطل. این‌ها نصوص کتاب و سنت است، این نصوص مستقیماً به ما می‌گوید چه چیزی در عرصه‌ی اقتصاد حلال یا حرام است.

پاره‌ای از مسائل مکتب اقتصادی را از طریق احکام فقهی استنباط شده توسط فقها، می‌توان استخراج کرد. روشی که شهید صدر دنبال کرده این است که با کنار هم قرار دادن تعدادی از احکام متناسب با هم و با ادغام و ترکیب آنها می‌توان یک اصل از مکتب اقتصاد اسلامی را استنباط و استخراج کرد. مثل این که ایشان با استفاده از احکام فقهی و نظرات فقها این نتیجه را می‌گیرد که در اسلام مالکیت حاصل کار، تلاش و زحمت افراد است و بدون کار، تلاش و زحمت نمی‌توان به مالکیت دست یافت.

روش سوم استفاده از آیات و روایات معصومین برای بدست آوردن منظر و دیدگاه و بینشی که اسلام در مورد یکی از مسائل اقتصادی یا مرتبط با اقتصاد به ما می‌دهد. مثل نگاهی که اسلام به دنیا دارد و رابطه‌ی دنیا با آخرت، نگاهی که اسلام به ثروت دارد، نگاهی که اسلام به سود و منفعت دارد، نگاهی که اسلام به زهد دارد و نگاهی که اسلام به رقابت دارد. این دیدگاه‌ها برای تکمیل مکتب اقتصادی اسلام به ما کمک می‌کند.

مجموعه‌ی این سه روشی که مستقیم یا غیرمستقیم استفاده می‌کنیم به ما اصول و دیدگاه‌های مکتب اقتصادی اسلام را می‌دهد. از این سه راه می‌توانیم آنرا کشف کنیم.

هدف از اقتصاد اسلامی از نظر شما چیست؟

هدف اسلام در عرصه‌ی اقتصاد قرار دادن ابزار و امکانات لازم برای زندگی همراه با رفاه نسبی و تامین معیشت انسان‌ها و تامین خواسته‌ها و

مطلوبیت‌های انسان‌ها در چارچوب شریعت و برای دست یافتن به اهداف بالاتر است. یعنی اسلام اقتصاد را هدف نمی‌داند بلکه اقتصاد را ابزار و وسیله می‌داند. وسیله برای این که، انسان و جامعه‌ی بشری نیازهای فردی و عمومی‌اش را در دنیا تامین کند تا این که بتواند به سوی کمال حرکت کند و کمال انسان در تقرب به سوی خداوند است. پس اقتصاد وسیله است هدف نیست. در اندیشه اقتصاد سرمایه‌داری اقتصاد هدف نهایی از زندگی بشر است

خداوند تبارک و تعالی انسان را موجودی قرار داده که نیازمند به خوراک، پوشاک، مسکن، دارو، درمان، تحصیل و تفریح است و البته همه این‌ها برای این است که انسان بتواند خداوند را عبادت کند. امنیت لازم است تا عبادت محقق بشود عدالت لازم است تا انسان‌ها آرامش داشته باشند و در یک جامعه‌ی عادلانه زندگی کنند و از آنچه که خداوند از نعمت‌ها در اختیار بشر قرار داده لذت ببرند ولی در مسیر رشد و تعالی به سوی دست یافتن به رضای الهی حرکت کنند. پس اقتصاد مطلوب بالذات نیست، مطلوب بالعرض است و با دست یافتن به اهداف اقتصادی نمی‌توان گفت مسلمان و جامعه‌ی اسلامی به اهداف خود دست پیدا کرده‌اند. خداوند در یک آیه شریفه که وعده‌ی ظهور حضرت بقیه‌الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌دهد می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (خداوند به مؤمنان و کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده که آنها را در زمین جانشین کند، به دینی که آنها دارند و برای آنها پسندیده، قدرت بدهد، مکانت بدهد دینی که بعد از این که دچار ترس و واهمه بودند این خوف را تبدیل به امنیت کند تا خداوند را عبادت کنند و برای او شریک قائل نشوند.

هدف این است که خداوند را عبادت کنند و برای او شریک قائل نشوند. پس برقراری رفاه، برقراری

امنیت، مکانت دادن به دین و متدینین، همه‌ی این‌ها وسیله‌ایست برای دست یافتن به عبادت خداوند و کسب رضایت خداوند. این کسب رضایت خداوند بر همه‌ی فعالیت‌های انسان مسلمان و جامعه‌ی اسلامی از جمله فعالیت‌های خدمات و هرچیزی که آنرا در زندگی بشری دنبال می‌کنیم پرتو می‌افکند



شهید صدر برای دستیابی به علم اقتصاد اسلامی چه روشی پیشنهاد می‌کند؟

ایشان در کتاب اقتصادنا تحت عنوان "الاقتصاد الاسلامی لیس علما" مطلبی را بیان می‌کند که آنچه در صدد عرضه‌ی آن در این کتاب است عمدتاً مکتب اقتصادی است. بعد می‌گوید برای دست یافتن به علم اقتصادی دو راهکار وجود دارد.

۱. یک راهکار این است که صبر کنیم جامعه‌ای با همه‌ی خصوصیات اسلامی تحقق پیدا کند آن جامعه موضوع مطالعه‌ی اقتصاددانان قرار بگیرد پدیده‌های اقتصادی در آن جامعه و روابط پدیده‌ها موضوع مطالعه باشد. تا آن جامعه اسلامی تحقق پیدا نکند دست یافتن به چنین علمی از این راه میسر نیست.

۲. راه دوم این است که ما فرض کنیم چنین جامعه‌ای محقق شده است سپس بر اساس فرض تحقق چنین جامعه‌ای بررسی و پیش‌بینی کنیم

چه اتفاقات اقتصادی می افتد. جالب این است که می گوید اقتصاددانان غربی هم در آغاز بر اساس فرض تحقق جامعه‌ی سرمایه‌داری دست به نظریه پردازی زده‌اند و بعد ها توانسته‌اند با آزمون و خطا دیدگاه‌ها و نظریاتشان را اصلاح و تکمیل کنند پس می توان از فرض شروع کرد. امروز هم ما می توانیم با فرض تحقق یک جامعه‌ی اسلامی جامع و کامل دست به مطالعه بزنیم ببینیم اگر اقتصاد اسلامی با همه‌ی خصوصیاتش در یک جامعه پیاده شود ما انتظار داریم چه اتفاقاتی بیفتد. از نظر اقتصادی در تولید، توزیع، مصرف، مبادله، برقراری عدالت، برقراری امنیت، تحقق رفاه و در توزیع عادلانه رفاه همین طور نسبت به این که در یک چنین جامعه‌ای اگر بخواهیم منابع مالی مردم را برای فعالیت‌های اقتصادی بنگاه‌ها تجهیز کنیم از چه مکانیزمی استفاده کنیم و اگر این مکانیزم را استفاده کنیم چه نتایجی برای سرمایه‌گذار چه نتایجی برای صاحبان وجوه و سپرده و چه نتایجی برای بنگاه‌های اقتصادی خواهد داشت.

به نظر شما مهم ترین موانع و چالش های تحقق نظام اقتصادی اسلام چیست؟

شاید بشود گفت مهم ترین مانع نبود دانشمندی است که اولاً نسبت به ظرفیت مکتب اسلام در عرصه‌ی اقتصاد آگاهی داشته باشند ثانیاً نسبت به قابلیت تحقق این اقتصاد اسلامی در عصر حاضر باورمند باشند. مهم ترین مشکل و مانع این است. اگر ما کسانی را داشته باشیم که این دو ویژگی را داشته باشند یعنی هم از جامعیت اسلام آگاه باشند و هم به توانایی و ظرفیت اسلام نسبت به اداره‌ی جامعه‌ی بشری در عصر حاضر باور داشته باشند. یعنی کسانی باشند که باور داشته باشند که ارزش‌ها و احکام اسلامی برای اداره‌ی زندگی بشر در عصر حاضر و با وجود موانع بین‌المللی و ساختار نظام سلطه جهانی، می‌تواند با موفقیت پیاده بشود. اگر چنین باوری داشته باشند حتماً کمک بزرگی خواهد بود که ما بتوانیم مکتب اقتصادی اسلام را بشناسیم و پیاده کنیم.

رسالت حوزه و دانشگاه در تحقق نظام

اقتصادی اسلام چیست؟

طبعا حوزه به طور عمده می‌تواند به تبیین مکتب پردازد و کمتر انتظار می‌رود که حوزه به عرصه‌ی اجرا و تبدیل مکتب به نظام مربوط به نظام سیاسی کشور است و به طور عمده از دانشگاه انتظار می‌رود که بتواند با مطالعه‌ی مکتب اقتصادی و شناخت تفاوت این مکتب با سایر مکاتب به نظریه پردازی بر اساس فرض تحقق جامعه‌ی اسلامی پردازد (یعنی بخش دومی که شهید صدر راهنمایی می‌کند اما خودش به آن ورود نکرده است).

اگر تعامل و همکاری بین حوزه و دانشگاه باشد که این دو با هم مبادله‌ی فکری بکنند و اندیشه‌های خودشان را به اشتراک بگذارند نتیجه‌ی این تعامل سرعت دست یافتن به تحقق نظام اقتصادی اسلامی است.

برای استخراج مکتب اقتصاد اسلامی نیازمند اجتهاد هستیم. شهید صدر از این شأن و کفایت برخوردار بود و دست به این کار زد و نتایجی هم گرفت تکمیل کار ایشان هم نیازمند اجتهاد است بدون اجتهاد نمی‌توان به اصول و مبانی مکتب اقتصاد اسلامی دست یافت اما دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه‌السلام باید آنچه را که شهید صدر و دیگر دانشمندان مسلمان در عرصه‌ی مکتب اقتصادی اسلام عرضه کرده‌اند به خوبی بفهمند زیرا اگر آنرا بدانند می‌توانند گام‌های بعدی را در تحقق نظام اقتصادی و بعد هم در فهم علم اقتصاد اسلامی بردارند. البته همین طور که عرض کردم تحقق نظام اقتصادی نیازمند به نظام سیاسی است. این حکومت است که نظام اقتصادی را محقق می‌کند چون حکومت است که بر کل کشور اشراف و نظارت دارد و می‌تواند سیاستگذاری و اجرا کند و نظام اقتصادی اسلامی را محقق کند. کار اساتید و دانشجویان مطالعه‌ی آن چیزی است که در جامعه از روابط اقتصادی پدید آمده یا از پدیده‌های اقتصادی بر مبنای اسلام شکل گرفته و البته در شرایط حاضر می‌توان مطالعاتی را داشت که این مطالعات ولو به صورت نسبی ما را با دانش اقتصاد و نظریه پردازی در عرصه‌ی علم

اقتصاد اسلامی کمک بکند.

برخی معتقدند نسل جدید نظریه پردازان اقتصاد اسلامی مسئله محور وارد اقتصاد اسلامی نشده اند، نظر شما چیست؟

اتفاقاً من معتقدم نسل جدید استادان جوان ما از طریق مسئله محوری به عرصه‌ی اقتصاد اسلامی ورود کرده‌اند مثلاً بحث‌هایی که بعضی محققان جوان ما دارند در عرصه‌ی نظریه رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده در اسلام و همین طور در زمینه بانکداری اسلامی و بیمه اسلامی و تامین مالی اسلامی و بازار سرمایه اسلامی، ابزارهای بازار سرمایه اسلامی دارند. این‌ها نشان می‌دهد که مسئله محور وارد شده‌اند و بهترین راه هم برای دست یافتن به دانش اقتصاد اسلامی از طریق مسئله محوری است ولی باید یک بستر شافی و کافی از مکتب اقتصاد اسلامی در ذهن و فکر آن‌ها پدید آمده باشد، با داشتن این پیشینه‌ی ذهنی مسئله محوری را دنبال کنند تا بتوانند به نظریه پردازی در عرصه علم اقتصاد اسلامی برسند.

مسئله اولویت بندی بین مسائل هم لازم است چون مسائلی داریم که از فوریت بیشتری برخوردار است به عنوان مثال در عرصه‌ی آموزش اقتصاد ما باید اولویت را به آموزش اقتصاد اسلامی بدهیم در این زمینه اگر کاری کنیم که نسل جوان ما بر اساس مبانی اسلامی اقتصاد را فراگیرند کمک می‌کنیم به شکل گیری مجموعه‌های متخصصی که آنها به اقتصاد اسلامی کمک می‌کنند. این اولویت دارد. اگر این کار را نکنیم یعنی هنوز چند دهه‌ی دیگر اقدام به تعمیم فعالیت‌های فکری اقتصاد اسلامی باید بکنیم و این یعنی جامعه را به حالت صبر و انتظار نگه داشتن برای آینده‌ای که نمی‌دانیم کی خواهد آمد.

به بانکداری اسلامی اشاره فرمودید. دیدگاهی وجود دارد که بانک از تمدن غرب سرچشمه گرفته و نمی‌توان با تغییرات جزئی آن را بومی‌سازی و اصلاح کرد بلکه باید از نو نهاد جدیدی بر پایه اسلام طراحی شود نظر شما چیست؟

اسلام در زمان ظهور با آنچه که در واقعیت زندگی

بشری در عرصه‌ی اقتصادی می‌گذشت چگونه روبرو شد؟ این برای ما درس است. اسلام نیامد برای زندگی و معیشت مردم و بازار و نحوه‌ی تولید و توزیع تماماً دست به ابتکار بزند و کاری



نو ارائه کند بلکه اسلام آنچه را در زندگی بشر وجود داشت و به صورت تاریخی شکل گرفته بود و بر خلاف مبانی و ارزش‌های اسلامی نبود، پذیرفت، تایید کرد و به کار گرفت. همین معاملاتی که امروز در فقه ما مورد بررسی قرار می‌گیرد و فقهای ما از منظر فقهی در مورد آنها نظر می‌دهند ریشه در تاریخ دارد. بیع و اجاره و مضاربه و مزارعه و مساقات و جعاله و شرکت و... همه‌ی این‌ها قبل از اسلام وجود داشته و زندگی بشر بر اساس آن شکل گرفته است. اسلام برخوردش با بازار و آنچه که در معاملات صورت می‌گیرد برخورد بررسی و تایید بود، برخورد امضایی بود. اگر جایی نیازمند به تغییر بود، تغییر داد و اصلاح کرد؛ اگر جایی قابل تایید نبود، تحریم کرد و حذف کرد و اگر جایی بدون هیچ تغییری پذیرفتنی بود، پذیرفت. ما امروز با آنچه که

در زندگی بشر در جوامع دیگر وجود دارد و تحقق پیدا کرده و بر اساس آن بازار و عرضه و تقاضا و قیمت شکل گرفته روبرو هستیم این هم حاصل دستاورد بشری است پس برخورد ما هم باید به همان شیوه‌ی ای باشد که در صدر اسلام با دستاورد‌های بشری شکل گرفته است یعنی با سنجه‌ای که در اختیار داریم آن‌ها را بسنجیم که آیا مثلاً ابزارهای مالی که در بازارهای پیشرفته‌ی مالی مطرح است پذیرفتنی است یا پذیرفتنی نیست. اگر کاملاً بدون مناقشه است قبول کنیم.

اگر مناقشه دارد و قابل اصلاح است اصلاح کنیم و اگر مناقشه دارد و غیرقابل اصلاح است کنار بگذاریم. و تصور می‌کنم آنچه که امروز جریان دارد دقیقاً همین است. پس چه در مورد ابزارها و چه نهادها مثل بانک و بیمه و امثال اینها روشی که فقهای ما در پیش گرفته‌اند همین روش است و به نظرم همین روش، روش پذیرفته و معقولی است.

می‌گویند بانک از مبنا مشکل دارد و چیزی که از مبنا غیراسلامی باشد قابل اصلاح نیست.

باید این را اثبات کنند. بر عهده‌ی آنهاست که اثبات کنند که بنیان خراب است البته آنچه که ما در بانکداری اسلامی دنبال کرده‌ایم نوعی اصلاح بنیان است. ما گفتیم نرخ بهره و مکانیزم بهره حذف شود و باید بانک بر اساس عقود اسلامی شکل بگیرد این نوعی چالش با مبانی است و پاسخی که به ما می‌دهند این است که: «این که بانک نیست، بلکه صندوق سرمایه‌گذاری است» ما می‌گوییم هیچ مشکلی با اسم‌گذاری نداریم شما اسمش را نهادهای سرمایه‌گذاری بگذارید اسمش

را بانک نگذارید. ما می‌خواهیم سازوکار بانک تغییر کند و با اسم‌گذاری مشکلی نداریم و آنچه که با آن مشکل داریم ماهیت عمل بانک است نه اسم بانک. سازوکار نرخ بهره از نظر ما پذیرفته نیست پس با تغییر سازوکار نرخ بهره در سیستم بانکی به سازوکار مبتنی بر سود بنگاه‌های اقتصادی که از سوی یک نهاد واسطه‌تأمین مالی می‌شوند بانکی طراحی شده که سازوکار متفاوتی دارد. اسم آن را بنگاه‌های تأمین مالی برای سرمایه‌گذاری بگذارید.

به عنوان سخن پایانی چه توصیه‌ای دارید؟

من امیدوارم فعالیتی که شما دانشجویان دنبال می‌کنید به یک کار عمیق، اساسی و بنیادی و البته فراگیر و گسترده منتهی بشود به طوری که بخش اعظم دانشجویان ما در رشته‌ی اقتصاد انگیزه پیدا کنند به اقتصاد اسلامی بها بدهند و بپردازند.

بررسی منفعت طلبی فردی انسان، مشکلات و راه حل آن‌ها با تکیه بر دیدگاه‌های شهید صدر و شهید مطهری از اسلام

اشاره

منفعت طلبی فردی و اجتماعی همواره مورد مناقشه‌ی مکتب‌های اقتصادی رایج از جمله سرمایه‌داری و سوسیالیستی بوده است که یکی به اصالت منفعت فردی و دیگری به اصالت منفعت اجتماعی قائل است. با توجه به این مطلب فهم دیدگاه مکتب اقتصادی اسلام خالی از لطف نیست. روش تحقیق اسنادی با تأکید ویژه بر روی نظرات شهیدان صدر و مطهری در این مسئله می‌باشد. به نحوی که نظر هر کدام به‌طور مجزا بحث و بررسی شده و در نهایت از ترکیب و مونتاژ آن‌ها به دیدگاه اسلام در این زمینه نزدیک می‌شویم؛ و سپس تفاوت این دیدگاه با مکتب‌های اقتصادی رایج بیان شده و ضعف‌های آن‌ها بررسی می‌شود. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که اسلام منفعت فردی را قبول دارد و با استفاده از چارچوب امرونی دینی، منفعت اجتماعی را نیز در دایره‌ی منفعت شخصی قرار می‌دهد و به سبب این است که اجرای آن در جامعه محقق می‌شود. همچنین متوجه شدیم که علی‌رغم تلاش مکتب سرمایه‌داری برای حل مشکل تأمین منافع اجتماعی، هم در نظر و هم در عمل با بن‌بست مواجه شدند و راه‌حلی برای آن‌ها در عمل وجود ندارد.

مقدمه

مسئله منفعت طلبی فردی امری بسیار مهم در حوزه‌ی علوم اجتماعی مثل اقتصاد تلقی می‌شود تا این حد که می‌توان گفت فلسفه‌ی اصلی اقتصاد خرد و بالطبع کل علم اقتصاد امروزی (مکتب سرمایه‌داری)، منفعت طلبی شخصی و فردی انسان می‌باشد. می‌توان گفت که هدف اصلی انسان در این علم نفع شخصی است و در مواردی که این امر با منفعت جامعه در تعارض باشد برای آن راه‌حلی‌هایی ارائه می‌دهند.

مسئله‌ی تحقیق ما در این نوشته این سؤالات هستند. اول اینکه آیا دیدگاه اسلامی منفعت شخصی و فردی را می‌پذیرد؟ و در فرض پذیرفتن چگونه به رابطه‌ی منافع اجتماعی و فردی می‌پردازد؟ و راه‌حل آن برای تأمین منافع اجتماعی چیست؟ آیا همانند مکتب سرمایه‌داری اصل را بر نفع شخصی استوار می‌کند یا اینکه آن را همانند مکتب مارکسیستی سدی در برابر تحقق منفعت اجتماعی تلقی می‌کند؟ یا قسم سومی است؟

اهمیت و ضرورت این مطلب از آنجایی نشأت می‌گیرد که خیلی از بحث‌های مربوط به اقتصاد اسلامی وابسته به مشخص شدن دیدگاه اسلام در این زمینه است. مباحثی که امروزه نیز در مورد اسلامی بودن یا نبودن و همچنین رابطه‌ی بین

اقتصاد اسلامی و علم اقتصاد رایج شکل می‌گیرد، وابسته به روشن شدن دیدگاه اسلام در مورد این مفهوم است. اگر دیدگاه اسلامی مخالف منفعت شخصی باشد می‌توان گفت که کل سیستم اقتصادی سرمایه‌داری را نفی می‌کند و اگر آن را نسبی قبول می‌کند باید موضع خود را نسبت به پایه‌های اقتصاد غرب که همان منفعت شخصی است مشخص نماید. در صورت اتخاذ مبنای منفعت اجتماعی نیز باید رابطه‌ی خود را با نظام مارکسیستی مشخص کند.

پیشینه تحقیق

آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر (۱۴۲۴.ه.ق) در قسمتی از کتاب اقتصادنا به مسئله منفعت فردی، جایگاه و نقش دین در حل مشکلات آن پرداخته و به این نتیجه رسیده است که در اسلام منفعت شخصی مورد پذیرش است، چراکه جزئی از ماهیت انسان می‌باشد و دین راه‌حل تعارض منافع فردی و اجتماعی است چراکه دین دایره‌ی منافع فردی را بزرگ می‌کند تا منافع اجتماعی نیز در آن قرار بگیرد.

شهید مطهری (۱۳۸۸) در کتاب آزادی معنوی به این مسئله پرداخته است که آیا رسیدن به آزادی اجتماعی بدون در نظر گرفتن آزادی معنوی امکان‌پذیر می‌باشد؟ و به این نتیجه رسیده است که از دو ساحت دانی و عالی انسان، بعد دانی در

کلمه‌ی منفعت‌طلبی خلاصه می‌شود، تحقق آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی که انسان را از منافع شخصی دور می‌کند، امکان پذیر نیست.

دیدگاه شهید صدر

شهید صدر (ره) در قسمت اقتصادنا فی معالمه الرئیسیه به بحث چارچوب عام در اقتصاد اسلامی می‌پردازد. ایشان در این نوشته مصالح انسان را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند.

۱- مصالح طبیعی ۲- مصالح اجتماعی؛

مصالح طبیعی آن مصالح و نیازهایی است که هر فرد خودش می‌تواند آن را از طریق طبیعت تأمین نماید، و طبیعت این امکان را در اختیارش قرار داده است.

مصالح و نیازهای اجتماعی آن دسته از نیازهایی است که فقط به کمک دیگر افراد جامعه برطرف خواهند شد؛ یعنی افراد جامعه باید نیاز آن فرد را برطرف نمایند. مثل کسی که توانایی کار ندارد و برای رفع نیازهایش دیگران به او کمک می‌نمایند. شهید در ادامه بیان می‌کند که دو شرط برای تأمین نیازهای انسان باید وجود داشته باشد. ۱- شناخت نیاز و چگونگی رفع آن ۲- انگیزه‌ای که انسان را به سمت رفع آن نیاز سوق می‌دهد. قاعدتاً این یک تفکیک منطقی می‌باشد و برای رفع هر نیازی باید این دو مؤلفه محقق شوند.

شهید در ادامه بعد از شروط بیان می‌کند که دو شرط ذکرشده برای رفع نیازهای طبیعی مهیا می‌باشد. در زمینه‌ی علم، با توجه قدرت فکری که در بشر قرار داده شده است، توانایی فهم و درک طبیعت را به انسان داده و همچنین با توجه به سیر پیشرفت علوم و کشف طبیعت، این امر واضح است که علم برای رفع نیاز طبیعی وجود دارد. در زمینه انگیزه برای انجام این کار نیز قوه ای در درون انسان به اسم منفعت‌طلبی وجود دارد که این مشکل را نیز حل می‌کند.

شهید استدلال می‌کنند که در نیازهای اجتماعی شرایط رفع نیاز وجود ندارد. ایشان در ابتدا نظریه رایج را بیان می‌کنند که نه علم به مصالح اجتماعی در انسان وجود دارد و نه انگیزه‌ای برای رفع

آن‌ها، لذا دین است که این دو را برای انسان فراهم می‌کند؛ اما به نظر شهید آن چیزی که مهم به نظر می‌رسد عدم وجود انگیزه برای رفع نیازهای اجتماعی است، یعنی اگر هم تا حدودی علم به مصالح و نیازهای اجتماعی در انسان قرار دارد ولی به هیچ‌عنوان انگیزه‌ای برای انجام چنین کاری وجود ندارد. در ادامه شهید متذکر می‌شود که پیشرفت علمی که امروزه مشاهده می‌کنیم، مربوط به علم نظری و هست و نیست‌هاست و نمی‌تواند کمکی به برانگیختن انسان برای رفع نیاز اجتماعی که علم عملی و از نوع بایدونباید است، بنماید.

شهید صدر به بیان راه‌حل مکتب مارکسیست به این مشکل می‌پردازد و نشان می‌دهد که این مکتب مسئله را به گذر زمان حواله داده است و می‌گوید در گذر زمان به همان جامعه‌ی بدون طبقه



خواهیم رسید و مشکل حل خواهد شد. در ادامه نیز بیان می‌شود که یکی از سؤالات اساسی و مبنایی که اقتصاد سرمایه‌داری جواب صحیحی برای آن ندارد، همین است.

نقش دین در حل مشکل

شهید در ادامه مباحث گذشته بیان می‌کند که دین تنها راه‌حل برای مشکل انگیزه‌هاست، دین از طریق توسعه‌ی دایره‌ی منفعت و نیاز شخصی می‌تواند این مشکل را حل نماید. توضیح بیشتر اینکه قبل از ورود دین، فرد منفعت‌طلب برطرف کردن نیاز دیگر افراد بشر و اجتماع را به نفع خود نمی‌داند و احساس نیازی برای رفع آن‌ها نمی‌کند، اما بعد از ورود دین و با پذیرفتن ثواب و عقاب اعمال در دنیای دیگر فرد مور نظر رفع کردن نیازها و منافع دیگران را جزء منافع خود به حساب

می‌آورد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر در مباحث شهید صدر این است که ایشان همان‌طور که منفعت‌طلبی فردی و شخصی را جزء فطرت انسان می‌داند، یک قوه‌ی محرک و برانگیزاننده برای حرکت به سمت دین و دیانت را هم به فطرت انسان برمی‌گرداند.

پس چارچوب کلی شهید صدر این گونه می‌شود که ایشان منافع فردی را قبول دارند و همچنین تنها راه پاسخ به منافع اجتماعی که جزء منفعت فردی نیست را هم دین معرفی می‌کنند و البته یک فطرت درونی برای حرکت به سمت دین و بالطبع حل مشکل منافع اجتماعی در انسان قرار داده‌شده است.

دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری در کتاب آزادی معنوی بیان می‌کند که موجودات زنده برای رشد و تکامل به سه چیز نیازمندند؛ ۱- تربیت ۲- امنیت ۳- آزادی. شهید مطهری یک وضعیت موجود برای موجودات زنده متصور است و یک وضعیت مطلوب. این موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه قصد دارند به هدف خود یعنی همان وضعیت مطلوب دست پیدا کنند، لذا برای این کار اولاً یکسری امکانات و عوامل برای رشد و رسیدن آن‌ها به مطلوب باید در آن‌ها وجود داشته باشد و ثانیاً این امکانات را در طول مسیر حرکت کسی از آن‌ها نگیرد و ثالثاً در مسیر کسی یا چیزی مانع حرکت آن‌ها نشود که این سه مؤلفه به ترتیب تربیت، امنیت و آزادی نامیده می‌شوند.

در ادامه شهید مطهری آزادی انسان را به‌عنوان یک موجود زنده به دو نوع آزادی اجتماعی و آزادی معنوی تقسیم‌بندی می‌کند و آیه‌ی ۶۴ سوره آل عمران را به‌عنوان شاهد مثال ارائه می‌دهند. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۶۴ «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» مربوط به آزادی معنوی و «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» مربوط به آزادی اجتماعی

معنوی و «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» مربوط به آزادی اجتماعی است. در مورد آزادی اجتماعی یعنی از طرف دیگر افراد جامعه مانعی در مسیر یک فرد انسان به سمت رشد قرار نگیرد. آزادی معنوی را نیز شهید بیان می‌کنند چون انسان موجودی مرکب و دارای دو ساحت است و یک ساحت آن خود دانی و ساحت دیگر خود عالی اوست، آزادی معنوی یعنی اینکه از جانب خود دانی مانعی بر سر مسیر رشد خود عالی قرار نگیرد؛ یعنی اینکه انسان به وسیله‌ی حرص و طمع و تمام خصائص بدی که دارد و مربوط به خود دانی اوست، احاطه نشود و جلوی رشد او گرفته نشود تا اینکه به هدف خود برسد. نکته‌ی حائز اهمیت این است که شهید مطهری تحقق آزادی اجتماعی انسان را درگرو آزادی معنوی او می‌داند؛ یعنی وقتی انسان‌ها به حقوق دیگران در اجتماع تجاوز نمی‌کنند که به آزادی معنوی رسیده باشند و حرص و طمع در آن‌ها



وجود نداشته باشد. ایشان اشاره می‌کنند که این تجاوز به حقوق دیگران به سبب کمبود علم و دانش نیست، چراکه از زمان‌های قدیم تا به امروز این امر مشاهده شده و مشاهده می‌شود. ایشان دلیل تجاوز انسان‌ها به حقوق و منافع یکدیگر را درجایی که دین و آزادی معنوی وجود ندارد «منفعت طلبی» می‌داند.

پس با توجه به مباحث شهید مطهری نیز مشخص شد که انسان برای رسیدن به هدف خود نیازمند

آزادی اجتماعی و آزادی معنوی می‌باشد. آزادی معنوی با دین‌دار بودن شکل می‌گیرد و آزادی اجتماعی نیز جز بعد از تحقق آزادی معنوی شکل نخواهد گرفت.

تحلیل و بررسی دو نظریه

در این قسمت نظرات هر دو بزرگوار را در کنار هم قرار می‌دهیم تا به یک جمع‌بندی کلی در مورد نظر اسلام نسبت به منفعت شخصی و راه‌حل آن برسیم.

نکته ۱: هر دو بزرگوار در خلال بحث‌های مطرح شده این موضوع را پذیرفته بودند که انسان به واسطه‌ی انسان بودن یک خصلت درونی به اسم منفعت طلبی را در خود دارد. از مباحث شهید مطهری این را از تفکیک خود دانی و خود عالی می‌توان فهمید و همچنین شهید صدر نیز صراحتاً این موضوع را پذیرفته که دین را به‌عنوان راه‌حلی برای آن مطرح می‌کند. شهید صدر در قسمت واقع‌گرای و اخلاق‌مداری در اقتصاد اسلامی صراحتاً به این مطلب اشاره می‌کند که اسلام در روش‌های رسیدن به هدف واقع‌گراست، یعنی ویژگی‌های منفعت طلبی و ... را در مورد انسان در نظر می‌گیرد.

نکته ۲: در مباحث هر دو بزرگوار مطالبی مشاهده شد در مورد اینکه علم نمی‌تواند انگیزه برای برآورده کردن نیازها و منافع دیگر انسان‌ها را ایجاد کند و همچنین نمی‌تواند از سلب آزادی دیگران جلوگیری کند. این مطلب با توجه به علم نظری و عملی بیشتر واضح می‌شود. آیت‌الله جوادی آملی در مورد علم نظری بیان می‌کنند که علم نظری علمی است که به بررسی امور نظری می‌پردازد و داوری آن نیز به بودن یا نبودن مسائل ختم می‌شود. عقلانیت نظری به شناخت فلسفه حیات و موقعیت انسان در آن می‌پردازد. مهم‌ترین وظیفه عقل نظری تعمق و تأمل در نظام آفرینش و رابطه انسان با جهان و باخدای متعال است. پس این‌طور می‌توان جمع‌بندی کرد که عقل نظری واقعیات را بررسی و کشف می‌کند و این عقل عملی است که در مورد بایدها و نبایدها

سخن می‌گوید، لذا از این جهت افزایش علم نظری بشر در طول زمان مشکل سلب آزادی اجتماعی و عدم انگیزه برای تأمین منافع و نیازهای اجتماعی را حل نمی‌کند چراکه مقوله‌ای مربوط به عقل نظری است.

نکته ۳: با توجه به مطالبی که در هر کدام از نظرات بیان شد این‌طور می‌توان جمع‌بندی کرد که شهید مطهری مبنای تحلیلی خود را برای بیان منفعت طلبی انسان، عدم وجود مانع برای رشد قرار می‌دهد و می‌گوید نباید در مسیر رشد موجودات زنده و از جمله انسان مانعی قرار بگیرد ولی شهید بزرگوار صدر مبنای این بالاتر قرار می‌دهد و بیان می‌کنند که یکسری از نیازها و منافع انسان‌ها اجتماعی است و باید به وسیله‌ی دیگر افراد اجتماع برطرف شود و این منافع و نیازها برطرف نخواهد شد مگر از طریق توسعه‌ی دایره‌ی منفعت طلبی انسان که بتواند منفعت دیگران را نیز در خود جای بگیرد. پس شهید مطهری نیاز به دین و آزادی معنوی را برای دست یافتن به آزادی اجتماعی لازم و ضروری می‌داند و شهید صدر لزوم و ضرورت دین را در پاسخگویی به یکسری نیازها و منافع دیگر افراد می‌داند و نه فقط عدم ایجاد مانع برای آن‌ها.

نکته ۴: از بیانات شهید صدر در کتاب اقتصادنا این‌طور به نظر می‌رسد که تنها هدف دین، تأمین نیازها و منافع اجتماعی انسان‌ها از طریق وسعت دادن به دایره‌ی منفعت شخصی می‌باشد، ولی به نظر می‌رسد مطالب شهید مطهری در انتهای مبحث آزادی معنوی کامل‌تر باشد که هدف اصلی انبیاء را آزادی معنوی می‌داند و یکی از برکات دین و ارسال رسل و انبیاء را تأمین آزادی معنوی و یا بایان شهید صدر تأمین منافع اجتماعی می‌داند. البته غیر از دین راه‌حلی برای آن وجود ندارد ولی فلسفه دین محدود به این هدف نمی‌شود.

نقد و بررسی وضعیت فعلی اقتصاد

سرمایه‌داری و سوسیالیسم در این حوزه
شاید با توجه به مطالبی که تا الآن ذکر کردیم این‌طور

به نظر برسد که تأمین منافع اجتماعی جز از راه دین محقق نمی‌شود پس اقتصاد سرمایه‌داری چگونه این مشکل را حل کرده است؟ آیا این یک مثال نقض برای نتایج فوق نیست؟ همچنین راه نظام سوسیالیستی برای حل این مشکل چیست؟ در مورد اقتصاد سوسیالیستی همان‌طور که اشاره کردیم، شهید صدر بیان می‌کند که اقتصاد سوسیالیستی راه‌حلی برای این مشکل ندارد و حل آن را منوط به گذر زمان می‌پندارد و گفته می‌شود اگر زمان بگذرد، خودبه‌خود طبقات اجتماع از بین می‌رود و نظام کمونیستی بدون طبقه و حافظ منافع اجتماعی شکل خواهد گرفت. شهید صدر نقد مارکسیست اشاره می‌کند که سوسیالیسم یک مکتب علمی نیست و بر اساس علم (به معنای حقیقت خارجی و هست و نیست‌ها) شکل نگرفته است و لذا پایه‌ی جهان‌بینی و علم نظری آن سخت متزلزل است و فقط باید منتظر ماند که چه موقع در رؤیایا جامعه‌ی کمونیستی شکل خواهد گرفت.

در مورد نظام سرمایه‌داری باید به این اشاره کرد که آن‌ها به‌زعم خودشان راه‌حلی برای این مسئله پیدا کرده‌اند. الف) در مورد نظر شهید مطهری که می‌گوید آزادی اجتماعی محقق نمی‌شود، راسل این‌طور به جواب این سؤال پرداخته است که اصل بر آزادی فردی است و در شرایطی که آزادی فردی آزادی اجتماعی را مختل می‌کند و جلوی آزادی دیگران را می‌گیرد از طریق قانون آن را کنترل می‌کنیم؛ یعنی فلسفه‌ی اخلاق خودشان را رعایت قانون تعریف می‌کنند. راسل بیان می‌کند بر اساس منفعت شخصی فرد نباید از کسی دزدی کند که دیگران نیز از او دزدی نکنند. نقد شهید مطهری بر این مسئله این است که سخن راسل حرف درستی است البته برای زمانی که قدرت افراد یکسان باشد و گرنه در زمان‌هایی که یک نفر زور و قدرت بیشتری دارد از دیگران دزدی خواهد کرد ولی دیگران نمی‌توانند از او دزدی کنند. چون طبق نظر راسل تبعیت از قانون بر اساس نفع شخصی بود و چون اینجا نفع شخصی

قدرتمند ایجاد می‌کند که حق زیردستان را بخورد، این کار را خواهد کرد. بر این اساس چون در جامعه همواره آدم‌ها قوی و ضعیف هستند، این راه‌حل نهایتاً به جنبش وال‌استریت در آمریکا و نتایجی از این قبیل منجر می‌شود.



ب) در مورد نظریه‌ی شهید صدر که بیان می‌کند منافع اجتماعی انسان‌ها جز از طریق دین حل نمی‌شود، اقتصاد سرمایه‌داری نیز به این مشکل پی برده است و راه‌حلی برای آن داده است؛ مثلاً در بحث کالاهای عمومی که به‌نوعی شبیه منفعت رساندن به دیگری و تأمین منافع آن‌ها می‌باشد به‌علاوه‌ی اینکه در عین تأمین منافع دیگری خود نیز به میزانی از منفعت فردی دست پیدا می‌کنیم؛ یعنی همان نظریه‌ی شهید صدر مبنی بر خیر رساندن به دیگران را شامل می‌شود البته کل منفعت به جیب دیگران نمی‌رود و مقداری از آن هم به خود شخص می‌رسد. اقتصاد سرمایه‌داری در چنین شرایطی ورود دولت را به صحنه‌ی اقتصاد لازم و ضروری می‌شمرد (**government intervention**) یعنی برای حل این مشکل به دولت پناه برده است؛ اما نقد این مطلب این است که اگر قرار شد همه بر اساس نفع شخصی کار کنند چطور ممکن است آن فردی که تا الآن سرمایه‌دار درجه‌ی یک آمریکا بود و بر اساس منفعت شخصی عمل می‌کرد، بعد از اینکه رئیس‌جمهور می‌شود به دنبال منفعت اجتماعی برود و نه منفعت شخصی؟!

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دین اسلام به واقعیات طبیعت انسان توجه دارد. یکی از این واقعیات در مورد انسان منفعت‌طلبی فردی اوست که در اسلام نیز اصل وجود آن

پذیرفته شده است. لذا همه‌ی اعمال انسان بر اساس این منفعت‌طلبی انجام می‌گیرد. اما در جامعه یکسری منافع اجتماعی نیز وجود دارد که انسان باید به دنبال رفع آن‌ها باشد. یا اینکه حداقل آزادی دیگران را به خطر نیندازد؛ اما مشکل آنجایی است که انگیزه برای برآورده کردن نیاز دیگران و چشم‌پوشی از منفعت شخصی درجایی که منافع اجتماع را به خطر می‌اندازیم، وجود ندارد. دین همان‌طور که منفعت شخصی را در وجود انسان قرار داده است، گرایش به دین را هم در آن قرار داده و لذا چون دین دایره‌ی منافع فردی را توسعه می‌دهد تا اینکه منافع اجتماعی هم در آنجا بگیرند، عملاً راه‌حل مشکل نیز در وجود انسان که همان میل به دین‌داری است، قرار داده شده است.

منابع:

- صدر، سید محمدباقر، اقتصادنا، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ۱۴۲۴ه.ق.
- مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
- جوادی آملی، عبدالله، چاپ پنجم، قم: مرکز انتشارات اسراء، ۱۳۸۵.
- واعظ برزانی، محمد و دیگران، تحلیل میزان سازگاری پارادایم توسعه نئوکلاسیک با آموزه‌های اسلام، پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، بهار ۱۳۹۱، صفحات ۹۵ تا ۱۴۸.
- سوزنچی، حسین، روایت مطهر، جلد ۱، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، بسیج دانشجویی، ۱۳۹۴.



نقش فاعل در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی

محمد حسین بهمن پور
دانشجوی کارشناسی م.ا. و اقتصاد

و تدبیری خویش مراجعه ننماید نتیجه آن به عبودیت خداوند رحمان نخواهد انجامید و اگرچه گمان نموده است که با تعقل خویش به معرفت عقلانی دست یافته است ولی غافل از آنکه معرفت او حاصل «نکرا» بوده است نه یک دریافت عقلانی. در مجموع گذشته از آنکه تعقل را نسبت به معرفت و حیانی پیشینی یا پسینی بدانیم، عقل زمانی می‌تواند به‌عنوان یکی از منابع معرفتی قرار گیرد و به مصداق این روایت شریف درآید که

است. در این نوشتار به تبیین نقش این عامل مفعول مانده در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی –که اقتصاد اسلامی را می‌توان بعدی از آن دید پرداخته خواهد شد.

نسبت فاعل و عقلانیت

با وجود آنکه عقل در ساحت ابزاری خود بسته به موضوعات متفاوت استنباط می‌تواند کارکردهای یکسانی را داشته باشد اما باید توجه نمود که اگر فاعل محقق با رویکرد حق‌گرایانه به عقل نظری

اگرچه امروزه نظریات مختلفی پیرامون لزوم تحول در علوم انسانی و شکل‌گیری علوم انسانی مبتنی بر آموزه‌های دینی و با توجه به فضای اجتماعی و زمانی ایران ارائه شده و روش‌های گوناگونی برای رسیدن به این مهم مطرح شده است اما به نظر می‌رسد در بسیاری از این نظریه‌ها عاملی اساسی که خود فاعل پژوهشگر و نیز مجری تحقق این علوم در جامعه می‌باشد در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی مفعول مانده

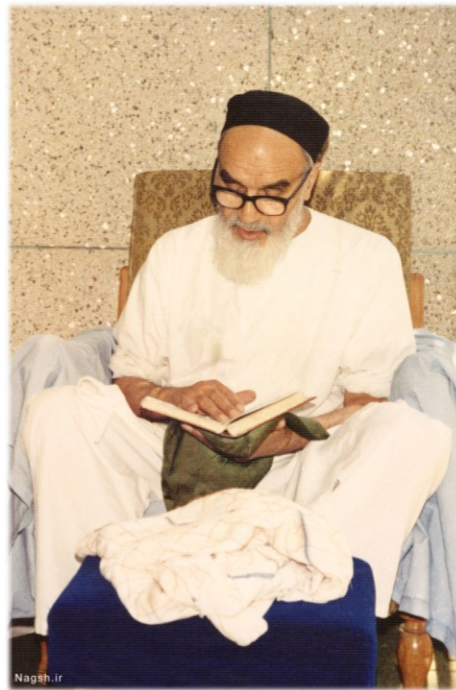
می‌فرماید «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» که اراده‌ای حق جویانه بر فعل تعقل محقق حاکم باشد.

جایگاه فاعل در تحقق علم نظری و عملی

در یک نگاه کلی برای علوم می‌توان دو ساحت نظری و عملی متصور بود. علوم نظری شامل آن دسته از علمی است که به تبیین چیستی‌ها و هسته‌های جهان می‌پردازد و علوم عملی به تبیین چگونگی‌ها و پدیده‌های جهان می‌پردازد. در مورد نسبت علوم نظری و عملی باید گفت که دسته‌ای از گزاره‌های بایدی در نسبت با گزاره‌های هستی شکل می‌گیرد (شکل‌گیری گزاره‌های تشریحی بر مبنای تکوینیات) اما در مقام عمل الزامی در تقدم ایجاد گزاره‌های هستی بر بایدی وجود ندارد؛ در حقیقت یک پژوهشگر دینی ممکن است با استفاده از منابع معرفت اسلامی به گزاره‌ای هنجاری دست یابد که به ریشه هستی شناختی آن آگاهی نداشته باشد. با ذکر این مقدمه به تبیین نسبت علوم نظری و عملی با فاعل محقق و مجری آن می‌پردازیم.

انسان در ابتدای خلقت خود دارای فطرتی خداجو و حق‌طلب می‌باشد که بر اساس آن دارای معرفتی ابتدایی می‌باشد. او به نسبت خود باخدای متعال آگاه است و نقش خود به‌عنوان یک عبد مکلف در جهان خلقت را می‌داند که ملزم به پیروی از دستورات الهی است. باعرضه دین، او به‌اجمال به اصول دین خود و یک جهان‌بینی مبتنی بر توحید آگاهی می‌یابد که متناسب با آن الزاماتی بر او متعین می‌شود. التزام عملی به گزاره‌های تشریحی بارشده بر او باعث رساندنش به سطح و فهم بالاتری از معارف دینی و جهان‌بینی توحیدی می‌شود که خود مقدمه تعیین سطح عالی‌تری از دستورات عملی خواهد شد $\text{مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمَ}$ ۲۰. با این بیان جامعه‌ای که به دنبال تحقق علوم انسانی اسلامی در بعد نظری و عملی می‌باشد نیز باید بسته به سطح معرفتش، به دستورات بایدی که بر او متعین شده است ملتزم باشد تا بتواند به سطوح بالاتر

معرفتی دست یابد به‌عبارت‌دیگر علوم نظری و عملی در یک رابطه پلکانی در نسبت با یکدیگر رشد می‌نماید و نباید از محقق که به سطح التزام لازم برای دریافت معرفت و فهم عالی‌تر دست نیافته است انتظار تولید معرفت جدید داشت! در حقیقت محقق باید بداند که مطابق با آیه شریفه (الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا) ۳ راه دست‌یابی به معارف عالی التزام عملی به دانسته‌هاست. از جنبه دیگری نیز می‌توان نسبت میان فاعل و معرفت را فهم نمود؛ هر چه سطح تعبد و تولی محقق مسلمان نسبت به خداوند متعال افزایش یابد لازمه آن افزایش سطح نیازمندی‌ها و ایجاد نیازمندی‌های جدید در مسیر توسعه کوثری عبودیت خویش خواهد بود که منجر به توسعه سطح جدیدی از معرفت و الزامات عملی برای او



خواهد شد. همچنین تولی محقق و جامعه باعث گسترده‌تر و پیچیده‌تر شدن مناسبات جامعه بر محور عبودیت خداوند متعال می‌گردد که این نیز باعث عرضه سؤالات جدید به دین و لزوم توسعه فهم و استنباط دینی خواهد شد.

ابتلائات تولید علوم انسانی اسلامی!

یکی از عناصر اصلی نظام تربیت الهی ابتلائات می‌باشد. در حقیقت محقق و جامعه موانع

ایجادشده در طول مسیر را نه‌تنها نباید مانع تلقی نمایند بلکه باید آن را عاملی تلقی نمایند که در صورت گذار موفقیت‌آمیز از آن به سطح بالاتری از قرب الهی نائل خواهند شد. باید توجه داشت که هرچه جامعه به سطح بالاتری از خلوص یک جامعه توحیدی دست یابد ابتلائات سطح بالاتر و جدیدتری بر او بار خواهد شد که این ابتلائات نه‌تنها نشان‌دهنده انحطاط جامعه نمی‌باشد بلکه نشان‌دهنده سطح بالاتر جامعه در قرب الهی است. (مثلاً در جوامع کنونی اسلامی با مسائلی مانند نفاق مواجه هستیم که در جوامع غربی که دارای سطح پایین‌تری از رشد الهی قرار دارند چنین پدیده‌هایی مشاهده نمی‌شود)

تکامل غایت در نسبت با فاعل

در ابتدا باید توجه نمود که جامعه‌ای توحیدی و بر اساس علوم انسانی اسلامی است که دارای اولیات و ویژگی‌های خاصی باشد و پس از احصا آن اولیات در علوم انسانی ایجادشده می‌توان برای چنین علمی لقب اسلامی تلقی نمود اما بسته به تکامل تعبد محقق و جامعه می‌توان برای آن علوم انسانی اسلامی قائل به تکامل بود. بر همین اساس اگرچه غایت اساسی شکل‌گیری علوم انسانی غایت واحدی بوده و آن تعبد خداوند متعال می‌باشد اما می‌توان بر اساس مرتبه تعبد افراد، غایات میانی متفاوتی برای اسلامی بودن علوم متصور بود و بسته به سطح تولی محقق و جامعه در جهت التزام به معارف علوم انسانی حاصل‌شده در آن زمان می‌توان سطح اسلامی بودن آن جامعه را محک زد.

امنیت اقتصادی و تجارت بین الملل ؛ سیری در مبانی اقتصاد مقاومتی

به دو گونه اصلی تقسیم می‌کنند: ۱. کالاهای ضروری و اساسی ۲. کالاهای لوکس و غیرضروری. در حوزه کالاهای ضروری و اساسی که مربوط به نیازهای اصلی و روزمره مردم است، خودکفایی و عدم وابستگی به غیر نقش مهمی دارد. در واقع این نوع از کالاها باید تا حد استراتژیک -به میزانی که استقلال کشور حفظ شود- در داخل تولید شوند تا اقتصاد در صورت مواجهه با کارشکنی برخی از کشورها مانند تحریم، خراب کاری اقتصادی (Economicsabotage) -فعالیت هایی که منجر به تضعیف اقتصادی یک کشور می شود- و... با آسیب جدی روبرو نشود. از طرفی نبود کالاهای غیرضروری و لوکس، اهمیت چندانی در برقراری امنیت اقتصادی در زندگی مردم ندارد؛ چراکه در صورت تحریم و عدم وجود این قبیل کالاها در بازار، مردم با مشکلات اساسی و مهم روبرو نمی‌شوند. برای مثال گندم، دانه های روغنی، برنج و... را می توان جزو کالاهای ضروری و بدلیجات،

هر تصمیم و رویکردی در رابطه با مسائل اقتصادی حائز اهمیت خواهد بود. چرا که دشمنان انقلاب اسلامی با تلاش های شبانه روزی خود به دنبال جلوگیری از دست یابی جمهوری اسلامی ایران به این اهداف است.

پاسخ گویی به چنین سوالاتی می تواند رویکرد اقتصاد مقاومتی در فضای تجارت بین الملل را تعیین کند. کدام یک از کالاها و خدمات برای صادرات و واردات در اولویت هستند؟ آیا ایران با توجه به ویژگی های جغرافیایی و تکنولوژی می تواند در تمامی کالاها واردات و صادرات داشته باشد؟ چه مقدار از هر کالا باید صادر یا وارد شود؛ به گونه ای که خودکفایی و استقلال اقتصاد ایران در مواجهه با دشمنان انقلاب و مردم حفظ شود.

رویکرد اقتصاد مقاومتی به تجارت بین-

الملل

توجه به نوع کالا ها

در یک تقسیم بندی کالاها و خدمات در اقتصاد را

اقتصاد مقاومتی درون زا و برون گراست ؛ این نگاه ، مبتنی بر ظرفیت ها و استعداد های داخلی است. از طرفی تعامل با اقتصاد های خارجی را نیز در مسائل بین المللی و فضای ارتباطات جهانی نفی نمی کند و محدود و محصور به داخل کشور نمی شود.

به عبارت دیگر در زمینه تجارت بین الملل - صادرات و واردات کالا و خدمات- قائل به یک ارتباط منطقی و عزت مدارانه است. این نگاه، در عین توجه به درون زا بودن اقتصاد، ارتباط با بیرون را نیز نفی نمی کند بلکه سعی در جهت دهی و مدیریت آن بر پایه اصول ناب اقتصادی انقلاب اسلامی دارد. همان طور که می دانید واردات بی رویه و بی منطق کالاها می تواند منجر به وابستگی و از بین رفتن استقلال اقتصادی شود. انقلاب اسلامی ایران همواره یکی از مهمترین رسالت های خود را در حوزه اقتصاد دانسته است و سعی در تحقق خودکفایی و عدم وابستگی به بیگانگان و دشمنان دارد. در چنین شرایطی اخذ

خودروهای لوکس و گران قیمت و... را می‌توان از گروه کالاهای غیرضروری به شمار آورد. با چنین نگاهی به کالاها و خدمات، واضح است که باید واردات کالاهای اساسی و ضروری را تا حد امکان کاهش داد و با اعمال سیاست‌های حمایتی و تعرفه‌ای نسبت به تولیدکننده، به دنبال تقویت تولید در داخل بود؛ زیرا در فضای رقابت بین‌الملل، مسئله امنیت اقتصادی، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد درحالی‌که بسیار حائز اهمیت است. در بند ششم از سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نیز به این نکته اشاره شده است: افزایش تولید داخلی نهاده‌ها و کالاهای اساسی (بوئژه در اقلام وارداتی)، و اولویت دادن به تولید محصولات و خدمات راهبردی و ایجاد تنوع در مبادی تأمین کالاهای وارداتی با هدف کاهش وابستگی به کشورهای محدود و خاص.

رقابت پذیری صنایع

از طرفی در بحث واردات کالاها باید علاوه بر نوع کالا، به قدرت و ضعف صنایع در پذیرش شرایط رقابتی نیز توجه داشت. به عبارت دیگر با واردات بی‌رویه کالاها، صنایع نوپا (infant industry)، قدرت رقابت نخواهند داشت و با گذشت زمان رو به ناکارآمدی و عدم بهره‌وری خواهند رفت.

مزیت‌های منطقه‌ای در اقتصاد

در تمامی کشورها ویژگی‌های منحصر به فردی در زمینه‌های گوناگون از قبیل جمعیت، تکنولوژی، سرمایه، منابع زیرزمینی و... مشاهده می‌شود که می‌تواند یک قدرت اقتصادی را به دنبال داشته باشد. اگر این قبیل مزیت‌ها به درستی توسط کشورها شناسایی و متناسب با آن، صنایع کارآمد در اقتصاد تقویت شود، کشورها در تولید برخی از کالاها و خدمات مزیت خواهند یافت که در این صورت یک دست برتر در فضای صادرات آن کالاها خواهند داشت. از طرفی بند سوم از سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نیز به تاکید این موضوع پرداخته است: محور قراردادن رشد بهره‌وری در اقتصاد با تقویت عوامل

تولید، توانمندسازی نیروی کار، تقویت رقابت‌پذیری اقتصاد، ایجاد بستر رقابت بین مناطق و استانها و به کارگیری ظرفیت قابلیت‌های متنوع در جغرافیای مزیت‌های مناطق کشور.

بررسی آماری در حوزه‌ی واردات و صادرات جمهوری اسلامی ایران

گندم یکی از کالاهای اساسی و مهم در اقتصاد ایران است که در سال‌های اخیر با فراز و نشیب‌های فراوانی در میزان واردات روبه‌رو بوده است. در سال ۱۳۷۷ ایران مقام اول واردات گندم در جهان بود اما با مرور زمان تا سال ۱۳۸۳ این حجم از واردات را کاهش داد تا اینکه به حد خود کفایی رسید ولی متأسفانه پس از گذشت چند سال به دلیل مشکلاتی مانند خشک‌سالی دوباره به واردات گندم روی آورد. برنج، یکی دیگر از این قبیل کالاهاست که متأسفانه طبق آمار رسمی دهه اخیر وابستگی اقتصاد ایران به آن بیشتر شده است. در بحث دانه‌های روغنی نیز وابستگی شدید به بیرون مشهود است. از طرفی در مورد بنزین می‌توان تا حدی ادعا داشت که با اجرایی شدن قانون هدفمندی یارانه‌ها و سهمیه بندی انجام شده، به سمت خودکفایی حرکت کرده‌ایم. در نهایت این گونه می‌توان جمع بندی کرد که متأسفانه در طی سالیان اخیر یک برنامه‌ریزی کامل و منسجمی در بخش تولید انجام نشده و منجر به اعمال سیاست‌های ناکارآمد با توجه به رویکرد اقتصاد مقاومتی در زمینه صادرات و واردات شده است. از طرفی شایان ذکر است کالاهای اساسی کشور نیز به سمت وابستگی پیش رفته‌اند.

در سال ۱۳۹۴ میزان صادرات قطعی کالاهای غیرنفتی کشور (به استثنای نفت خام، نفت کوره، نفت سفید و همچنین بدون صادرات از محل تجارت چمدانی)، بالغ بر ۹۳،۵۴۱ هزار تن و به ارزش ۳۹،۶۴۰ میلیون دلار بوده است که در مقایسه با سال ۱۳۹۳، کاهش ۷،۱۶ درصدی در وزن و ۲۱،۶۰ درصدی در ارزش دلاری داشته

است. همچنین میزان واردات کشور در این مدت، با کاهش ۱۸،۲۸ درصد در وزن و ۲۲،۴۶ درصدی در ارزش دلاری در مقایسه با سال ۱۳۹۳، به ارقام ۳۵،۱۵۲ هزار تن و ۴۱،۵۳۹ میلیون دلار رسیده است.

کشور	سال ۱۳۹۴		
	وزن (هزار تن)	روزش (میلیون دلار)	سهم وزنی
چین	۲۶،۶۷۹	۷،۶۷۸	۲۸،۵۲
امارات متحده عربی	۱۳،۶۵۹	۷،۲۳۷	۱۴،۶۰
عراق	۱۴،۵۰۳	۶،۲۲۵	۱۵،۵۰
ترکیه	۷،۲۲۱	۳،۳۶۳	۷،۷۲
هند	۶،۳۱۶	۲،۶۸۸	۶،۷۵
سایر کشورها	۲۵،۱۶۳	۱۲،۴۴۹	۲۶،۹۱
جمع کل	۹۳،۵۴۱	۳۹،۶۴۰	۱۰۰

جدول ۱. میزان عمده صادرات کالاهای غیرنفتی

ایران به پنج کشور طی سال ۱۳۹۴

کشور	سال ۱۳۹۴		
	وزن (هزار تن)	روزش (میلیون دلار)	سهم وزنی
چین	۵۰،۸۸	۱۰،۶۷۷	۱۴،۴۷
امارات متحده عربی	۶،۱۶۷	۷،۷۶۵	۱۷،۵۴
جمهوری کره	۱،۹۳۵	۳،۶۸۰	۵،۵۰
ترکیه	۲،۵۴۰	۲،۹۸۸	۷،۲۳
سوئیس	۴،۹۹۴	۲،۳۹۳	۱۴،۲۱
سایر کشورها	۱۴،۴۲۹	۱۴،۳۳۶	۴۱،۰۵
جمع کل	۳۵،۱۵۲	۳۹،۶۴۰	۱۰۰

جدول ۲. میزان واردات به تفکیک پنج کشور

عمده طرف معامله طی سال ۱۳۹۴

منابع

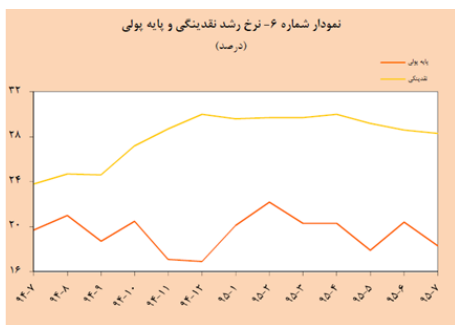
۱. کتاب اقتصاد مقاومتی؛ درآمدی بر مبانی، سیاست‌ها و برنامه عمل - دکتر عبدالملکی - زمستان ۹۳
۲. کتاب درس گفتارهای اقتصاد مقاومتی - دکتر پیغامی
۳. سایت www.khamenei.ir

پول درونزا

محمدرضا اسماعیل زاده
دانشجوی کارشناسی م.ا و اقتصاد



که در سال ۹۳ به میزان ۲۹,۱٪، در سال ۹۴، ۲۳,۵٪ و در سال ۹۵؛ ۲۸,۵٪ رشد شکل گرفته و در مجموع در طول ۳ سال حدوداً رشد ۳۰٪ حاصل شده که آماری نگران‌کننده است.



طبق آمار بانک مرکزی نمودار نرخ رشد نقدینگی در دو سال اخیر نشان می‌دهد که تقریباً همبستگی و رابطه مستقیم بین نرخ رشد نقدینگی و پایه پولی وجود داشته است.

بحث دوم چرا چنین رشدی صورت گرفته؟ (علل و ریشه‌ها)

احتمال اول که دولت و بانک مرکزی نیز بسیار بر آن تأکید می‌کنند این است که آمار نقدینگی

۴- راهکارها و استراتژی مناسب برای مقابله با آنچه خواهد بود؟

بحث اول: آیا واقعاً چنین رشدی در نقدینگی صورت گرفته است؟

آخرین آمارهای بانک مرکزی حاکی از آن است که حجم نقدینگی از مرز ۱۱۲۲ هزار میلیارد تومان عبور کرده و بسیاری از مسئولین و همچنین بسیاری از تحلیلگران اقتصادی به این رشد از نقدینگی اذعان داشته‌اند فلذا این خود دلیل واضحی بر چنین حجمی از نقدینگی است؛ اما در مقابل عده‌ای از تحلیلگران بیان می‌کنند که این رشد به صورت اسمی بوده است و نه به صورت حقیقی و این سؤال را مطرح می‌کنند که این نقدینگی و پولی که رشد کرده، کدام مفهوم پول است؟ شاید اشتراکاتی بین M1 و M2 و M3 و ... وجود داشته که به غلط آن‌ها را جمع زده‌ایم و اگر به طور صحیح محاسبه می‌شد، دچار این اشتباه محاسباتی نمی‌شدیم؛ ولی با توجه به پذیرش اکثر اقتصاددانان، این حجم از نقدینگی را می‌پذیریم

این روزها به تواتر در اخبار و روزنامه‌ها می‌شنویم که در طول ۳ سال ریاست جمهوری آقای روحانی نقدینگی در کشور از ۴۵۰ هزار میلیارد تومان به بیش از ۱۱۲۲ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است که رشدی بی‌سابقه در کارنامه دولت‌ها را به خود اختصاص داده، موضوعی که مورد بررسی محافل کارشناسی قرار گرفته و بسیاری این نقد را مطرح می‌کنند که دولت می‌توانست با کنترل بیشتر مانع از افزایش حجم نقدینگی تا این مقدار شود؛ ضمن اینکه برخی کارشناسان نسبت به بروز آثار تورمی این حجم از نقدینگی در آینده هشدار می‌دهند.

در این مقاله از چند جهت قصد بررسی و تحلیل این موضوع را داریم:

- ۱- آیا واقعاً چنین رشدی صورت گرفته است؟
- ۲- علت چنین رشد بی‌سابقه‌ای چه بوده است؟
- ۳- آیا افزایش این حجم از نقدینگی منجر به تورم خواهد شد؟ در این صورت تورم به چه میزان افزایش خواهد یافت؟

سال‌های قبل دستکاری شده و بانک مرکزی در یک حرکت اصولی، اقدام به انتشار واقعی نقدینگی کرده لذا ریشه این افزایش به آمار غلط سال‌های قبل بازمی‌گردد؛ مثلاً بخشی از افزایش رشد نقدینگی در سال ۹۲ ناشی از افزایش پوشش آمار نقدینگی به واسطه ادغام دو موسسه (صالحین و پیشگامان آتی) در بانک آینده در آبان ماه ۹۲ و همچنین اضافه شدن آمار پنج بانک ایران زمین، قرض الحسنه رسالت، خاورمیانه، بانک بین‌المللی کیش، ایران و ونزوئلا در آذرماه ۹۲ بوده است. در واقع، ۳،۲ درصد از رشد نقدینگی در سال ۹۲ به دلیل افزایش شمول آماری بوده که ارتباطی به عوامل



اقتصادی نداشته و واجد آثار پولی خاصی نیست که این تنها در طول یک سال و آن هم به میزان ناچیزی بوده به علاوه این که خود سیستم آماری برآوردی از نقدینگی این مؤسسات داشته و این گونه نبوده که حجم نقدینگی مؤسسات به یکباره به آمار اضافه شده باشد لذا عامل مؤثری قلمداد نمی‌شود.

احتمال دوم این است که ضریب فزاینده بازار پول رشد مناسبی داشته و در دو سال گذشته از ۵،۴ درصد به ۶،۴ درصد رسیده است که با توجه به افزایش سرعت گردش پول در کشور، استفاده بیشتر مردم از مبادلات الکترونیکی و اعتباری، رشد پول الکترونیک و... قابل توجیه است؛ اما باید گفت که افزایش یک درصدی ضریب فزاینده، متأثر از سیاست‌های دولت مثل کاهش نرخ ذخیره قانونی است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

احتمال سوم تقاضا و درون‌زایی پول است، عرضه پول متغیری صرفاً برون‌زا نیست که در

اختیار دولت یا بانک مرکزی باشد، بلکه یک متغیر درون‌زاست و در مکانیسم بازار تعیین می‌شود و عرضه پول را بالا می‌برد ولی چگونه این کار را می‌کند؟ برای مثال وقتی نرخ سود بالا می‌رود آنگاه مردم پول نقد کمتری نزد خود نگه می‌دارند و برای استفاده از سود بالاتر، سپرده‌های جاری و کوتاه‌مدت خود را به سپرده‌های پس‌انداز تبدیل می‌کنند و بنابراین منابع قابل وام‌دهی بانک‌ها افزایش می‌یابد و همچنین بانک‌ها نیز دیگر منبع را کدنگه‌داری نمی‌کنند و حداکثر وام را پرداخت می‌کنند چون پرداخت وام برایشان سود بیشتری دارد، حتی اگر لازم باشد از بانک مرکزی اضافه برداشت می‌کنند تا این وام را پرداخت کنند؛ بنابراین عرضه وام افزایش می‌یابد؛ در پاسخ باید گفت که در تمام دنیا نظریات پولی مبنی بر برون‌زایی پول است و نظریه درون‌زایی پول عملاً در صورتی قابلیت دارد که بانک مرکزی وجود نداشته باشد و خود بانک‌ها بدون واسطه بانک مرکزی امکان وام‌دهی به یکدیگر را داشته باشند و نرخ سود را خودشان تعیین کنند. حال با توجه به وجود بانک مرکزی در کشور ایران و وظائف آن عملاً نظریه‌ی درون‌زایی پول ناکارآمد است و اگر هم بازار آزاد بر عرضه پول اثرگذار باشد آن مقدار آن چنان ناچیز است که عملاً به حساب نمی‌آید لذا منحنی عرضه پول را عمودی و برون‌زا خواهیم گرفت و عامل درون‌زایی پول را برای اقتصاد ایران موجه و کارا نمی‌دانیم.

احتمال چهارم کاهش نرخ ذخیره قانونی به عنوان قوی‌ترین، سریع‌ترین و اثرگذارترین ابزار سیاست پولی بانک مرکزی بوده که تغییر این نرخ ولو به میزان اندک موجب انبساط پولی گسترده‌ای در اقتصاد می‌شود، اقتصاددانان استفاده از این ابزار را به مثابه استفاده از مسلسل برای کشتن یک گنجشک می‌دانند لذا نرخ

ذخیره قانونی، ابزاری بسیار خطرناک است و معمولاً از آن استفاده نمی‌شود مگر در شرایط حاد اقتصادی که بحران شکل گرفته باشد ولی در دولت فعلی از این ابزار به دفعات استفاده شد و متناوباً نرخ ذخیره قانونی را برای ایجاد انبساط پولی کاهش دادند به این امید که طبق مدل اقتصاد کینزین‌ها افزایش عرضه پول منجر به کاهش نرخ بهره در اقتصاد و در نتیجه افزایش سرمایه‌گذاری و به تبع آن رشد و افزایش تولید در اقتصاد باشد؛ مدل منسوخ‌ی که در حال حاضر غرب نیز به ناکارآمدی آن اذعان دارد، در عمل نیز با گذشت ۳ سال از سیاست‌های اقتصادی دولت، نه تنها رشدی حاصل نشد بلکه رکود کماکان گلوی اقتصاد ایران را فشار می‌دهد؛ کاهش نرخ ذخیره قانونی مستقیماً ضریب فزاینده را افزایش می‌دهد (با فرض ثابت بودن بقیه عوامل ضریب فزاینده برابر معکوس نرخ ذخیره بانک‌ها خواهد بود) که به ادعای دولت با کاهش سه درصدی این نرخ از ۱۳٪ به ۱۰٪، ضریب فزاینده با فرض ثابت بودن بقیه عوامل ۳ واحد افزایش خواهد یافت که مقدار قابل توجهی است.

احتمال پنجم ناشی از شرایط ساختاری اقتصاد ایران و نقش پررنگ نفت، سهم اندک مالیات و چسبندگی هزینه‌های دولت است که در ادبیات اقتصادی به آن «سلطه مالی» می‌گویند که ویژگی عموم کشورهای نفت‌خیز است. درباره سلطه مالی این‌طور توضیح داده می‌شود که با افت قیمت نفت، درآمد دولت پایین می‌آید و در عین حال هزینه‌های چسبنده‌ای وجود دارد که نمی‌شود آن‌ها را پرداخت نکرد مثل حقوق کارمندان که اکنون بخش بزرگی از هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهند و عمدتاً مربوط به آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی و بازنشسته‌ها است. با وجود چنین هزینه‌هایی وقتی درآمد کشور کم می‌شود چه

باید کرد؟ این فاصله را چطور می‌توان پر کرد؟ در چنین شرایطی شقوق مختلفی که برای تأمین مالی وجود دارد به رشد نقدینگی می‌انجامد. به عبارت ساده‌تر زمانی که دولت با کسری بودجه مواجه می‌شود و توان پرداخت هزینه‌های ضروری و فوری خود از قبیل پرداخت دستمزد کارمندان را ندارد برای پرداخت هزینه‌ها از بانک مرکزی قرض می‌گیرد و به‌سادگی پایه پولی یا همان پول پر قدرت را بدون در نظر گرفتن تبعات منفی آن بالا می‌برد. این ناشی از ضعف و سوء مدیریت دولت است که در طول چند سال توان پرداخت‌های

به‌این ترتیب که نفت را می‌فروخت و در درآمد وی منظور می‌شد ولی بانک مرکزی نمی‌توانست دلار آن را وصول کند، یا شرکت خریدار نمی‌توانست به حساب بانکی برای دولت بریزد یا اگر می‌ریخت معادل دلارش را بانک مرکزی نمی‌توانست جابه‌جا کند؛ در نتیجه معادل ریالی دلار را به حساب دولت می‌ریخت و دولت خرج می‌کرد و پایه پولی افزایش می‌یافت. برای فهم بهتر فرض کنید دولت یک میلیارد دلار نفت می‌فروشد ولی پول آن را نمی‌تواند دریافت کند، معادل یک میلیارد دلار، ریال به حساب دولت واریز می‌شود و



ضروری خود راحتی از محل درآمدهای نفتی نداشته و اجباراً به بدترین کار ممکن روی آورده است چراکه با افزایش هر واحد پایه پولی از این طریق تقریباً ۶ برابر بر حجم نقدینگی افزوده می‌شود.

عامل دیگر محدودیت دولت ناشی از تحریم‌هاست، این موضوع طبق بیانات صریح وزیر اقتصاد این چنین توضیح داده می‌شود که دولت پول نفت را نمی‌توانست دریافت کند

به‌این ترتیب دولت آن پول را خرج کرده و پایه پولی حدود ۳۲۰۰ میلیارد تومان افزایش می‌یابد و همین میزان ۶ برابر نقدینگی را افزایش می‌دهد؛ اگر بانک مرکزی دلار وصول می‌کرد می‌توانست دلار را در بازار بفروشد و ریال دریافت کند و پولی که به جریان انداخته بود جمع می‌شد و به بانک مرکزی برمی‌گشت ولی در شرایط تحریم قدرت مانور بانک مرکزی محدود است.

علی‌رغم انتقاداتی که دولت یازدهم به دولت نهم و دهم در مورد افزایش بی‌سابقه پایه پولی وارد می‌کرد (افزایش ۴۵ هزار میلیارد تومانی در طول ۸ سال و آن را تنها ناشی از اجرای پروژه مسکن مهر می‌دانست و به این بهانه بود که آن را ادامه نداد) حال خود تنها در طول ۲ سال پایه پولی را ۳۵۰۰۰ میلیارد تومان افزایش داده است.

بحث سوم آیا افزایش این حجم از نقدینگی باعث تورم می‌شود؟ در این صورت تورم به چه میزان افزایش خواهد یافت؟

در مورد رابطه رشد نقدینگی و تورم باید گفت آنچه تورم‌زاست این است که رشد عرضه پول و نقدینگی از رشد تقاضا برای پول بیشتر باشد در زیر مواردی آمده که نشان‌دهنده افزایش تقاضا برای پول است.

۱. جهش ناگهانی قیمت ارز، نیاز بنگاه‌ها به نقدینگی را چند برابر کرد؛ به‌این ترتیب اگر در گذشته کسی می‌خواست یک میلیارد دلار از خارج کشور واردات کند، قبلاً ۱۰۰۰ میلیارد تومان پول لازم داشت اکنون ۳۰۰۰ میلیارد تومان

۲. از سوی دیگر اگر در گذشته می‌شد با ده درصد پول ال‌سی باز کرد، یعنی اگر برای ۱۰۰۰ میلیارد تومان، لازم بود حدود ۱۰۰ میلیارد تومان به‌عنوان پیش‌پرداخت به بانک پرداخت شود، وقتی راه ال‌سی بسته شد و باید به حواله می‌رفت، دیگر با ده درصد پیش‌پرداخت امکان‌پذیر نبود و باید درصد بیشتری پرداخت می‌شد.

۳. تورم نیز تقاضا برای نقدینگی را برای انجام معاملات روزمره بالا می‌برد. وقتی قیمت‌ها بالا می‌رود و ارزش پولی معاملات افزایش پیدا می‌کند، تقاضا برای پول هم بالا می‌رود اما لزوماً در اقتصادی که در شرایط رکودی به سر

می‌برد و با تقاضای مؤثر اندکی روبرو هستیم نمی‌توان گفت برای جبران تقاضا دقیقاً به میزان تورم نیاز به افزایش نقدینگی داریم.

با فرض وجود صحت افزایش تقاضا برای پول طبق عوامل یادشده منطقی نیست که بخش قابل توجهی از این افزایش نقدینگی را در پاسخ به افزایش تقاضا بدانیم چراکه طبق جدال احسن در دولت‌های قبل که تورم ۳۰٪ - ۴۰٪، تحریم‌های ناگهانی و نوسان شدید قیمت ارز را داشتیم دولت فعلی معتقد بود افزایش حجم نقدینگی صرفاً به دلیل اجرای پروژه مسکن مهر بوده و عوامل ذکر شده که شدت آن در دولت گذشته بیشتر بوده است تأثیر چندانی نداشته علاوه بر این عده‌ای از اقتصاددانان تحلیل منطقی‌تری ارائه می‌دهند و دلیل کاهش نرخ تورم را عدم تقاضای مؤثر برای خرید و رکود اقتصادی عنوان کرده‌اند و معتقدند تقاضای پنهان منجر به کاهش تورم شده و سبب شده تا حجم پول به بازارها هدایت نشود و سطح عمومی قیمت‌ها را بالا نبرد.

یعنی سرمایه‌گذاران فعلاً سرمایه‌گذاری نمی‌کنند به این امید که شرایط بهتری فراهم شود یا منتظرند ببینند شرایط تحریم‌ها و برجام چه خواهد شد. این که می‌بینیم این حجم گسترده از افزایش نقدینگی به تورم منجر نشده به این دلیل است که در بازه کوتاه‌مدت و شرایط رکودی فعلی مردم از پول خود استفاده نمی‌کنند و آن را در حساب‌های خود نگاه داشته‌اند اما زمانی که این شرایط شکسته شود و حجم پول گسترده در بازار گردش کند قیمت‌ها تعدیل می‌شوند و بالا می‌روند و مسلماً تا ابد این شرایط ادامه نخواهد داشت. برای فهم بهتر این مطلب فرض کنید ۲ خودکار دارید و ۲ هزار تومان پول در این صورت قیمت هر خودکار ۱۰۰۰ تومان خواهد شد حال اگر تعداد خودکارها ثابت باشد و میزان پول ۱۰ برابر

شود چه خواهد شد؟ قیمت جدید هر خودکار ۱۰ هزار تومان خواهد شد حالا این مثال ساده را به کل اقتصاد تعمیم دهید که میزان تولید کل یا همان GDP ثابت باشد یا رشد ناچیزی داشته و مقدار پول ۳۰۰٪ افزایش یافته در این صورت نتیجه مشابهی رخ خواهد داد البته قائل به تناظر یک‌به‌یک سطح عمومی قیمت‌ها و حجم نقدینگی نیستیم و ادعا نداریم که سطح عمومی قیمت‌ها افزایش ۳۰۰٪ خواهد داشت اما معتقدیم همبستگی زیادی بین این دو وجود دارد.



بحث چهارم، راهکارها و استراتژی مناسب

برخلاف سایر کشورهای دنیا که بانک مرکزی نهادی مستقل است، متأسفانه در ایران تحت سیطره دولت قرار دارد و رئیس‌جمهور، رئیس بانک مرکزی را منصوب می‌کند و طبق سیاست‌های دولت به انتشار پول و ایجاد نقدینگی می‌پردازد؛ این نقطه ضعف بزرگی برای اقتصاد ایران به حساب می‌آید چراکه بسیاری از تصمیماتی که دولت می‌گیرد ممکن است در راستای اهداف حزب خویش یا جبران کسری خود باشد هرچند به اقتصاد کشور آسیب وارد کند، اقتصادی که مهم‌ترین عامل حفظ آن وجود ثبات، پول عادلانه و عدم نوسان قیمت‌ها و تورم بالا است.

دیگر این که در اقتصاد ایران نیاز به اصلاحات ساختاری داریم. یکی از مهم‌ترین اصلاحاتی که در اقتصاد مقاومتی پیش‌بینی شده، این است که وابستگی بودجه دولت به نفت قطع شود و دولت بتواند بخش عمده‌ای از درآمد خودش را از محل مالیات تأمین کند.

مسئله دیگر اختلافات و غلبه مسائل سیاسی برمان اقتصاد هست و متأسفانه جناح‌های سیاسی به جای اینکه به منافع عمومی کشور بیاندیشند به فکر منافع حزبی و بردو باخت در انتخابات هستند و این موضوعی کم‌شکل عمده است که اکنون در اقتصاد ایران وجود دارد. مثلاً چندی پیش در هند حزب حاکم دست به اصلاحاتی زد که نتیجه‌اش باختن انتخابات برای حزب حاکم بود و آن‌ها نیز می‌دانستند اما باین وجود به انجام آن ادامه دادند هرچند در انتخابات شکست بخورند. چراکه آینده و اقتصاد هند را بااهمیت‌تر از پیروزی دولت خود می‌دانستند. اکنون ببینید که رشد اقتصادی هند از هفت درصد گذشته و در حال رسیدن به هشت درصد است و پیش‌تاز رشد اقتصادی شده است. اما در ایران زمانی که به انتخابات نزدیک می‌شویم دولت‌ها نه تنها از انجام اصلاحات خودداری می‌کنند بلکه دست به سیاست‌هایی می‌زنند تا به هر قیمتی برای دوره بعد رأی بیاورند. ما نیز باید به این نقطه برسیم که احزاب و جناح‌های سیاسی منافع ملی را بر منافع شخصی و جناحی ترجیح دهند و نهادهای کشور را به خاطر منافع سیاسی بی‌اعتبار نکنند.

جمع‌بندی

مهم‌ترین عامل در افزایش این میزان حجم از نقدینگی، سیاست‌های دولت در ایجاد انبساط پولی و ضعف و سوء مدیریت در تأمین بودجه موردنیاز بوده و به احتمال زیاد، سطح عمومی قیمت‌ها در آینده‌ای نزدیک به میزان قابل توجهی بالا خواهد رفت.

چه کسی دلار را دلار کرد؟! چگونگی تغییر پول جهانی از طلا به دلار



سجاد رجبی
دانشجوی کارشناسی م.ا. اقتصاد

درآورد. در همین حین سودهایی هنگفت به سوی ایالات متحده سرازیر گشت. از طرفی آمریکایی ها در حد فاصل بین دو جنگ جهانی یعنی ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ در یک بحران فزاینده اقتصادی به سر می بردند. اما دولت و صاحبان صنایع این کشور چرخ صنایع خود را در مسیر تولیدات نظامی به حرکت درآوردند. به طوری که در طول جنگ جهانی دوم در اروپا، مصرف سلاح های تولیدی آمریکا، باعث رونق صنایع و اقتصاد آمریکا شد. از آنجا که کشورهای اروپایی با محدودیت منابع ارزی و طلا دست و پنجه نرم می کردند، روزولت رئیس جمهور آمریکا، طرحی به پیشنهاد جرج مارشال وزیر خارجهی خود به تصویب رسانید که طبق آن این تجهیزات به صورت وام یا اجاره در اختیار کشورهای درگیر جنگ قرار می گرفت. عاملی که آمریکایی های به دور از جنگ را سریعاً مبدل به قدرتی بی رقیب در عرصه جهانی می نمود. در کنار این مسئله، در سال ۱۹۴۱ با حمله نیروی دریایی آلمان به کشتی های آمریکایی و از طرف دیگر یورش ژاپنی ها به ناوگان آمریکا در بندر پل-

تجارت آزاد به تسهیل قابلیت تبدیل ارزها وابسته است و نوسان های پولی اگر زیاد باشد می تواند جلوی گردش آزاد تجارت را بگیرد. قبل از تشکیل سیستم جدید ارزی برتون وودز طلا نقش کلیدی در تراکنش های مالی بین المللی داشت و طلا برای بازپرداخت ها استفاده می شد. مشخصاً کشوری که کسری تجاری داشت از ذخایر طلا کم می کرد و در نتیجه مجبور می شد منابع مالی را کاهش دهد. در نتیجه تقاضا کم می شد و همین امر منجر به کاهش واردات و کاهش قیمت ها می شد و صادرات را زیاد می کرد، لذا کسری تجاری تصحیح می شد.

جنگ جهانی دوم

با حمله آلمان نازی در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان، آتش دومین جنگ جهانی شعله ور گردید. جنگی که هزینه های هنگفتی را بر دولت ها متحمل می کرد. تا جایی که برخی از تصرفات سران متحدین و متفقین به خاطر کسب منافع برای ادامه جنگ بود. همچون آلمان که اساساً به نفت رومانی احتیاجی مبرم داشت و آن را به استعمار خویش

به منظور فهم عمیق تر از ریشه های تاریخی سلطه دلار بر جهان در این مقاله سعی شده ابتدا فضای تاریخی نیمه اول قرن نوزدهم که در آن دلار به عنوان پول جهانی انتخاب شد توضیح داده شود. و سپس اتفاقاتی که در اجلاس برتون وودز رخ داد بیان میشود. و سرانجام داستان کلاه بزرگی که آمریکا در این اجلاس بر سر جهان گذاشت را بیان میکنیم.

پس از جنگ نخست

در دوره ی میان دو جنگ جهانی، بین کشورهای قدرتمند توافق هایی به منظور هماهنگی نرخ تبدیل ارز شده بود، ولی این توافق ها عملاً منجر به شکست شد. آشوب های پولی این دوره آنچنان درس های ارزشمندی داشت که بعدها دانشمندان اقتصادی را مجبور به تصمیماتی بدیع در این موضوع کرد. این آشوب ها که ریشه هایی در پیمان ورسای و کشمکش دولت های پیروز جنگ جهانی اول داشت، تجاری زنده از دوران نرخ های متغیر ارزی ۱۹۳۰ در ذهن مذاکره کنندگان نشست برتون وودز نهاد. طوری که همگان اتفاق نظر داشتند

هاربور، آمریکا را مستقیماً وارد جنگ علیه متحدین نمود. ورودی که موجبات پیروزی متفقین را رقم زد و در کنار آن صلابت ایالات متحده را برای منس کشدایی در جهان مصمم تر نمود.

نیاز به پول جهانی

در اواخر جنگ جهانی، دانشمندان اقتصادی به سیستمی می‌اندیشیدند که هدف اصلی‌اش حفظ ثبات نرخ تبادل ارز باشد. حال آن‌که بر اساس مدل کلاسیک استاندارد طلای قرن نوزدهم این هدف ناممکن بود. و این در بستری از زمان جستجو می‌شد که اولاً طلای استخراج شده حتی برای برآوردن تقاضای تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی کافی نبود. ثانیاً بخش قابل توجهی از طلاهای کشف شده در جهان در شوروی قرار داشت. و همچنین حجم تجارت جهانی آنچنان گسترش یافته بود که سیستم پیشین عملاً پاسخگوی چنین حجمی نبود و فرآیندی جدید به منظور تسهیل تراکنش‌های مالی نیاز بود.

همه مشکلات دست‌به‌دست هم دادند تا مسئولین کشورها را مجاب کنند بر سر میز بنشینند و چاره‌ای بر رفع آن‌ها اتخاذ کنند.

نشست برتون وودز

در حالی که جنگ جهانی دوم هنوز ادامه داشت و واپسین نفس‌های خویش را می‌کشید، ۷۳۰ نماینده از میان ۴۴ کشور که یا سران متفقین بودند یا از هم‌پیمانانشان به منظور برگزاری کنفرانس پولی و مالی ملل متحد در هتل مونت واشینگتن واقع در برتون وودز در نیوهمپشایر آمریکا دور هم جمع شدند. این نمایندگان ۲۲ روز-از اول تا ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۴۴- به شور نشستند و در آخر موافقت‌نامه برتون وودز را امضا کردند. در این روزها نظرات متفاوتی رد و بدل می‌شد که حول سه ایده اصلی بودند.

پیشنهاد اول: سبد کالاهای اساسی

این پیشنهاد از سوی چند کشور تک محصولی که اغلب قدرت‌های میانی در سیاست محسوب می‌شدند مطرح شد که که طبق آن به وسیله ارزش سبدي از کالاهای مشخص و اساسی تفاوت نرخ های ارز بین کشورها سنجیده می‌شدند. بر این اساس محاسبه می‌شد با چه میزان از پول ملی هر

کشوری در همان کشور می‌توان آن سبد را تهیه نمود. سپس دو به دو ارزهای مختلف با هم سنجیده می‌شد و کشورها ملزم به رعایت آن نرخ می‌شدند. این پیشنهاد با اقبال کشورهای صاحب قدرت و هم‌پیمانانشان روبه‌رو نگشت و به راحتی از گزینه‌های پیشنهادی برای تعیین پول پایه جهانی کنار گذاشته شد.

پیشنهاد دوم: بانکور

جان مینارد کینز اقتصاددان برجسته و ریاست نمایندگی خزانه‌داری انگلیس برنامه‌ای برای نظام پولی بین‌المللی پیشنهاد کرد. که بر اساس آن پولی با عنوان بانکور که ارزی فراملیتی بود، ایجاد می‌گشت. بر اساس این طرح، بانکور می‌بایست به عنوان یک ارز در معاملات بین‌المللی و در عرصه تجارت جهانی به عنوان پول پایه در دادوستدها مورد استفاده قرار گرفته و ارزش آن نیز با توجه به طلا سنجیده می‌شد. کینز می‌دانست در صورتی که پول کشوری به عنوان پول جهانی وضع شود، خودبه‌خود اقتصاد آن کشور بسیار رشد کرده و ارز آن کشور ارزش زیادی پیدا می‌کند. به همین دلیل از ویژگی‌های بانکور این بود که اساساً هیچ کشوری ناشرش نبود. وی برای مکانیسم تسویه اقتصادها، پیشنهاد بانک تسویه را داد. که طبق این سیستم تا جایی که تهاوت وجود دارد، کشورها می‌بایست با هم تسویه کنند و باقی مانده‌ای که میان دو کشور هست، با بانکور معاوضه شود.

در این نشست همه نمایندگان به جز چهار نماینده موافقت خود با این طرح را اعلام داشتند. این چهار نماینده به نام‌های هنری مورگنتا، فرد وینسون، دن آچسون به رهبری هنری دکستر وایت همگی نمایندگان ایالات متحده‌ای بودند، که به پشتوانه قدرت اقتصادی و سیاسی این کشور، به تنهایی طرح نماینده بریتانیا را رد کردند و از پذیرش آن سرباز زدند و به نوعی پیشنهاد سوم را بر سایرین تحمیل نمودند.

پیشنهاد سوم: هر انس طلا ۳۵ دلار

نماینده ایالات متحده آمریکا هنری دکستر وایت که پس از رد پیشنهاد کینز چشم‌ها به وی خیره بود، نظریه خود را مطرح نمود تا به امضای اعضای نشست برسد. پیشنهاد وایت این بود که ارز اندخته

-که به نوعی نقش بانکور را داشت- همان دلار آمریکایی باشد. این بدین معنی بود که دیگر کشورها ارزششان را با دلار پیوند می‌دادند و برای این‌که نرخ نوسان بازار تبادل ارز در حد یک درصد از ارز اندوخته بماند، باید دلار خرید و فروش می‌کردند، لذا دلار همان نقشی را عهده‌دار شد که طلا در سیستم مالی بین‌المللی استاندارد طلا برعهده داشت. در همین حال آمریکا برای افزایش اعتماد و جلب نظر نمایندگان کشورها پذیرفت که به طور جداگانه دلار را به طلا پیوند زند و هر ۳۵ دلار آمریکایی برابر با یک اونس طلا باشد. بر همین اساس بانک‌های مرکزی سایر دولت‌ها می‌توانستند طلا را با دلار معاوضه کنند و تمامی ارزها بر حسب دلار تعریف می‌شدند.

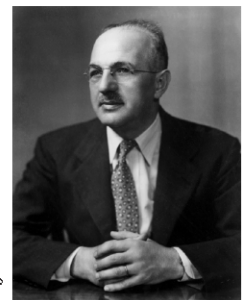
وایت با ارائه این پیشنهاد و پذیرش نمایندگان حاضر در نشست برتون وودز، عملاً توانست آمریکا را به قدرتی بی‌بدیل در عرصه اقتصادی تبدیل کند. طوری که گفته می‌شود پس از این نشست قدرت از بریتانیا به ایالات متحده آمریکا منتقل می‌گردد.

شوگ نیکسون این جریانات تا سال ۱۹۷۱ ادامه داشت تا جایی که کشورهای اروپا و شرق آسیا که لطمه‌های جدی از دو جنگ جهانی دیده بودند، توانستند اقتصاد خویش را احیا نمایند و دیگر آمریکایی‌ها آن تسلط و سیطره سابق را نداشتند. پس از پذیرش سیستم برتون وودز ذخایر طلای آمریکا به ۲۶ میلیارد دلار -۶۵٪ کل ذخایر جهان- رسید حال آن‌که حدس زده می‌شد این نرخ رشد ورود طلا به خزانه آمریکا بسیار کوچک‌تر از پرداخت‌هایی است که آمریکا انجام داده، فلذا برخی کشورها آرام و بی‌سر و صدا خواهان تبدیل دلارهای ذخیره شده به طلا شدند. طراحی سیستم برتون وودز به گونه‌ای بود که کشورها تنها می‌توانستند طلا را به ارز اصلی یعنی دلار آمریکا تبدیل کنند. از کشورها خواسته نمی‌شد که این تبدیل را حتماً انجام دهند بلکه فقط این تبدیل مجاز دانسته می‌شد. کشورها می‌توانستند دلارشان را به طلا تبدیل نکنند و همان دلار را نگاه دارند. با همه اینها، هنوز در بازار باز طلا وجود داشت. برای اینکه سیستم برتون وودز به خوبی جواب بدهد یا باید دلار دیگر به طلا وابسته نباشد یا اینکه قیمت

بازار آزاد طلا در حد رقم رسمی ۳۵ دلار به ازای هر اونس حفظ شود. بدهی رو به افزایش دولت که حاصل از جنگ ویتنام و برنامه جامعه بزرگ بود، و تورم پولی فدرال رزرو منجر شد که ارزش دلار پیوسته کاهش یابد

پوشش طلای آمریکا از ۵۵ به ۲۲ در سال ۱۹۷۰ رسید. نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا که وضع را اینگونه یافت در ۱۵ اوت سال ۱۹۷۱ در برنامه تلویزیونی ۸ شب فرمان ۱۱۶۱۵ را صادر کرد. بر اساس این حکم یک جانبه قابلیت تبدیل مستقیم دلار آمریکایی به طلا ملغی می‌گشت. فرمانی که از آن به عنوان بزرگترین کلاهبرداری تاریخ یاد می‌شود چراکه کشورها می‌دانستند کاغذهایی به نام دلار را ذخیره کرده‌اند که طلایی به آن اندازه در بازار آزاد موجود نیست تا آن را تبدیل کنند. لذا صبح ۱۶ اوت که نیکسون چنین فرمانی را صادر نمود هر اونس طلا به ۲۰۰۰ دلار رسید.

با این وجود هیچ‌گاه نشستی جدی برای تغییر پول جهانی صورت نپذیرفت و دلار به عنوان پول جهانی و آمریکا به عنوان بانکدار جهانی و بر

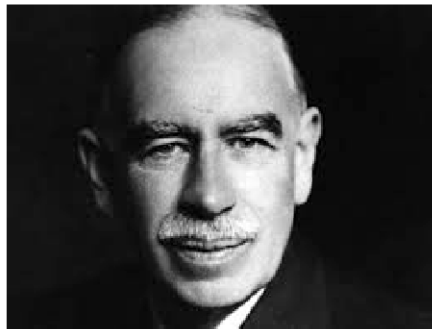


هری دکستر وایت

اساس نرخ ارز شناور بدون پشتوانه تا امروز برقرار است و سال‌هاست ایالات متحده آمریکا منافع و سودهای هنگفت و کلانی را از این پیشنهاد آقای وایت در اقتصاد خویش می‌بیند. ماحصل اجرایی شدن پیشنهاد وایت برای کشورش اجرایی شدن سیستم برتون وودز دستاوردهای فراوانی در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... برای آمریکایی‌ها داشت. برای مثال ابزاری قدرتمند در دوران جنگ سرد به‌شمار می‌رفته است یا سبب انتقال قدرت از بریتانیا به آمریکا شد. اما سه دستاورد اساسی و مهم اقتصادی این سیستم برای این کشور عبارت بودند از:

با وضع سیستم مذکور، کشورهای اروپایی و

آسیایی که آسیب دیده در جنگ بودند و نیاز به بازسازی کشورشان داشتند، طلاهای ذخیره شده خویش را به سمت آمریکا روانه کردند تا با دلارهای آمریکایی که حالا پول جهانی محسوب می‌شد، بتوانند کشورشان را بازسازی نمایند. آمریکا نیز ماشین‌های چاپ پول خویش را به کار انداخته و طرح‌هایی گرافیکی را بر روی کاغذهایی به نام دلار چاپ می‌کرد و در ازای طلا به کشورها می‌داد. این عمل علاوه بر افزایش قدرت استراتژیک آمریکا سبب شد از هر ۵ کیلوگرم طلای موجود در جهان، ۴ کیلوگرم آن در ایالات متحده آمریکا جالب



جان مینارد کینز

است هم اکنون نیز آمریکا بزرگترین ذخیره کننده طلا با میزان ۲۸۰۰۰ تن است حال آن که کشور دوم تنها ۴۰۰۰ تن اندوخته دارد و جمهوری اسلامی ایران ۳۵۰ تن طلا در اختیار دارد.

پس از جنگ جهانی دوم دولت آمریکا با استفاده از برتری اقتصادی، سردمداری کشورهای سرمایه‌داری را در رقابت با کشورهای کمونیستی عهده‌دار شد. از آنجا که، بیشتر اروپای غربی در اثر جنگ خراب شده و آسیب دیده بود، آمریکا تصمیم گرفت از طریق کمک‌های مالی، این کشورها را به نحوی بازسازی و سپس آن‌ها را وارد پیمان‌های ضد شوروی کند. بدین منظور، جورج مارشال وزیر خارجه‌ی ترومن طرحی را با عنوان طرح مارشال ارائه کرد که طبق آن، برای مقابله با نفوذ کمونیسم و همچنین بازسازی اروپا، به کشورهای غربی کمک‌های فنی و مالی پرداخت شود.

ولی بعدها پروژه‌ای که به دلیل ناتوانی در باز پرداخت وام‌ها از سوی کشورهای آسیب دیده، آمریکایی‌ها به سهامداران عمده در این کشورها بدل شدند که علاوه بر تخصیص قسمتی از سود این پروژه‌ها، آمریکاییها ابزار و اهرمی مهم برای

فشار و تهدیدات اقتصادی و غیراقتصادی به دست آورده بودند.

دلار وسیله‌ی مبادله‌ای شد میان دول مختلف که عملاً بازگشت به کشور ناشرش نداشت. همین ویژگی سبب شد بسیاری از کشورها بسیار فراتر از ترازهای تجاری خویش دلار طلب کنند، زیرا که دلار تبدیل به ارزی استراتژیک گشته و دولت‌ها تمایل به افزایش ذخایر ارزی خویش از نوع دلار داشتند. این چاه عمیقی بود که آقای وایت حفر کرده بود که هرچقدر دلار می‌توانستند در آن می‌ریختند. چاهی که اشباعی نداشت. همین موضوع دو دستاورد هنگفت برای آمریکایی‌ها پدید آورد. اولاً کشورهایی همچون چین، ژاپن، عربستان و... به ذخایر ارزی خویش افزودند و این عمل حتی پس از شوک نیکسون نیز ادامه یافت. جالب است بدانید هم اکنون چین به میزان ۳,۹۸۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار



ریچارد نیکسون

ذخیره ارزی دارد و پس از آن ژاپن ۱,۲۶۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار ذخیره نموده است.

ثانیاً آمریکایی‌ها بدون آنکه ارزش افزوده‌ای ایجاد کنند، از غالب تجارت‌های جهانی سود می‌برند. به طور مثال امروزه ۷۰٪ تجارت جهانی با دلار انجام می‌گیرد و در هر سال حدود ۳٪ به GDP جهانی افزوده می‌شود یعنی سالانه دو هزار و چهارصد میلیارد دلار افزایش وجود دارد که از این میزان هزار و ششصد و هشتاد میلیارد دلار، نیازمند دلار است که اقتصاد جهان این ارزش افزوده را به آمریکا می‌دهد و در ازای آن کاغذهایی با چاپ‌های گرافیکی با نام دلار دریافت می‌کند!



پیمان‌های پولی چندجانبه ابزاری برای از عرش به فرش کشیدن تاج و تخت پوشالی دلار

محمد مهدی کارگزار

دانشجوی کارشناسی م.ا.اقتصاد

هستند.

باید توجه داشت که پیمان‌های پولی چندجانبه صرفاً امری مطرح شده در اقتصاد ایران نیستند و بسیاری از کشورهای دنیا از این پیمان‌ها بهره می‌برند. امروزه بالغ بر ۵۰ پیمان پولی چندجانبه در جهان بسته شده در حالی که ایران هنوز در بستن این پیمان‌ها گام جدی برنداشته است.

بنا به نظر کارشناسان این حوزه، روی آوردن ایران به استفاده از این پیمان‌ها منوط به اراده‌ی بانک مرکزی است و از طرفی بانک مرکزی ایران عقیده دارد که منتظر رفع تحریم‌های بانکی مانند، هزینه‌ی کمتری برای کشور دارد! و رفع این تحریم‌ها منوط به اراده‌ی ایالات متحده‌ای است که بارها غیرقابل اعتماد بودن خود را به ایران اثبات کرده.

در ضمن عقد پیمان‌های پولی چندجانبه امری است که در سیاست‌های ابلاغی توسط رهبر انقلاب در برنامه‌ی ششم توسعه نیز ذکر شده و به نوعی جزء سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی می‌باشد. دربند چهارم سیاست‌های ابلاغی توسط رهبر انقلاب در برنامه‌ی ششم توسعه چنین بیان شده است: توسعه‌ی پیوندهای اقتصادی و تجاری متقابل و شبکه‌ای کشور به‌ویژه با کشورهای منطقه‌ی آسیای جنوب غربی، تبدیل شدن به قطب تجاری و ترانزیتی و انعقاد پیمان‌های پولی دو و چندجانبه با کشورهای طرف تجارت در چارچوب بندهای ۱۰، ۱۱ و ۱۲ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی.

همچنین هزینه‌های تبدیل پول رایج ملی به دلار نیز برای کشورهای طرف معامله حذف شده و از هزینه‌های تجارت کاسته می‌شود. از دیگر فواید حذف دلار و پیمان‌های پولی چندجانبه، کاهش تقاضای دلار است که به دنبال آن ارزش نسبی پول ملی نسبت به دلار کنترل می‌شود به عبارتی این امر موجب تقویت پول ملی کشور می‌شود.

یکی دیگر از اصول مهم اقتصادی، امنیت اقتصادی است که با عقد پیمان‌های پولی چندجانبه می‌توان شاهد تحقق آن بود. از نظر رابرت ماندل امنیت اقتصادی عبارت است از: «میزان حفظ و ارتقای شیوه زندگی مردم یک جامعه از طریق تأمین کالاها و خدمات، هم از مجرای عملکرد داخلی و هم حضور در بازارهای بین‌المللی.» «علت تقویت امنیت اقتصادی توسط این پیمان‌ها را باید کاهش نظارت غرب بر اقتصادهای درگیر دلار دانست، زیرا آن‌ها می‌توانند حتی مبادلات محرمانه کشورها را نیز توسط همین دلارها نظارت و به دنبال آن کنترل کنند. ولی اگر دلاری در کار نباشد، به تبع آن نظارت و کنترلی هم از طرف آمریکا در کار نیست.

پیمان‌های پولی و وضعیت امروز ایران

از نقش مهم پیمان‌های پولی چندجانبه در زمان تحریم‌های بانکی نباید غافل شد. با توجه به اینکه کشور ما دچار تحریم‌های فراوانی از جمله تحریم بانکی است، عقد این پیمان‌ها با کشورهایی که طرف معامله ایران هستند، مهم‌ترین و مؤثرترین ابزار برای دور زدن و خنثی کردن این تحریم‌ها

پیمان‌های پولی راه‌حل انهدام سلطه دلار

عقد پیمان‌های پولی چندجانبه راه‌حلی ارزشمندی برای بیرون آمدن کشورهای دنیا از سلطه‌ی استعماری دلار بود. کارکرد این پیمان‌ها این است که امکان مبادله‌ی کشورها را با ارز تجاری و یا پول ملی همان کشورها محقق می‌سازد و در این صورت نیاز به واسطه‌گری دلار از بین می‌رود.

اولین پیمان پولی در دسامبر ۲۰۰۱ بین بانک مرکزی چین و تایلند در قالب طرح «چیانگ مای» امضا شد و تا به امروز بیش از ۵۰ پیمان پولی دوجانبه بین بانک‌های مرکزی کشورهای مختلف امضاء شده تا علاوه بر استفاده از دلار و یورو، پول‌های ملی کشورها نیز در تسویه تجارت بین‌المللی بکار گرفته شود. این در حالی است که چین با بیش از ۳۱ مورد بیشترین پیمان پولی را منعقد کرده و ژاپن، کره و روسیه در رده‌های بعدی قرار دارند.

در مورد کارکرد پیمان‌های پولی چندجانبه لازم است به مواردی اشاره کنیم. در اولین و مهم‌ترین فایده‌ی این امر باید به اصل استقلال اقتصادی کشور توجه کرد. از مهم‌ترین شاخص‌های استقلال اقتصادی، عدم تأثیرپذیری گسترده از نوسانات و بحران‌های اقتصادی در سطح جهان و ثبات ارزش پول است؛ که مورد تأکید در اصل چهارم و سوم قانون اساسی نیز هست. زمانی که واسطه‌هایی مانند دلار از مبادلات بین‌المللی حذف شوند، اثر نوسانات ارزش دلار بر اقتصاد دیگر کشورها شدیداً کاهش پیدا می‌کند؛ و



دیپلماسی اقتصادی، راه حلی برای مناقشات منابع طبیعی

بستر اقتصادی را با شیوه‌های نوین سیاسی-اقتصادی برای فعالان اقتصادی مهیا کند و از طرف دیگر تلاش می‌کند چالش‌های اقتصادی-سیاسی که از سوی کشورهای دیگر منافع اقتصاد ملی را به خطر می‌اندازد، برطرف نماید.

شیوه‌های دیپلماسی اقتصادی

دیپلمات حوزه دیپلماسی اقتصادی با استفاده از ظرفیت نمایندگان بین‌المللی در سطح وسیع (از قبیل سفارت‌خانه‌ها، کنسولگری‌ها و سایر امکانات و تسهیلات حمایت‌کننده تجارت) و نهادهای داخلی (از قبیل دفاتر توسعه سرمایه‌گذاری و صادرات) و نیز فعالیت‌های دوجانبه دیپلماتیک (از قبیل تجارت و ملاقات دولت‌ها) می‌کوشد تا به‌منظور تحقق اهداف دیپلماسی اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری کند و نفوذ اقتصادی را در سطح جهانی گسترش دهد. با این بیان، داشتن ارتباط هدفمند و فعال مناسب با سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی اقتصادی ازجمله سازمان تجارت جهانی، آنکتاد (UNCTAD)، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و... از شرایط و شیوه‌های یک دیپلماسی اقتصادی موفق است؛ زیرا از این طریق می‌توان بستر بین‌المللی را برای فعالیت‌های اقتصادی شرکت‌ها و بازرگانان فراهم آورد و منافع اقتصادی کشور را ارتقاء داد.

بازیگران دیپلماسی اقتصادی

دیپلماسی اقتصادی رویکردهای متفاوتی دارد و بر اساس این تفاوت، بازیگران متفاوتی نیز دارد. به‌طور کلی هم‌نهادهای غیردولتی و هم‌نهادهای دولتی می‌توانند در عرصه دیپلماسی اقتصادی نقش ایفا کنند. «دیپلماسی شرکتی، دیپلماسی تجاری، دیپلماسی سازمان‌های غیردولتی ملی و فراملی»

سیاست‌های اقتصاد مقاومتی که به این حوزه اختصاص یافته اشاره کرد. در بند ۱۲ سیاست‌های اقتصاد مقاومتی چنین آمده است:

افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد کشور از طریق توسعه پیوندهای راهبردی و گسترش همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه و جهان به‌ویژه همسایگان - استفاده از دیپلماسی در جهت حمایت از هدف‌های اقتصادی - استفاده از ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای

البته برای تحقق اقتصاد مقاومتی در سال‌های اخیر کمتر به موضوع دیپلماسی اقتصادی توجه شده و متأسفانه اقدام چشمگیری انجام نشده است. درحالی‌که با استفاده از این ابزار مهم می‌توان اقتصاد کشور را در مقابل تهدیدات بین‌المللی پیش‌ازپیش مصون ساخت.

تفاوت دیپلماسی اقتصادی با دیپلماسی سنتی

تفاوت این دو تنها در موضوعات مذاکرات دیپلمات‌ها خلاصه نمی‌شود؛ بلکه با شیوه سنتی فرق اساسی دارد و از جهت اهداف، شیوه‌ها و بازیگران متفاوت است.

۱. مهم‌ترین اهداف دیپلماسی اقتصادی

- دسترسی به بازارهای جهانی و کسب سهمی از آن‌ها

- جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و غیرمستقیم خارجی

- محافظت از اقتصاد ملی در مقابل چالش‌های اقتصاد جهانی

درواقع دیپلماسی اقتصادی می‌کوشد تا از طرفی

در دنیای امروزه در آن زندگی می‌کنیم مسائل و مشکلات جوامع انسانی در سطح فرد، کشور، منطقه و جهان رو به پیچیده شدن می‌روند و برای برون‌رفت از این مشکلات نمی‌توان به راه‌حل‌های سنتی اکتفا کرد. در حوزه روابط بین‌الملل نیز با توجه به پیچیدگی‌های این حوزه و همچنین اهمیت یافتن مسائل اقتصادی، علاوه بر روش دیپلماسی سنتی، گونه‌های دیگری از دیپلماسی ازجمله دیپلماسی اقتصادی شکل گرفته است. از طرفی یکی از چالش‌های اقتصادی و بین‌المللی ایران، مناقشات با کشورهای همسایه بر سر منابع طبیعی همچون میدان‌های مشترک نفت و گاز، رودخانه‌ها و... است. در مقاله پیش‌رو ابتدا به تعریف و توضیحاتی پیرامون دیپلماسی اقتصادی پرداخته می‌شود و سپس به نقش آن در حل مناقشات منابع طبیعی اشاره خواهد شد.

مفهوم دیپلماسی اقتصادی

دیپلماسی اقتصادی ازجمله موضوعات تلفیقی میان‌رشته‌ای (interdisciplinary approach) است که از تلاقی روابط سیاسی بین‌الملل و اقتصاد پدید آمده. درواقع دیپلماسی اقتصادی نقطه تلاقی دیپلماسی و فعالیت‌های اقتصاد ملی و بین‌المللی است و فصل مشترک بین منافع اقتصاد ملی و سایر منافع سیاسی، امنیتی و فرهنگی کشور در سطح نظام اقتصاد سیاسی جهان است؛ به‌عبارت‌دیگر، دیپلماسی اقتصادی موضوعات سیاسی اقتصادی را در برمی‌گیرد که برای تأمین منافع ملی کشور در عرصه بین‌الملل به کار گرفته می‌شود.

اهمیت دیپلماسی اقتصادی از منظر اقتصاد مقاومتی در اهمیت دیپلماسی اقتصادی می‌توان به بندهایی از

انواع کارکردهای نهادهای غیردولتی در عرصه دیپلماسی اقتصادی هستند. «دیپلماسی اقتصادی و بازرگانی» نیز کارکردهای نهادهای دولتی هستند.

کارکردها (انواع دیپلماسی)	بازیگران
دیپلماسی اقتصادی	دیپلمات اقتصادی
دیپلماسی بازرگانی	دیپلمات بازرگانی
دیپلماسی شرکتی	دیپلمات شرکتی
دیپلماسی تجاری (کسب و کار)	دیپلمات تجاری (کسب و کار)
دیپلماسی سازمان‌های غیردولتی ملی	دیپلمات سازمان‌های غیردولتی ملی
دیپلماسی سازمان‌های غیردولتی فراملی	دیپلمات سازمان‌های غیردولتی فراملی

جدول نقش‌های دیپلماسی اقتصادی در عصر

جهانی شدن

تنازع بر سر منابع طبیعی

همان‌طور که بیان شد یکی از اهداف دیپلماسی اقتصادی تلاش برای حفاظت اقتصاد ملی در مقابل چالش‌های بین‌المللی است. یکی از مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی که اثرات بسیار زیادی بر اقتصاد کشور و معیشت بخش زیادی از مردم دارد مناقشات بر سر منابع طبیعی مشترک بین ایران و همسایگان از جهت میزان و نحوه سهم‌بری هر کشور از آن است.

ایران منابع طبیعی مشترک بسیار زیادی با کشورهای دیگر دارد که قسمتی از آن‌ها به شرح زیر می‌باشد:

۲۷ میدان نفتی مشترک

چند میدان گازی مشترک که مهم‌ترین آن‌ها میدان پارس جنوبی است

۲۶ رودخانه که یا حوضه آبریز مشترک دارند و یا رودخانه مشترک مرزی هستند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به «اروند رود، هیرمند، هری‌رود، اترک و ارس» اشاره کرد

سه دریای مشترک خلیج فارس، دریای عمان، دریای خزر و همچنین برخی جزایری که در آن‌ها قرار دارند

برخی تالاب‌های مشترک همچون هورالعظیم (هور هویزه)

در موارد ذکر شده ایران با کشورهای مقابل بحث و نزاع دارد، اگرچه در برخی موارد این نزاع کمتر است و یا در چند دهه پیش با معاهده نامه‌هایی مشکل تا حدودی حل شده ولی حتی در همین موارد نیز با توجه به تغییرات اقلیم در سالیان اخیر این موضوع همچنان تازگی دارد. عمده این مناقشات

مربوط به میزان سهم بری از خود منبع مشترک است. به‌طور مثال ایران در میدان‌های مشترک نفت و گاز با کشورهای دیگر از جمله قطر و عراق تنازع دارد. گاهی علاوه بر خود منبع فواید جانبی نیز مورد اختلاف است به‌عنوان نمونه در رودخانه‌ها علاوه بر میزان سهم بری از آب برای کشاورزی و آشامیدن، بر سر میزان ماهیگیری یا تردد قایق و کشتی نیز اختلاف وجود دارد.

گاهی نیز نزاع بر سر منابع مشترک بلکه بر سر اثرات جانبی منفی (negative externalities) منابع یک کشور بر اقتصاد کشور دوم است؛ مثلاً پدیده‌ی ریزگردها که ناشی از صحراهای کشورهای عربی است که از نظر سلامت، فرسایش زود هنگام صنایع و... به استان‌های جنوب غربی کشور هزینه و خسارت‌های زیادی تحمیل می‌کند.

بخش قابل توجهی از اقتصاد ملی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به این منابع عظیم وابسته است. به‌ویژه معیشت مردم ساکن در استان‌های مرزی به شدت تحت تأثیر این منابع مشترک است؛ و یکی از تهدیدات اقتصاد ملی نیز همین منابع می‌باشند زیرا



کشور مقابل با سوءبرداشت از یک منبع (همچون زدن یک سد بر رودخانه مشترک) می‌تواند اقتصاد یک یا چند استان را دچار بحران کند که این نوعی تحریم محسوب می‌شود.

لازم به تذکر است که چالش منابع طبیعی مشترک یک چالش چند وجهی است. از سویی اقتصادی و با اقتصاد گره خورده است و از سوی دیگر دارای ابعاد سیاسی است، از سویی یک موضوع حقوقی و از جهتی یک موضوع فقهی است و با توجه به اینکه منابع طبیعی در حوزه انفال است پای فقه امامیه و فقه عامه به میان می‌آید.

راه‌حل این مشکل

یکی از مؤثرترین راهکارها برای مصون‌سازی اقتصاد

ملی از این چالش‌ها و استفاده از حق طبیعی خود، توجه به دیپلماسی اقتصادی است. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، منظور از دیپلماسی اقتصادی تنها مذاکرات سنتی دیپلمات‌های سیاسی با موضوع اقتصادی نیست؛ بلکه تشکیل سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای همچون اوپک برای منابع طبیعی به‌غیر از نفت، نقش فعالانه‌تر و رایزنی‌های جدی‌تر در نهادهایی همچون اوپک و... از جمله فعالیت‌های حوزه دیپلماسی اقتصادی است.

به نظر می‌رسد باید برای هریک از منابع طبیعی -با توجه به چندوجهی بودن این مشکلات- هیئت‌هایی متشکل از اقتصاددانان، دیپلمات‌های سیاسی، حقوق‌دانان و فقها از سوی هر دو کشور شکل بگیرد و معاهده نامه‌های روشن و شفاف امضا شود و در موارد حساس‌تر که چند کشور دخیل هستند همچون میدان‌های مشترک نفت و گاز یا پدیده‌ی ریزگردها، نهادهای اقتصادی-سیاسی بین کشوری شکل گیرد و دیپلماسی تخصصی فعال درون این نهاد دنبال شود.

یکی دیگر از اقدامات لازم از منظر دیپلماسی اقتصادی، شناسایی ابزارهای فشار اقتصادی یا سیاسی بر کشور مقابل است که در صورت راضی نشدن به امضای معاهده و ندادن حق و سهم ایران قبل از توافق و یا تخطی از توافق صورت گرفته پس از امضای معاهده، ایران آن اهرم فشار را اعمال کند تا کشور مقابل مجبور به رعایت سهم برداشت شود. با توجه به نکات یادشده در این مقاله درمی‌یابیم که برای رشد و شکوفایی اقتصاد کشور و همچنین مصون‌سازی اقتصاد از آسیب‌ها و تهدیدات احتمالی به‌ویژه در موضوع منابع طبیعی مشترک بین ایران و همسایگان، ایران باید از روش سودمند دیپلماسی اقتصادی استفاده کند و به شیوه‌های سنتی اکتفا نکند.

توسعه یا پیشرفت؟ تفاوت در چیست؟

ابوالفضل جمعرفی
دانشجوی کارشناسی م.ا و اقتصاد

برآورده می‌سازد.» (گزارش our common future 1987 در واقع پدیداری و به رسمیت شناختن الگوی توسعه پایدار در جهان، ناشی از بلوغ فکری بود که بیان می‌کرد توسعه چندساعتی است و ابعاد مختلف دارد. ابعادی مثل محیط‌زیست و اهداف اجتماعی مثل از بین بردن فقر و تحقق عدالت.

آیا اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند اهداف توسعه پایدار را جامه‌ی عمل بپوشاند؟

شواهد و آمارها نشان می‌دهد که این مدل از توسعه - توسعه پایدار- نیز در بستر جوامع عملیاتی نشده است و هنوز کشورهای غربی با بحران‌های اجتماعی و زیست‌محیطی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. حال این سؤال به ذهن می‌رسد که چه شد که این الگوی توسعه، به‌طور کامل محقق نشده است و کشورها هنوز با مشکلات زیست‌محیطی و اجتماعی روبه‌رو هستند؟! یکی از دلایل اصلی عدم تحقق توسعه پایدار به تداوم‌بخش معرفتی و فکری نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد به این دلیل که انسان‌ها همان انسان‌های قبلی هستند و الگوی مصرف نیز همان الگوی مصرف پیشین است و نوع نگاه به طبیعت هم تسخیر حداکثری آن است و رفتار انسان‌های جامعه نیز همان رفتار عقلایی

همچنین این تلقی از رشد به‌عنوان عامل توسعه‌یافتگی و استفاده حداکثری از حداقل منابع سبب پیامدهای ناگواری درزمینه‌ی محیط‌زیست از جمله در کشورهای صنعتی شد.

در مقابل این سبک از توسعه و گفت‌وگو رشد و پیشرفت، مکاتبی مثل مکتب وابستگی در اعتراض به نقش ظالمانه کشورهای مرکز (کشورهای صنعتی) و استثمار کشورهای پیرامون (در حال توسعه) توسط آن‌ها شکل گرفت. همچنین اعتراض‌هایی به وجود آمد مبنی بر اینکه اقتصاد را نباید هدف قرارداد؛ بلکه باید به‌صورت ابزاری به آن نگاه کرد که در اقتصاد برای رسیدن به هدف‌های عالی اجتماعی مثل عدالت بکار می‌رود.

توسعه پایدار

این اعتراض‌ها شدت گرفت و معترضان معتقد بودند که این سبک از توسعه‌ی تک‌بعدی، تنها به اقتصاد توجه دارد و ساحت‌های دیگر را در نظر نمی‌گیرد. تا اینکه در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ مفهومی به نام توسعه‌ی پایدار به وجود آمد که آن را این‌گونه تعریف کردند: «توسعه‌ای که نیازهای کنونی را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده برای برآوردن نیازهای خودشان

سیر تطور مفهوم توسعه

توسعه امروزه برای جوامع انسانی مفهومی آشناست که ما خواسته یا ناخواسته با آن روبه‌رو شده‌ایم و باید رویکردی جدی نسبت به آن اتخاذ کنیم. توسعه الگو و اهداف مطلوب را مشخص می‌کند و همچنین چگونگی رسیدن به آن‌ها را بیان می‌کند. توسعه تا حدود مهر و موم‌های ۱۹۶۰، همانند واژه رشد اقتصادی تلقی می‌شد و فهمی که از توسعه صورت می‌گرفت، همان افزایش تولید ناخالص ملی کشور بود اجرای دستورالعمل‌های این گفتمان از توسعه از سوی ملت‌های کمتر توسعه‌یافته مشکلاتی را در کشورهای در حال توسعه به وجود آورد. این مشکلات به این دلیل بود که کشورها از لحاظ اقتصادی یکسان نبودند و درآمد سرانه در کشورهای غیر صنعتی در قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کمتر از درآمد سرانه کشورهای صنعتی بود، کشورهای نامبرده برای رسیدن به توسعه و رشد تصمیم گرفتند برنامه‌هایی را اجرا کنند که بیشترین درآمد و رشد را ایجاد کند که البته این الگو در برخی کشورها منجر به شکست شد و عملاً مشکلات فراوانی در عرصه اجتماعی و اقتصادی مانند نابرابری، بیکاری و فقر شدید به وجود آورد و

است و تغییر خاصی نکرده.

فرهنگ سرمایه‌داری مانع تحقق توسعه پایدار

مکتب نئوکلاسیک که امروزه بر جوامع حاکم است به نوعی بر ارزش خشتی بودن گزاره‌های اقتصادی تأکید دارد که نتیجه آن نوعی نسبیست‌گرایی و نفی ارزش‌های مطلق می‌باشد. در یکی دو قرن اخیر این انگاره یعنی نئوکلاسیک توسط نهادگاران و مورخان مورد انتقاد قرار گرفت اما به‌رحال اثرگذاری مکتب نئوکلاسیک در اقتصاد همچنان ادامه یافت.

مدتی بعد مکتب کینزی در اقتصاد مطرح شد و برای نخستین بار در تاریخ سرمایه‌داری ادعا نمود که نظام بازار آزاد در کوتاه‌مدت نمی‌تواند به تعادل برسد و آن را حفظ کند. نظریه کینز در حقیقت انقلابی را در اقتصاد برپا کرد. اما در کمال تعجب و تأسف این جریان یعنی انتقاد صحیح از نظریه غالب از سال ۱۹۳۰ تاکنون رشد قابل توجهی نداشته است. حقیقت آن است که امروزه در توانایی اقتصاد متعارف در چارچوب نظام تجربی و با شعار ((بگذار بشود)) برای تحقق اهداف پایداری تردیدهای جدی وجود دارد. پرسش اصلی منتقدان کنونی جریان حاکم اقتصاد آن است که آیا نمی‌توان مفاهیم اقتصادی کاملاً مادی‌گرایانه جریان حاکم اقتصادی را با مفاهیم دیگری که ترکیب متعادلی از منافع مادی‌گرایانه و غیرمادی را در برداشته باشد جایگزین نمود... امروزه دنیای اقتصاد که همچنان تحت سلطه سرمایه‌داری قرار دارد شاهد ظهور نظریات جدیدی مبنی بر ضرورت حضور دولت در اقتصاد برای رفع نیازهای عمومی جامعه است اما آیا می‌توان از این موج جدید در تئوری و عمل برای ایجاد تحول به سمت توسعه پایدار بهره‌گیری نمود. آنچه در مجموع به نظر به نظر می‌رسد آن است که اگر قرار است توسعه پایدار به‌طور جدی در جهان اجرا شود باید در اقتصاد متعارف و فلسفه‌ی آن یک تحول انقلاب‌گونه شکل گیرد در غیر این صورت توسعه پایدار جایی در سیاست‌های اجرایی کشورهای جهان نخواهد داشت. (مباحثی در مرزهای دانش اقتصاد اسلامی ص ۳۱۶ و ۳۱۷)

در ادامه آنچه باید گفت این است که وجود چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری سبب شده است که کشورهای غربی و تولیدکننده این نوع تفکر نقش مهمی در تولید گازهای گلخانه‌ای و آسیب رساندن به محیط‌زیست بر اثر عوامل مختلف و ایجاد فقر و شکاف بین کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر در جهان داشته که همه این موارد مجموعاً حاکی از عدم پایداری آن‌ها به توسعه همه‌جانبه و پایدار است که نتیجه رویکرد

نسبی‌گرایی و در حاشیه قرار دادن نگاه‌های فرهنگی و دانش‌های بومی است.

اسلام و الگوی توسعه اقتصادی

اسلام با اعتقاد به وحدانیت خداوند و همچنین نبوت و معاد، جهان‌بینی خاصی را ارائه می‌کند و راهکارها و اهدافی را در نظر می‌گیرد که باریشه‌ها سنخیت دارند. برخلاف نظام سرمایه‌داری، مکتب اقتصادی اسلام صرفاً دنبال تحلیل مادی پدیده‌ها نیست و به علل معنوی و ماوراء طبیعی در روند تولید، توزیع و مصرف توجه ویژه دارد که این موارد روش‌شناسی اسلام را با روش‌شناسی متعارف و غربی متفاوت می‌کند. برای مثال عواملی مثل ایمان، تقوا، به پا داشتن نماز و انفاق، سبب نزول برکات از آسمان‌ها و زمین شده و شکرگزاری نعمات، سبب افزایش نعمات می‌شود. این نوع نگاه با نگاه ماتریالیستی متفاوت است و اگر این نوع نگاه وارد الگوی پیشرفت شود، با توجه به تفاوت در اهداف و روش‌ها الگویی متفاوت از آنچه در غرب وجود دارد، به وجود می‌آید.

باید گفت که هر نوع جهان‌بینی سبک زندگی و جوامع اجتماعی خاص خود را ایجاد می‌کند. در بیان شهید مطهری، ما بر اساس جهان‌بینی دینی بر مبنای هست‌ها و نیست‌ها استدلال می‌کنیم و بر اساس ایدئولوژی بایدها و نبایدها اعتبار می‌شوند که ریشه این بایدها و نبایدها همان هست‌ها و نیست‌ها هستند و جدا از آن نیست. به‌طور مثال قوانین اقتصادی اسلام که به بیان فلسفی همان اعتبار بایدها و نبایدهاست ریشه در اعتقاد به اصول و جهان‌بینی اسلام دارد و جدا از آن نیست. بر این اساس انسانی که در فرهنگ اسلامی رشد می‌کند برخلاف تمدن غرب به دنبال سود مادی صرف نیست بلکه با توجه به‌غایت دین نسبت به همه‌ی موجودات در جهت تکامل و رشد آن‌ها به‌سوی خداوند بر عهده‌ی انسان تکالیفی گذاشته شده است. برای رسیدن به مقام خلیفه‌اللهی که ظهور اسماء و صفات الهی می‌باشد باید حقوق و تکالیفی را که بر عهده‌ی اوست انجام دهد تا به مقام قرب نائل شود که از این جمله می‌توان به حقوق خانواده، حقوق برادران دینی در بستر جامعه اسلامی، رهبران اجتماعی، محیط‌زیست و... اشاره کرد که هدف از اجرای این تکالیف تکامل و رشد خود انسان در مسیر قرب است. باید گفت که معانی به وجود آمده از انجام این تکالیف بر اساس خود عالی، متفاوت از معانی تکالیفی است که بر اساس نگاه به خود دانی صادر می‌شود. پس به‌صورت خلاصه باید گفت که تفکر اسلام و تفکر سرمایه‌داری با یکدیگر متفاوت هستند و الگوهایی که

از این دو مکتب و تفکر حاصل می‌شود، متفاوت می‌باشند؛ و با وارد شدن علل غیبی و همچنین اخلاق و قوانین اسلامی که ثمره آن، تغییر نوع نگاه به جامعه، هستی و انسان می‌باشد (مثل برادری و اخوت در جامعه اسلامی، انفاق کردن، مزرعه بودن دنیا برای آخرت، عدم نگاه استقلالی به انسان و آنچه در اختیار اوست و...).

گرایش‌ها خودخواهانه انسان که ناشی از تفکر مادی می‌باشد -که نظام سرمایه‌داری آن را تشدید کرده است - کاهش می‌یابد و فروکش می‌کند و به‌سوی رضایت الهی قدم برمی‌دارد و جامعه از من فردی به من جمعی رسیده و در جامعه جهاد و ایثار و فداکاری معنا می‌یابد به‌طوری‌که مؤمنان یکدیگر را در جامعه‌ی اسلامی بعضی یکدیگر می‌پندارند و به محیط‌زیست و سایر مخلوقات نیز با عدل رفتار می‌کنند و حق هر ذی‌حقی را به وی اعطا می‌کنند و برخلاف سنت‌های جاری در جوامعی که نظام سرمایه‌داری حاکم است از من فردی و منفعت فردی گذشت می‌کنند تا اهداف عالی مکتب محقق شود.

وظیفه ما

وقتی ما در نمازهای یومیه مدام این آیه شریفه را تکرار می‌کنیم -که «ایاک نستعین» یعنی تنها از تو استعانت و کمک می‌خواهیم - چون این آیه اطلاق دارد، کمک خواستن از خداوند در تمام ابعاد زندگی موردتوجه است. ما برای رسیدن به الگوی اسلامی پیشرفت باید از شریعت استفاده کنیم تا الگویی که مد نظر الله و رسول اوست، محقق شود؛ که اگر دین خدا یاری شود، خداوند هم ما را یاری خواهد کرد و اقدام ما را در دین خود، محکم و استوار نگه می‌دارد.

کلام خویش را با این چند خط از سخنان رهبر معظم انقلاب که در دیدار دانشجویان دانشگاه مشهد در مورخ ۲۵/۲/۱۳۸۶ ایراد شده است، به پایان می‌رسانم: «باید برای شکستن این طلسم فکری کنیم؛ کدام طلسم؟ این طلسم که کسی تصور کند که پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد. این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرایط خودشان، با مبانی ذهن خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده؛ به‌علاوه ناموفق بوده. بنده به‌طور قاطع این را می‌گویم: الگوی پیشرفت غربی، یک الگوی ناموفق است.»

اقتصاد و فرهنگ



مهدی کیانی دانشجوی کارشناسی م.ا و اقتصاد

تفکیک اقتصاد از سایر حوزه‌ها را بنا کنند؛ اما به مرور با ظهور جریان‌های مختلف و بروز افراط در میان نظرات، استفاده از روش‌های علوم طبیعی در اقتصاد، تلاش‌ها برای تخصصی شدن علوم و استفاده بیش از حد از ریاضیات، پتانسیل کافی برای جدایی اقتصاد از سایر حوزه‌های علوم انسانی فراهم گشته و موجب شد که اقتصاد، تحت عنوان علم اقتصاد با بی‌زاری از تمامی گزاره‌های اخلاقی و ارزشی و فرهنگی، مبنای کار خود را منفعت‌طلبی شخصی انسان قرارداد و صرفاً وظیفه‌ی خود را بیان واقعیت‌ها (گزاره‌های اثباتی) بداند و نه بیان گزاره‌های هنجاری.

آشتی اقتصاد با فرهنگ

پیدایش گرایش‌هایی تحت عنوان اقتصاد توسعه میان اقتصاددانان در قرن بیستم تنها مدخل برای ورود دوباره‌ی حوزه‌های مختلف از جمله فرهنگ و ارزش‌های ملی به اقتصاد بود. با گذشت زمان مسائلی برای کشورها مطرح شد که عملاً با الگوهای رایج در کشورهای غربی قابل حل نبود.

عنوان فلسفه‌ی اخلاق گرد هم جمع می‌شدند و چیزی به عنوان علم اقتصاد به معنای امروزی (science) وجود نداشت و این گونه تلقی می‌شد که همه‌ی این امور در بررسی‌ها به هم وابسته‌اند و لذا تفکیک آن‌ها معنایی نداشت. باینکه به صورت متداول عده‌ی زیادی نظرات آدام اسمیت را شروع‌کننده‌ی مبنای تفکیک اقتصاد از سایر حوزه‌های دانش می‌دانند، اما عده‌ای از محققان با این نظر مخالف‌اند. ماکس وبر معتقد است که حتی خود آدام اسمیت هم به این نوع تفکیک بین حوزه‌ها اعتقادی ندارد و خط تمایزی بین علوم قائل نیست و کتاب‌های «نظریه‌ی عواطف اخلاقی» و «ثروت ملل» او، شاهده‌ی بر این مدعاست.

عده‌ای از محققان معتقدند که پس از آدام اسمیت، شکل‌گیری گروهی تحت عنوان اثبات‌گرایان، موجب شد که این گروه برای جستجوی اعتقادات خود در آثار آدام اسمیت، به شرح و تفسیر نظرات وی طبق علائق خود بپردازند و سنگ بنای

یکی از مسائل مهمی که همواره مورد بحث و کنکاش محققان علوم انسانی بوده، تأثیر عوامل فرهنگی و ارزش‌ها در مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، حقوقی و... است. اقتصاد نیز از این دعوی بی‌بهره نبوده و تحقیقات علمی فراوان پیرامون این موضوع، نشان از اهمیت این مطلب در میان برخی از محققان شاخه‌ی اقتصاد بوده است. در این نوشتار ابتدا مرور مختصری بر تحولات دانش اقتصاد در قبال مقوله‌ی فرهنگ نموده و سپس برخی نظرات پیرامون نقش عوامل فرهنگی بر توسعه‌ی اقتصادی را بیان می‌کنیم.

تاریخچه‌ی پیرامون ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد

در ابتدا و تا قبل از شرح نظریات آدام اسمیت توسط برخی از شارحان، نگاه صرفاً اقتصادی به پدیده‌ها و بدون در نظر گرفتن اخلاقیات و فرهنگ و اجتماع وجود نداشته و عملاً خط تمایزی بین این امور نبوده است. همه‌ی دانش‌ها از جمله اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به‌نوعی ذیل

به همین دلیل بسیاری از محققان معتقد بودند که در مسائل اقتصادی هر کشور، الگوهای بومی و ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های فرهنگی تأثیرگذارند و برای هر کشوری باید متناسب با شرایط آن کشور راه‌حل ارائه داد. به‌این‌ترتیب دوباره حوزه‌های مختلف و نحوه تأثیرگذاری آن‌ها بر اقتصاد جوامع موردبررسی قرار گرفت و به‌این‌ترتیب فرهنگ و اقتصاد باهم ذیل اقتصاد توسعه قرار گرفتند. البته ناگفته نماند که در کنار این دیدگاه، عده‌ای از اقتصاددانان بر این باورند که مطرح‌شدن دیدگاه‌های توسعه در اقتصاد، برای بیشتر شبیه شدن جوامع ضعیف‌تر اقتصادی به جوامع صنعتی غربی است؛ یعنی هرچه بیشتر غربی شدن. بدین‌صورت که غرب به‌عنوان یک آرمان مطلوب جلوه داده می‌شود و از کشورهای دیگر تقاضا می‌شود تا برای پیشرفت بیشتر، ارزش‌های سنتی و فرهنگی خود را کنار بگذارند و ارزش‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی غرب را بپذیرند.

با عبور از این تاریخچه‌ی مختصر پیرامون میزان ارتباط حوزه‌های مختلف علم و اقتصاد در دوره‌های مختلف، اکنون به برخی از نظرات پیرامون تأثیرگذاری فرهنگ و اقتصاد بر یکدیگر می‌پردازیم:

تأثیرگذاری فرهنگ و اقتصاد بر همدیگر

نظرات ماکس وبر: آغازگر بحث فرهنگ و اقتصاد را ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) -جامعه‌شناس مشهور آلمانی- می‌دانند. اقتصاددانان او را بیشتر با کتاب «اخلاقیات پروتستان و روحیه‌ی سرمایه‌داری» می‌شناسند. وی فرهنگ را به‌عنوان نیروی اولیه تغییر اقتصادی معرفی می‌کند. او در کتاب خود بیان می‌کند که اخلاق پروتستانی کالوینیسیم عامل مؤثری در شکل‌گیری گام‌های اولیه سرمایه‌داری بوده است. کالوینیسیم بر ارزش‌های سخت‌کوشی، ریاضت و زندگی مقصدانه تأکید داشت و برخلاف کلیسای کاتولیک، ربا (قرض دادن پول با نرخ‌های بهره‌گزار) را محکوم نمی‌کرد و منتقد صدقه و خیرات بود؛ که این خود عامل مؤثری در

شکل‌گیری سریع‌تر روحیه‌ی سرمایه‌داری بود. هم‌چنین وی بیان می‌کند که تأکید بیشتر پروتستانیسیم بر صرفه‌جویی و سخت‌کوشی در مقایسه با مسیر رستگاری آیین کاتولیک که بر فرمان‌برداری از مقامات مذهبی تأکید داشت، دلیل بنیادین زودتر صنعتی شدن کشورهای پروتستان مثل بریتانیا و هلند نسبت به کشورهای کاتولیک از جمله فرانسه و اسپانیا است.

۲. نظرات جرارد رولاند: از دیگر افرادی که در باب اثرات فرهنگ بر اقتصاد به تحقیق و پژوهش پرداخته است آقای جرارد رولاند، اقتصاددان دانشگاه برکلی امریکا است. وی و همکارانش در کتاب اقتصاد توسعه، فصلی مجزا به بحث فرهنگ و اقتصاد اختصاص داده‌اند. در این فصل وی بیان می‌کند که یکی از دلایلی که اقتصاددانان از لحاظ کردن ملاحظات فرهنگی در تئوری‌های اقتصاد فاصله گرفته‌اند آن است که ارائه تعریفی از فرهنگ دشوار است و دشوارتر از آن اندازه‌گیری فرهنگ می‌باشد. امکان اندازه‌گیری ثروت و بسیاری از متغیرهای مورد استفاده در تئوری‌های اقتصادی وجود دارد، اما اندازه‌گیری متغیرهای فرهنگی دشوار است. از نظر وی «تنوع فرهنگ در جهان بدان معناست که کشورهای مختلف نهادهای سیاسی و حقوقی خاص خود را شکل داده و یا نهادهای وارداتی را جهت انطباق با فرهنگ محلی تعدیل می‌کنند.» وی اشاره می‌کند که نهادهایی که مناسب برای همه‌ی کشورها و جوامع باشند، وجود ندارند؛ اما این نکته را نیز یادآور می‌شود که همواره زمینه برای تجربه تغییرات فرهنگی وجود دارد. وی در ادامه در کتاب خود از برخی تحقیقات انجام‌شده‌ی بین‌المللی مانند پیمایش ارزش‌های جهانی (wvs)، (World Value Survey)، نگاشت فرهنگی شوارتز و شاخص هافستد به‌عنوان چند مورد از مهم‌ترین تحقیقاتی که برای اندازه‌گیری و بررسی متغیرهای فرهنگی در جهان انجام‌شده است نام‌برده و نتیجه بررسی‌های آن‌ها را مرور می‌کند و از اثرات شاخص‌های فرهنگی مثل

جمع‌گرایی، فردگرایی، نا اطمینانی، درهم بافتگی و... بر روند اقتصاد کشورها گزارش ارائه می‌دهد. یکی از نکاتی که در کتاب وی مورد بررسی او و همکارانش قرار گرفته است، بررسی برخی از ارزش‌های فرهنگی است که از نظر وی مانعی در برابر توسعه‌ی اقتصادی هستند. به‌طور خاص او برخی از ارزش‌های فرهنگی دین اسلام را نقد می‌کند. از نظر وی حرمت ربا در اسلام، قوانین ارث و وقف مانعی در جهت توسعه‌ی اقتصادی هستند که برای هرکدام دلایلی نیز مطرح می‌نماید؛ اما در نهایت در پاسخ به این سؤال که «رابطه‌ی ادیان با رشد اقتصادی چگونه است؟» نظر خاصی ارائه نمی‌دهد.

ایران و تأثیر فرهنگ بر اقتصاد

در کشور ما نیز از گذشته تاکنون، تأثیر ارزش‌های فرهنگی اقوام مختلف بر رفتار اقتصادی آن‌ها قابل مشاهده بوده و در برخی از موارد جزء جدانشدنی آن تلقی می‌شود. در شرایط امروز نیز وجود آسیب‌هایی هم چون تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی در برخی از کالاها و حوزه‌ها، به‌وضوح به در هم تنیدگی عوامل فرهنگی و اقتصادی اشاره دارند و اثرات اقتصادی و فرهنگی آن‌هم تا حدودی مشاهده می‌شود. لذا باید توجه نمود که عدم توجه به ریشه‌های فرهنگی- اقتصادی، یافتن راه‌حلی برای درمان این آسیب‌های اجتماعی را دشوار می‌کند.

مطالب گفته‌شده در این نوشتار کوتاه، همگی بیانگر اهمیت تأثیرگذاری متغیرها و ارزش‌های فرهنگی بر اقتصاد هستند که شاید امروزه به‌راحتی قابل درک باشد. لذا این نکته را باید ذکر کرد که تحقیقات میان‌رشته‌ای حوزه‌های فرهنگ و اقتصاد باید بیش از گذشته موردتوجه محققان و اندیشمندان فرهنگی و اقتصادی قرار بگیرند تا تفسیری واقعی‌تر از رفتار اقتصادی جامعه ارائه دهند.

سؤالاتی اساسی از مباحث رشته‌ی فلسفه اقتصاد

دنیل لیتل، ترجمه حامد میرزایی
دانشجوی کارشناسی م.ا و اقتصاد

پیشگفتار

این مقاله ترجمه‌ای از مقاله‌ی Daniel Little با عنوان Philosophy of Economics است که در واقع با همین عنوان در دایرةالمعارف فلسفه علم راتلج ((Routledge Encyclopedia of the Philosophy of Science چاپ شده است که با تفاوت‌های اندکی (ناشی از ویرایش و اقتضائات دایرةالمعارف) در فضای مجازی اختصاصی ایشان در سایت دانشگاه - University of Michigan- Dearborn موجود است.

این مقاله در ابتدا به تعریف و توضیح کلی درباره‌ی رشته‌ی علمی فلسفه‌ی اقتصاد می‌پردازد، چستی این رشته را بیان می‌کند و به کلان موضوعاتی که در این رشته مورد بحث قرار می‌گیرند اشاره می‌کند. در ادامه بحثی راجع به هدف و نقش این رشته (در واقع چرایی آن) مطرح می‌کند؛ اما بخش اعظم مقاله که هدف اصلی آن را پیگیری می‌کند، یازده بخشی است که ذیل عنوان

«سؤالات مهم در فلسفه‌ی اقتصاد» آمده‌اند که در هر یک سؤالی بنیادین از سؤالات رشته‌ی فلسفه‌ی اقتصاد را مطرح می‌کند و به بحثی به هدف آشنایی مخاطب درباره‌ی آن سؤال می‌پردازد. در آخر نیز پس از طرح موضوعات چالش برانگیز و منتقدانه‌ای از جمله رد ادعای خالی از ارزش بودن گزاره‌های علم اقتصاد و طرح این موضوع که گزاره‌های اقتصادی دلالت‌های اخلاقی معتنا بهی دارند، نتیجه‌گیری می‌کند که این رشته منبعی از نقدهای دلسوزانه اما دقیق برای علم اقتصاد است که می‌تواند رهنمودی باشد برای عملکرد و نتیجه‌دهی بهتر اقتصاد.

فلسفه‌ی اقتصاد

فلسفه‌ی علم اقتصاد خود به مسائلی مفهومی، روش‌شناسانه و اخلاقی می‌پردازد که در رویه‌ی علمی اقتصاد قرار دارند. تکیه‌ی اصلی روی مسائل روش‌شناسی و علم‌شناسی است؛ روش‌ها، مفاهیم و نظریه‌هایی که اقتصاددانان از طریق آن تلاش می‌کنند تا از فرایند های اقتصادی آگاه

شوند. فلسفه‌ی اقتصاد همچنین به راه‌هایی می‌پردازد که از آن طریق ارزش‌های اخلاقی در استدلال اقتصادی وارد می‌شوند؛ ارزش‌هایی چون رفاه اقتصادی، عدالت اجتماعی و مبادلاتی که بین اولویت‌های تصمیمات اقتصادی رخ می‌دهند. استدلال اقتصادی دلالت‌هایی نیز مربوط به عدالت و رفاه دارد؛ از آن مهم‌تر، در استدلال اقتصادی معمولاً پیش‌فرض‌های اخلاقی صریح اما مؤثری گرفته می‌شود که فلاسفه‌ی اقتصاد آن‌ها را درخور نقد می‌دانند. در نهایت، فلسفه‌ی اقتصاد درگیر فروض اجتماعی سخت و محکم اقتصاددانان می‌شود. فلاسفه به نهادها و ساختارهایی توجه کرده‌اند که از طریق آن‌ها فعالیت و تغییر اقتصادی رخ می‌دهد. «بازار» چیست؟ آیا نهادهای جایگزینی وجود دارند که فعالیت اقتصادی مدرن بتواند از طریق آن‌ها صورت گیرد؟ بعضی از نقش‌هایی که دولت می‌تواند در توسعه‌ی اقتصادی و همچنین در بالا بردن کارایی، برابری، رفاه انسانی، تولید یا رشد ایفا کند چه هستند؟

این بُعد از فلسفه‌ی اقتصاد که بر عهده‌ی فلسفه‌ی علم است باید ماهیت آنالیز اقتصادی را به‌عنوان یک جزء از دانش تجربی مشخص کند. سؤالات بنیادی شامل موارد زیر است: اقتصاد درباره‌ی چیست؟ چه نوعی از آگاهی از رویه‌ی علم اقتصاد به دست می‌آید؟ این چگونه به علوم اجتماعی دیگر و آگاهی‌های منسجم دیگر که شامل این روش‌ها هستند مرتبط می‌شود؟ چگونه دانش اقتصاد مورد قضاوت قرار می‌گیرد و ارزشیابی می‌شود؟ آیا نظریه‌ی اقتصادی ادعا می‌کند درباره‌ی حقیقت فرایندهای اجتماعی (سازوکار، پویایی و نهادها) نظریه‌ای انتزاعی ارائه می‌دهد؟ طبیعت تشریح اقتصادی چیست؟ رابطه‌ی بین مدل‌های ریاضی انتزاعی و نظریه‌ها از یک سو و واقعیت تجربی رفتارها و نهادهای اقتصادی، از سوی دیگر، چیست؟ طبیعت مفاهیم و نظریه‌ها به‌گونه‌ای که باورهای اقتصادی فرمول‌بندی شده‌اند، چیست؟ آیا قواعد قانون ماندی در پدیده‌های اقتصادی وجود دارند؟ ماهیت پیش‌بینی‌ها در علم اقتصاد چیست؟

نقش روشنگرانه‌ی فلسفه‌ی اقتصاد

فیلسوفان محققان تجربی نیستند و در کل نظریه‌پردازان رسمی نیستند. پس فلسفه چه نقش سازنده‌ای در اقتصاد ایفا می‌کند؟ نقش‌های بسیاری وجود دارند. اولاً، فیلسوف‌ها به‌طور کامل آماده‌اند تا ویژگی‌های منطقی و عقلایی یک‌رویه‌ی تجربی را بررسی کنند. چگونه ادعاهای نظری در این رویه به شواهد تجربی ربط داده می‌شوند؟ چگونه ویژگی‌های عمل‌گرایانه‌ی نظریه‌ها، مثل سادگی، سهولت محاسبه و مانند آن، در ارزیابی نظریه نمایان می‌شود؟ چگونه پیش‌فرض‌ها و روش‌های تحقیق به ساخت و پیشبرد نظریه‌ها و فرضیات این رویه کمک می‌کند؟ ثانیاً، فیلسوف‌ها کاملاً مجهزند تا موضوعاتی را مورد توجه قرار دهند که اقتصاددانان آن‌ها را به کار می‌برند؛ به‌عنوان مثال: عقلانیت اقتصادی، تعادل نش، رقابت کامل، هزینه مبادله یا اطلاعات نامتقارن. فیلسوف‌ها می‌توانند قوت و ضعف

چنین نظریه‌هایی را بررسی کنند و در نتیجه به آموزش اقتصاددانان در جهت اصلاح پایه‌های نظری روند کارشان کمک کنند. در این جایگاه فیلسوف به‌عنوان یک پالایشگر مفهومی به همکاری متخصصان، برای پیشبرد کار خدمت می‌کند تا نظریه‌ها توجیهات اقتصادی موفق‌تری ارائه دهند.

تابه‌حال ما جایگاه فلاسفه به‌عنوان «زیردستان» اقتصاددانان را معرفی کرده‌ایم. اما در واقع، مرز بین نقادی و شکل دادن نظریه خیلی واضح نیست. اقتصاددانانی نظیر آمارتیا سن و فیلسوفانی مثل دنیل هاوزمن نشان داده‌اند که راهی سازنده بین مرز فلسفه و اقتصاد وجود دارد؛ و یک نظر صائب فلسفی می‌تواند منجر به پیشرفت قابل‌توجه و بسزایی در مسائل علمی و نظری مهم در رویه‌ی علم اقتصاد شود. محتوای رو به رشد ژورنال **Economics and Philosophy** آشکاری از همکاری‌های سازنده‌ی ممکن در مواجهه‌ی فلسفه و اقتصاد را نشان می‌دهد.

درازه دستیابی به این اهداف، فیلسوف اقتصاد یک مسئولیت موازی با فیلسوف زیست‌شناسی یا فیلسوف فیزیک دارد، یعنی او نیز باید به یک فهم حرفه‌ای و دقیق نسبت به رویه‌ی موجود علم خود همان‌گونه که در حال حاضر موجود است، دست یابد. ارزشمندترین کار در فلسفه‌ی هر علمی، بر پایه‌ی برداشت فیلسوف از «بهترین روش» و مباحث روز و چالش‌های آینده‌ی رویه‌ی آن علم، آغاز می‌شود. فقط از طریق چنین آشنایی‌ای فیلسوف موفق به پرورش موضوعاتی می‌شود که به‌صورت هوشمندانه با موضوعات کار در ارتباط است.

سؤالات مهم در فلسفه‌ی اقتصاد

حال بیایید نمونه‌هایی از سؤالات فلسفی را در رابطه با علم اقتصاد (به‌عنوان یک مجموعه آگاهی) بررسی کنیم. این سؤالات به‌هیچ‌وجه محتوای فلسفه‌ی اقتصاد را نمایان نمی‌کنند، بلکه سؤالاتی را که فلاسفه درباره‌ی روند علم اقتصاد بیان نکرده‌اند به خواننده نشان می‌دهند.

آیا قوانینی در علم اقتصاد وجود دارند؟

مفهوم «قانون طبیعت» در فهم ما از علوم طبیعی نقشی محوری ایفا کرده است. قدرت روشننگر فیزیک کلاسیک از این واقعیت برمی‌آید که گزاره‌های قابل‌تعمیم قوانین فیزیک ساده و جهان‌شمول هستند (مانند قوانین گرانش و حرکت سیارات، نورشناسی، الکتریسته و مغناطیس و...).

آیا این ویژگی اساسی یک علم تجربی موفق است؟ آیا اقتصاد چنین قوانینی دارد؟ بسیاری از نویسندگان هر دو وجه را قبول کرده‌اند (Rosenberg 1976). (Kincaid 1996).

اگرچه نکات زیادی در مباحث اخیر اجتماعی پدید آمده است که محوریت قوانین در علوم اجتماعی از جمله اقتصاد را زیر سؤال می‌برند. اولاً، تفاوت‌های قابل توجهی بین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی وجود دارد که باید ما را درباره‌ی موجودیت «قوانین طبیعی» قوی‌ای که پدیده‌های اجتماعی را توضیح می‌دهند، به شک وادار کند. ثانیاً، واضح است که در رویه‌ی علم اقتصاد تجربی قاعده‌مندی‌هایی موجود است؛ مانند زمانی که قیمت‌ها کاهش می‌یابد معمولاً مصرف افزایش می‌یابد، زمانی که هزینه‌های حمل‌ونقل کاهش می‌یابد تجارت افزایش می‌یابد و زمانی که دولت منابع بیشتری به بهداشت عمومی اختصاص می‌دهد معمولاً مرگ‌ومیر نوزادان کاهش می‌یابد؛ اما این‌ها گزاره‌هایی پر استثنا هستند که همه آن‌ها را به نحو اجمال می‌داند. آیا «قوانین اقتصادی» پر قدرتی به قدرت قوانین شار مغناطیسی ماکسول وجود دارد؟ هیچ‌چیز در نظریه‌ی اقتصاد فعلی دلیلی بر وجود چنین قوانینی را فراهم نمی‌کند. فروض اساسی نظریه‌ی اقتصاد به‌وضوح در دسته‌بندی «قوانین طبیعت» قرار نمی‌گیرد؛ و همان‌گونه که در زیر خواهیم دید، فروض عقلانیت اقتصادی یک تعمیم جهان‌شمول از رفتار فرد بنا نمی‌کند. اینجا، درباره‌ی حوزه‌های علوم اجتماعی، این خیلی قابل توجه‌تر است که به دنبال سازوکارهای سطحی باشیم تا قوانین اجتماعی.

آیا فروض اقتصاد واقع‌گرایانه هستند؟

آیا نظریه‌ها و فرضیه‌های اقتصادی می‌توانند سازوکارها و ساختارهای غیرقابل رویت اقتصادی را توضیح دهند؟ میلتون فریدمن با مطرح کردن بحث تفسیر ابزارگرایانه فروض اقتصادی گامی برای پاسخ دادن به این سؤال برداشت (Friedman 1953) از دیدگاه فریدمن، تمام

ارزش نظریه در توانایی آن در پیش‌بینی پدیده‌های قابل رویت است؛ نظریه ابزاری است برای پیش‌بینی. به‌رحال ابزارگرایی اجمالاً با نقدهای بسیاری از سوی فیلسوفان علم مواجه شد (Leplin 1984). این عقیده موفقیت علمی

نظریه را محل اشکال می‌داند. بهترین تعریف از یک نظریه که شامل پیش‌بینی‌های اجمالاً قابل اتکایی درباره‌ی یک رده از پدیده‌هاست، این است که شالوده‌هایی را مبنا قرار دهد که در واقعیت صحیح باشند. لذا برای یک نظریه این یک نقص محسوب می‌شود که شالوده‌هایی را مبنا قرار دهد که نامعقول یا غلط باشند؛ و یک نظریه اقتصادی به‌وضوح بی‌پایه و اساس خواهد شد، اگر ما به این نتیجه برسیم که پایه‌های استدلالی آن با زیر پا گذاشتن سازوکارهای واقعی معمول که شاکله‌ی یک نظام اقتصادی در حال کار را تشکیل می‌دهند، به شکل قابل توجهی ناپایدارند. در مقابل این چهارچوب ابزارگرایانه، دنیل هاوسمن یک رویکرد واقع‌گرا نسبت به نظریه‌ی اقتصاد در پیش گرفته است. (Hausman 1992) در این رویکرد، هدف اقتصاددان این است که به فروضی برسد که با تقریب خوبی صحیح هستند. (همان‌گونه که در زیر خواهیم دید، این رویکرد روش شناسانه بیان می‌کند که اقتصاددانان باید توجه بیشتری به نهادهای اقتصادی، آنالیز اقتصادی تطبیقی و تاریخ اقتصادی مبذول نمایند).

آیا گزاره‌های علم اقتصاد قابل آزمون یا ابطال‌پذیر هستند؟

قبل از این‌که بتوانیم سؤال کنیم که یک نظریه قابل اثبات است، ما باید مشخصاتی واضح از محتوای تجربی آن داشته باشیم. این مستلزم آن

است که بپرسیم، این نظریه می‌خواهد چه چیزی را تعریف کند، پیش‌بینی کند یا توضیح دهد؟ یک نظریه محتوای تجربی دارد زمانی که: اظهاراتی درباره‌ی فرآیندهای کلی به وجود آورنده‌ی منشأ یک پدیده داشته باشد و آن اظهاراتی که نتایجی در چهارچوب قابل رویت جهان دارد. در این زمینه‌ها برای ما ممکن است که آزمایش‌هایی ترتیب دهیم (دنی را به‌صورت مشخصی بچنینیم، نتیجه را مشاهده کنیم و با نتایج پیش‌بینی‌شده‌ی نظریه مقایسه کنیم)، مشاهدات کنترل‌شده‌ی داشته باشیم (موارد «پیش از-پس از» را جمع کنیم و با نتایج پیش‌بینی‌شده‌ی نظریه مقایسه کنیم)، مشاهدات مرحله‌به‌مرحله انجام دهیم (عناصر فرایند را در جهت دست‌یابی به این‌که آیا واقعاً فرآیند کلی مفروض رخ می‌دهد یا نه موردبررسی قرار دهیم) و همین‌طور الی آخر. از طریق این تلاش‌ها است که ما می‌توانیم در جهت دستیابی به حقیقت فرضیه با فراهم کردن شواهد تجربی مؤثر واقع شویم؛ اما سؤال پیش روی ما این است: آیا نظریه‌ی اقتصادی فروض مؤثری درباره‌ی کارکرد دنیای اقتصاد دارد که برای آینده‌ی دلالت‌هایی در چهارچوب قابل رویت جهان داشته باشد؟ و آیا ما می‌توانیم در چهارچوب دنیا مشاهداتی را ترتیب دهیم که نظریه را تأیید یا ابطال کند (Hands 1992)؟ بر اساس اصول، روشن است که پاسخ ما به این سؤال مثبت است. یک دسته از نظریات درباره‌ی فرآیندهای خاص اقتصادی را در نظر بگیرید (رشد اقتصادی، تجارت، بیکاری، دستمزدها یا تبعیض). این نظریه‌ها نتایجی قابل پیش‌بینی دارند و خصوصاً این سخت نیست که مشاهداتی را ترتیب دهیم که برای امتحان کردن این نظریات نیاز به کنترل داشته باشند. این مشکل شناختی بعد به وجود می‌آید که: بیشتر نظریات درباره‌ی یک پدیده‌ی پیچیده درواقع رد شده‌اند، البته بدون این‌که از کاربرد خود در تشریح فرآیند اساسی دور شوند. حال چگونه می‌توانیم میان نظریات ابطال‌شده آن‌که بیشتر محتمل است را از کمتر تشخیص دهیم (Lakatos 1974)؟

آیا نظریه‌های اقتصادی نظام‌های ساده‌سازی شده‌ی ریاضی ساختاری، بدون رابطه‌ی تجربی هستند؟

الکساندر روزنبرگ به طرفداری از دیدگاه ساختارگرای اقتصادی استدلال می‌کند و این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که اقتصاددانان در تولید نظریات تجربی و تشریح‌های واقعی تجربی پدیده‌ها موفق نبوده‌اند (Rosenberg 1992) فصل ۸). روزنبرگ اقتصاد خرد را به هندسه‌ی اقلیدسی شبیه‌تر می‌داند تا فیزیک کلاسیک یا زیست‌شناسی رشد؛ «نظریه «مجموعه‌ای از اصول موضوعه‌ی غیرتجربی و انتزاعی است و تلاش برای «عمل به علم اقتصاد «یکی از قضایایی است که از این اصول موضوعه به دست می‌آید. لکن، آیا این یک راه رضایت‌بخش برای فهم برنامه‌ی فکری علم اقتصاد است؟ نه این‌طور نیست. وظیفه‌ی فکری رویه‌ی علم اقتصاد که همیشه یا با موفقیت حاصل نمی‌شود، این است که زمینه‌ی علمی-اجتماعی فهم، تشریح و شاید پیش‌بینی پدیده اقتصادی را فراهم کند. چرا نرخ-های بهره بر سطوح سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارد؟ چرا تورم و بیکاری باهم رابطه دارند؟ چرا رشد اقتصادی در چهارچوب مجموعه‌ای از نهادها سریع‌تر از دیگری است؟ پیوندهای معمولی که روابط بین متغیرهای اقتصادی را تضمین می‌کند چه هستند؟ این‌ها مجموعه سؤالاتی هستند که اقتصاددانان موظف پاسخگویی به آن‌ها هستند؛ و این رویکرد نسبت به نظریه‌پردازی اقتصادی که تصریح می‌کند این رویه‌ی تماماً ساختاری است، کمکی به روشن‌تر شدن این سازوکارهای واقعی، درعین‌حال، غیرقابل رویت اقتصادی نمی‌کند. در این خط فکری، ریاضی‌سازی بی‌وقفه‌ی علم اقتصاد باید به‌عنوان وسیله‌ای برای نتیجه‌گیری نه خود نتیجه تفسیر می‌شود. این دستگاه ساختاری یا ریاضی علم اقتصاد فقط تا جایی از لحاظ اندیشه‌ای ارزشمند است که فهم بهتری از فرایندها، عوامل و نظام‌های اقتصادی واقعی و مبتنی بر داده‌های تجربی داده‌شده فراهم آورد.

جایگاه مفهوم عقلانیت اقتصادی چیست؟

مفهوم عقلانیت اقتصادی در نظریه‌ی اقتصادی و خصوصاً در میان اقتصاددانان نوکلاسیک، نقشی اساسی دارد. لذا یک دغدغه‌ی مهم فلاسفه‌ی اقتصاد این بوده است که یک بررسی نقادانه از نظریه‌ی عقلانیت اقتصادی ارائه دهند. فیلسوف‌ها به موضوعات مهمی در رابطه با عقلانیت اقتصادی دست یافته‌اند. روی هم رفته، این انتقادات منجر به بهبود قابل توجهی در فهم ما از مفهوم عقلانیت شده است. اولاً، فلاسفه توجه زیادی معطوف به شکاف بین نظریه‌ی مطلوبیت و نظریه‌ی ترجیحات فردی کرده‌اند. ثانیاً، فرض خودخواهی یا نفع شخصی عقلایی که در صرف نظریه پیش-فرض قرار داده شده است را مورد بحث قرار داده-اند (Sen 1987). (Anderson 2000) ثالثاً، فلاسفه و دیگران نشان داده‌اند که افراد واقعی از لحاظ روان‌شناسی به گونه‌ای متفاوت با نظریه‌ی خالص عقلانیت اقتصادی استدلال می‌کنند (Simon 1983)، (Kahneman 1982) و دیگران. رابعاً، فلاسفه و دیگران توجه زیادی معطوف به فروض مبنای نظریه‌ی بازی‌ها کرده‌اند. نهایتاً، بعضی از فلاسفه مطالعه‌ی ویژگی-های «عقلانیت اقتصادی» در افراد واقعی بشر را از طریق آزمایش به عهده گرفته‌اند (Schmidtz 1991). رابرت اکسلرود از یک آزمایش برای بررسی چگونگی استدلال‌گرهای واقعی انسانی در مواجهه با معمای زندانی، استفاده کرده است؛ او به این نتیجه رسیده است که موارد مورد مطالعه در موارد متعددی توانسته‌اند به همکاری برسند تا رهایی، برخلاف پیش‌بینی نظریه بازی دو نفره (Axelrod 1984) نتایج این تحقیق می‌گوید که افراد هوشمندانه رفتار می‌کنند، اما متفاوت با آنچه اصول موضوعه‌ی نظریه‌ی عقلانیت صرف اقتصادی بیان می‌کند.

نقش ارزش‌های اخلاقی در علم اقتصاد چیست؟

اقتصاددانان معمولاً دانش خود را به عنوان بررسی فنی تقاضاهای عقلایی در تخصیص منابع در

مقابل مجموعه‌ای معینی از ارزش‌ها یا پیشنهادها سیاسی، «خالی از ارزش» معرفی می‌کنند. با این تفسیر، اقتصاددان امیدوار است که در مقایسه با مهندس عمران شناخته شود تا سیاست‌گذار حمل‌ونقل: او می‌تواند به ما بگوید چگونه یک پل متعادل بسازیم، اما نه کجا، کی یا چرا. این بر عهده‌ی شهروندان و سیاست‌گذاران است که درباره‌ی این کالای عمومی مورد نیاز قضاوت کنند تا به این جمع‌بندی برسند که آیا یک جاده یا یک پل از لحاظ اجتماعی مطلوب است یا خیر؛ این بر عهده‌ی متخصص فنی است که طراحی کند و تخمینی از هزینه‌ها ارائه دهد. باین‌حال، این تعریف از رویه‌ی اعلم اقتصاد از جنبه‌های مهم متعددی با شکست مواجه می‌شود. نظریه اقتصادی شامل دسته‌ای از پیش‌فرض‌های مهم فردی و اجتماعی در باب طبیعت کالا است که به صورت مستقیم بر پیشنهادها سیاستی برخاسته از نظریه-ی اقتصادی تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، فرض خودخواهی عقلایی با ارزش‌های متعددی از اشتراک‌گرایی تعارض دارد؛ این فرض که برابری تابع کارآمدی است با فلسفه‌ی سیاسی مساوات طلبانه در تعارض است؛ و این فرض که یک سبد کالا «رضایتمندی» فردی را به دنبال دارد با درک ارسطویی از یک زندگی خوب انسان تعارض دارد (Nussbaum 2000). پس صغری کبری و فروض اقتصاد به صورت مؤثری با فروض هنجاری درباره‌ی زندگی خوب انسان و جامعه‌ی خوب درآمیخته است. این یک ناکارآمدی نیست، بلکه نیاز به شناسایی دارد تا بتوانیم عملکرد فروض ارزشی نانوشته را تشخیص دهیم؛ و این به وضوح فرض علوم اجتماعی «خالی از ارزش» را باطل می‌کند. در کل این عادلانه به نظر می‌رسد که بگوییم فروض اخلاقی‌ای که اقتصاددانان نوکلاسیک پیش‌فرض قرار می‌دهند همگی در یک خانواده از ایده‌های هنجاری قرار می‌گیرند که به فردگرایی، نابرابری و نقش حداقلی سیاست عمومی امتیاز ویژه‌ای می‌دهند.

آیا عدالت توزیعی موضوع کار اقتصاددانان

است؟

وقتی که تشخیص دهیم که علم اقتصاد محتوای اخلاقی دارد، واضح می‌شود که باید محتوای این پیش‌زمینه‌های اخلاقی را با جزئیات واری واری کنیم و اگر کاستی یافتیم نقدی ارائه دهیم. به ویژه، علم اقتصاد مجبور است بیش از آنچه تاکنون بوده با مسائل عدالت توزیعی با صراحت روبرو شود. یک اقتصاد بازاری مستلزم میزانی نابرابری، از انواع مختلف است: نابرابری خروجی‌ها (ثروت و دست مزد)، نابرابری فرصت، نابرابری قدرت و نفوذ، نابرابری سطوح رفاه (بهداشت، طول عمر، آموزش). در یک جامعه‌ی عادلانه چه نابرابری-هایی از لحاظ اخلاقی قابل قبول هستند؟ نابرابری‌ها تا چه حد می‌توانند گسترده باشند قبل از این که تفاوت‌هایی میان شهروندان به وجود بیاورند که عزت انسانی و پیش‌شرط‌های دموکراسی آن‌ها خدشه دار شود؟ در طول سی سال گذشته فیلسوف‌ها گام‌های مؤثری در جهت فهم مسائل عدالت توزیعی و وضعیت اخلاقی نابرابری برداشته‌اند؛ (Rawls 2001)، (Nozick 1974)، (Elster 1992) کارهای بیشتری برای انجام وجود دارد.

آیا مبنایی برای بحث منطقی درباره‌ی نهادهای اقتصادی وجود دارد؟

نظریه‌ی اقتصادی چه گونه‌ای از دنیای اجتماعی را پیش‌فرض قرار می‌دهد؟ در مواجهه با این گونه سؤالات، فلاسفه وارد بحث‌های مفصلی درباره‌ی ذات پدیده‌ی تجربی مورد مطالعه می‌شوند. این بحث تحت عنوان «نقد» قرار می‌گیرد که در آن روی نقاط کوری که می‌تواند در دید رس نظریه‌پردازی اقتصادی نمایان شوند تمرکز می‌کنند. اقتصاددانان فروضی درباره‌ی نهادها اتخاذ می‌کنند که چهارچوب معاملات اقتصادی را می-سازد و این فروض گاهی غیرقابل انعطاف و غیرواقعی هستند؛ بنابراین خیلی برای فلاسفه ارزشمند است که توجه خود را معطوف به کاستی‌های فروض نهادهای اجتماعی کنند که اقتصاددانان اتخاذ می‌کنند. نهادگرایی جدید در

علوم اجتماعی علاقه‌ی زیادی به نهادهای خاصی نشان داده است که فعالیت اجتماعی از طریق آن‌ها صورت می‌پذیرد (Brinton and Nee 1998). (Powell and DiMaggio 1991) نهادها مهم هستند؛ توصیف هرچه دقیق‌تر نهادهای اجتماعی یک اقتصاد بازاری مشخص باعث فهم بهتر پدیده‌هایی می‌شود که شاهد آن‌ها هستیم. به‌عنوان مثال، با دخیل کردن هزینه‌های مبادله و اطلاعات نامتقارن بین خریدار و فروشنده به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای فهم ما را نسبت به نهادهای بازار تغییر داد. پاره‌ای از انتقادات فلسفی از سطح انتزاعی بودن نظریه‌های نوعی اقتصاد برمی‌آید. جزئیات مشاهداتی بیشتر ممکن است استنباط ما از عملکرد نهادها را به‌خوبی تغییر دهد. «ناقصی‌های» بازار ممکن است بیشتر قاعده باشند تا استثنا، پس مهم است که بعضی از این صفات تجربی را در نظریه‌های نهادهای اقتصادی لحاظ کنیم.

آیا نهادهای اقتصادی جایگزینی وجود دارد که بتواند در اقتصاد مدرن کارکرد داشته باشد؟

فعالیت اقتصادی در یک جامعه‌ی مدرن نیازمند نهادهایی است حدودو ثغور استفاده، مدیریت و میزان لذت بردن از منابع، به‌کارگیری و مدیریت نیروی کار و مدیریت شرکت‌ها را مشخص می‌کند. اقتصاد نئوکلاسیک مالکیت خصوصی سرمایه، کارگرهای «آزاد» که صاحب‌مال نیستند و دولتی‌هایی که تأثیر اقتصادی حداقلی دارند را پیش‌فرض قرار می‌دهد. آیا نهادهای دیگری وجود دارند که فعالیت اقتصادی که ممکن است در یک جامعه‌ی مدرن و پربازده انجام شود، از طریق آن‌ها صورت گیرد (Ester and Moene 1989)؟ به‌عنوان مثال، منطق اقتصادی تعاونی‌های کارگری چیست؟ چگونه می‌توان از صندوق‌های بازنشستگی که توسط کارکنان اداره می‌شوند برای بالا بردن برابری دموکراتیک استفاده کرد؟ آیا چیزهای بیشتری برای یادگرفتن از تجربه‌ی سوسیالیسم بازاری، مالکیت دولت یا نظارت کارگری بر فرآیند صنعتی وجود دارد؟ آیا

نهادهای جایگزین قابل‌دسترس‌اند؟ آیا کارآمدند؟ آیا منصفانه هستند؟

چه چیزهایی می‌توانیم از آنالیز تطبیقی اقتصادی بیاموزیم؟

توسعه‌ی اقتصادی به دلیل ظهور فن‌آوری‌های مدرن و نهادهای اقتصادی، از جهات بسیار متفاوتی در میان ملت‌ها و مناطق مختلف پیشرفت کرده است. نهادهای بازاری در بریتانیا، فرانسه و ایالات‌متحده در قرون ۱۹ و ۲۰ به صورت‌های متفاوتی توسعه‌یافته‌اند. اقتصادهای اشتراکی خط سیرهای نهادی مختلفی در یوگسلاوی، اتحاد جماهیر شوروی و چین دنبال کرده‌اند. با مطالعه و مقایسه جزئیات مشخص اقتصادهای ملی چه چیزهایی می‌توان درباره‌ی فرآیندها و متغیرهای اقتصادی یاد گرفت؟ به‌عنوان مثال، تجربیات موازی اما متفاوت چین و هند از سال ۱۹۴۵ چه چیزهایی از مسیرهای جداگانه‌ی توسعه‌ی اقتصادی به ما می‌آموزد (Dreze and Sen 1989)؟ آیا این نوع از تحقیقات اقتصادی تطبیقی یک‌پایه‌ی «فراچنگ سردی» برای آنالیز اقتصاد سیاسی توسعه فراهم می‌کند؟ همان‌گونه که اقتصاددانان خود را درگیر چالش فکری توجیه واقع‌گرایانه و سطحی نظام‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند از طریق آنالیز تطبیقی اقتصادی به دیدگاه‌های جدیدی برسند.

رابطه‌ی نظری تاریخ سرمایه‌داری صنعتی غربی و نظریه‌ی اقتصادی چیست؟

بررسی دوباره‌ی تاریخ سرمایه‌داری اروپا نشان می‌دهد که راه‌های جایگزین در دسترس برای توسعه‌ی اقتصادی به همراه تولید انبوه و تولید تخصصی وجود دارد (Sabel and Zeitlin 1997). تولید انبوه و انبوهی از نیروی کار بی‌مهارت یک راهکار مهم را نشان داد، اما از لحاظ تاریخی گزینه‌های دیگری در دسترس بود. همان‌گونه که سیبل و زیتلین اظهار می‌کنند، نظام تولید صنعتی در دسترس دیگر دربردارنده‌ی کارگرهای با مهارت، تولید منعطف و ابزار و فرایندهای تولید منعطف است (Sabel 1985).

بار دیگر، رویه‌ی علم اقتصاد درس مهمی می‌گیرد: وقتی که رده‌ای از نهادهایی که فعالیت اقتصادی و رشد از طریق آن‌ها رخ داده را در نظر بگیریم، امکان دارد که به نظریه‌های اقتصادی‌ای برسیم که از لحاظ تجربی قانع‌کننده‌تر هستند.

نتیجه‌گیری

به بیان اجمالی، فلسفه اقتصاد به‌عنوان منبعی از نقد دلسوزانه اما دقیق برای علم اقتصاد عمل می‌کند و سؤالات مشابهی درباره‌ی روش‌شناسی این شاخه از علوم اجتماعی، سؤالاتی مانند ساختار نظریه، تأیید نظریه، کفایت توجیهی و از این دست را مطرح می‌کند؛ سؤالاتی درباره‌ی فروض هنجاری غیرصریح اقتصاد مطرح می‌کند؛ همچنین گاهی اقدام به طرح شماری از سؤالات اخلاقی می‌کند که علم اقتصاد در واقع مجبور به مواجهه با آن‌هاست؛ و ارزش یک رویکرد بازر و چندسازگانی‌تر به نظریه‌پردازی اقتصادی را به ما گوشزد می‌کند که باعث استفاده گسترده‌تر از رویکردهای نظری جایگزین، به‌کارگیری مطالعات بیشتر نهادهای اقتصادی، توجه بیشتر به خط سیرهای تطبیقی اقتصادی و توجه دقیق‌تر به تاریخ اقتصادی می‌شود. اقتصاد علم اجتماعی موفق‌تری خواهد بود، در صورتی که نقشی بیش از آنچه اغلب در قرن نوزدهم به‌عنوان علم اجتماعی زاینده ایفا کرده است، بازی کند؛ یعنی حوزه‌ای از پژوهش اجتماعی که به یک اندازه به نهادهای اجتماعی محکم و نهادهای اقتصادی که یک اقتصاد «مدرن» را تأسیس کرد، می‌پردازد؛ به دلالت‌های اخلاقی که پدیده‌ی اجتماعی به آن مربوط است علاقه‌مند است؛ و علاقه دارد که مدل‌های نظری متنوعی را در دست‌یابی به هدف رسیدن به یک فهم از فرایند، نهادها و نتایج اقتصادی به کار می‌گیرد.

اشاره

در این مقاله سعی کرده‌ایم به کمک اصول برداشت شده از تعالیم اسلامی تا حدودی به بحث پیرامون مالکیت و به طور ویژه مالکیت فکری بپردازیم. هرچند در این مقاله مدعای ما این نیست که این برداشت بر نظریه اسلامی مالکیت منطبق است بلکه این نوشتار تلاشی است در جهت تبیین مسئله مالکیت فکری به کمک اصل اعتباری اختصاص که امید است ما را در رسیدن به نظریه مالکیت در اسلام نزدیک سازد. بحث در مورد مالکیت و انواع آن از جمله مباحث پایه و بنیادین در مکاتب اقتصادی به شمار می‌رود، در این بین مبحثی که پرداختن به آن در ابتدا ضرورت دارد بحث از چستی مالکیت فکری و بیان تفاوت و یا تشابه آن با سایر مالکیت‌ها است. برای مثال هنگامی که از مالکیت یک دانشمند بر اکتشاف علمی سخن می‌گوییم چه تفاوتی میان این نوع از مالکیت و مالکیت یک کشاورز بر زمین کشاورزی یا محصول زمین کشاورزی وجود دارد.

مالکیت، اصلی اعتباری

در توضیح اصل مالکیت در امور مادی می‌توان از اصل اعتباری اختصاص بهره برد و در تعریف چگونگی آن از یک مثال ساده کمک گرفت. انسان هنگامی که به صورت فردی و دور از اجتماع زندگی می‌کند، در تصرف خود در تمام طبیعت آزاد و مختار است، هرگاه که بخواهد در هر زمینی بذر می‌کارد و از هرکجا که بخواهد آب و غذا برمی‌گیرد و در هر زمینی مسکن می‌گزیند. ولی همین فرد هنگامی که وارد زندگی جمعی بشود دیگر در تصرف هر زمینی آزاد نخواهد بود و نمی‌تواند در هر چیزی تصرف کند. در بسیاری از موارد تصرف یک فرد در یک کالای خاص مانع از تصرف دیگری می‌شود. به همین دلیل

افراد جامعه میان یکدیگر قرارداد وضع می‌کنند و به این طریق حدود تصرفات و آزادی خود را محدود می‌سازند. از اینجا است که اصل اعتباری مالکیت بر مبنای اجتماع عقلا شکل می‌گیرد. و هر یک از افراد جامعه برای خود حدودی را تخصیص می‌دهند و نسبت به آن احساس مالکیت می‌کنند، درحالی که در واقعیت امر رابطه‌ای بین زمین‌هایی که به هر کدام اختصاص پیدا کرده و آن افراد وجود نداشته است و مالکیت فرد بر زمین و اجناس تنها یک امر اعتباری بوده است.

مالکیت به سبب کار

انسانی را در زندگی فردی و دور از جامعه در نظر بگیرید که در زمین کشاورزی کار می‌کند و محصولش را برداشت می‌کند. حال سؤال این است که آیا این فرد نسبت به محصول گندمی که از زمین کشاورزی خود برداشت می‌کند احساس اختصاص می‌کند، درحالی که فرض کرده‌ایم جامعه‌ای وجود ندارد، و یا فرقی میان این گندم‌ها که نتیجه کار او هستند و گندم‌های دیم نمی‌گذارد. اگر در بررسی این امر دقیق بشویم درمی‌یابیم که این گندم‌ها برای فرد با گندم‌های دیم فرق خواهند داشت چراکه او برای به دست آوردن آن‌ها کار انجام داده است و نسبت به این کار احساس اختصاص دارد و کار خود را با کار طبیعت مجزا می‌داند. بگذارید این مسئله را با مثالی روشن‌تر بیان کنیم. فردی را در نظر بگیرید که با کار خود و جابه‌جا کردن ماسه‌ها طرحی را شبیه به خانه مورچه‌ها پدید می‌آورد اکنون آیا این فرد تفاوتی میان خانه ساخته شده به دست خود و خانه طبیعی قائل نیست؟ با اندکی تأمل درمی‌یابیم که ارزش این خانه نزد او بیشتر از خانه‌ی طبیعی است. در مورد اجتماع هم به همین شکل است، زمینی که با کار فرد احیا می‌گردد منجر به یک نوع احساس مالکیت در فرد می‌شود که ناشی از

آن کار است و احساس تخصیص در این حالت تنها ناشی از اعتبار قراردادی نیست بلکه یک منشأ فردی نیز در آن وجود دارد به این معنی که در این حالت اجتماع به‌تنهایی عامل ایجاد مالکیت نشده بلکه فرد و کار او بوده که اعتبار مالکیت و تخصیص را پدید آورده است. اکنون تحلیل خود را یک مرتبه‌ی دیگر ترقی می‌دهیم و اعتبار جمعی بر مالکیت فرد را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنیم که اجتماع هنگامی امر به مالکیت فرد بر شیء می‌کند که اعتبار مالکیت و اختصاص به سبب کار بر روی شیء از طرف فرد کارگر یا مولد به وجود آمده باشد. به بیان دیگر جامعه اینگونه اعتبار می‌کند که با آمدن کار فردی مالکیت فردی نیز از طرف جامعه به صاحب نیروی کار داده می‌شود. به‌طور مثال، کشاورز در تعامل با جامعه هنگامی مالک زمین شناخته می‌شود، که در یک قرارداد اجتماعی به همان تعریفی که در ابتدا و با استفاده از اعتبار اختصاص بیان نموده‌ایم، کار بر روی زمین انجام داده باشد مثلاً چنانکه در اسلام گفته شده است زمین را با تحجیر نمودن آن حیات‌ت کند. چرا که فرد با انجام دادن کار، خود را مالک کار انجام گرفته و منافع ناشی از آن دیده و در این هنگام چنانکه گفته شد تفوق جمعی نیز مالکیت زمین را با یک قرارداد اجتماعی به وی می‌سپارد. این اعتبار جمعی به این معنی نیست که جامعه فرد را در هر نوع تصرفی که مایل بود آزاد بگذارد و به او اجازه تلف نمودن مال و محصول آن را بدهد چرا که جامعه نیز در محصول این زمین شریک است و اعتبار وی برای مالکیت همراه با یکسری شروط است به این معنی که فرد باید این مال را در مسیر رشد جامعه استفاده کند. مالکیت فرد تا زمانی بر زمین باقی است که کار او بر روی این زمین باقی باشد به این معنی که در این نگاه فرد نمی‌تواند مالک

زمین تلقی گردد درحالی که بدون دلیلی عقلانی در زمین کشت نمی‌کند. در بیان چرایی آن می‌توان به این نکته اشاره کرد که قرارداد اجتماع بر این است که اگر فرد کار کند به سبب آن مالکیت و اختصاص از طرف جامعه هم قرارداد می‌شود؛ اما اگر فرد زمین را بدون انجام کار عقلانی بدون استفاده بگذارد مالکیت آن از آن طبیعت و تعبیر دیگر همان جامعه است.

مالکیت فکری

اکنون به کمک مباحث گذشته به توضیح مالکیت فکری می‌پردازیم. مقدمه‌ی بحث اول نتیجه‌گیری کردیم که اعتبار اختصاص هنگامی در اجتماع مفروض است که تصرف یک فرد مانع از تصرف سایر افراد گردد. در اینجا این مانع وجود ندارد به این معنی که اگر یک فرد از فکری بهره بگیرد این بهره گرفتن مانع از بهره‌گیری سایر افراد نیست و سایرین نیز می‌توانند این فکر را در اختیار بگیرند لذا از این طریق نمی‌توان حکم به اعتبار مالکیت فکری کرد.

بگذارید اندکی عمیق‌تر به این مسئله نگاه کنیم. چه چیزی منجر می‌شود این حق به جامعه داده شود که اعتبار به مالکیت یک شیء بکند؟ یقیناً این امر که ما جامعه را مالک آن شیء دانستیم این حق را به جامعه داده است. پس این سؤال مطرح می‌شود که آیا فرد در فرآیند تفکر بدنال‌پیریزی یک اندیشه مستقل است و یا اندیشه‌ی او بازتابی از انباشت دانش‌جامعه بشری است. به این معنی که تفکر یک دانشمند در حقیقت نتیجه‌ی هزاران سال انباشت دانش بشری بوده و این همان زمین جامعه است که اکنون دانشمندی بذکر خود را در آن کاشته. در واقع جامعه با تعلیمات، فرهنگ، امنیت و تاریخ خود این بذکر را در ذهن متفکر پرورش داده است. هرچند دانشمند هم کارکرده ولی این کار در زمین جامعه بوده است. به عنوان نتیجه می‌توان بیان کرد که کار دانشمندان جنس تفکر است اما اعتبار مالک حقیقی در به ارث گذاشتن دانش بشری لازم بوده است تا این فرد بتواند در پرورش محصول فکریش موفق باشد.

در اینجا باید به یک تفاوت مهم میان مالکیت فکری و مالکیت بر اشیاء مادی اشاره نمود. در مالکیت مادی به سبب آنکه تصرف یک فرد در شیء مانع از تصرف سایرین می‌گردد لازم است که جامعه اعتبار بر تخصیص و مالکیت فردی بکند و تصرف در مال را تنها برای یک فرد جایز بشمارد. درحالی‌که در مالکیت فکری نیاز به اعتبار بر مالکیت تاریخ، فرهنگ و اندیشه، که زمینه را

برای متفکر در خلق تفکر و اندیشه‌ی جدید فراهم می‌سازند وجود ندارد و جامعه میراث علمی گذشته خود را به شکل آزاد در اختیار همه اعضا جامعه قرار داده و قید بهره‌برداری و کار را برای به رسمیت شناختن مالکیت قرار نداده است. اما نباید از این نکته غافل شویم که مالکیت جامعه بر میراث علمی گذشته‌ی خود از بین نمی‌رود بلکه اعتبار مالکیت فردی برای یک شخص معین نمی‌کند. به عبارت دیگر با آن همانند یک کالای عمومی برخورد می‌کند.

در مالکیت بر زمین حیازت شده توسط فرد گفته شد که جامعه به ازای در اختیار قرار دادن زمین یا سرمایه، شرط می‌کند که فرد نباید زمین یا سرمایه را تلف کند. همچنین باید ثمره آن را هرچند در ازای دریافت بهای آن به جامعه عرضه کند و یا اگر خود نیازمند آن محصول است بقدر نیاز از آن استفاده کند که در این حالت نیز او به این دلیل که خود عضوی از اجتماع است از این محصول بهره می‌گیرد. و درازای تولید خود می‌بایست زکات و خمس مال را پرداخت کند که این‌ها به‌عنوان حق جامعه و سهم جامعه در تولید محصول از تولیدکننده گرفته می‌شود و صرف رشد و تعالی جامعه می‌گردد. در مالکیت فکری نیز حکم بر سهم بری جامعه از فکر فرد به سبب آنکه این فکر در بستر انباشت دانش بشری و شرایط جامعه پدید آمده است منجر به این می‌شود که جامعه نیز از مواهب آن بهره‌مند گردد. لذا در مالکیت فکری نیز می‌بایست حق جامعه را در تولید و پرورش یک تفکر در کنار حق متفکر به رسمیت شناخت.

جامعه چگونه سهم خود از محصول فکری را دریافت می‌کند؟

ایا همان‌گونه که جامعه مال خود را به شکل کالایی عمومی در اختیار فرد قرارداد، مالک فکر نیز باید فکر خود را که محصول مشارکت انباشت دانش جامعه و نبوغ و استعداد فردی او است به شکل رایگان در اختیار عموم قرار دهد؟ و یا اینکه متفکر باید فکر خود را بفروشد؟

در اینجا سعی می‌کنیم از همان اصول قبل کمک بگیریم و با استفاده از آن‌ها به تحلیل پاسخ بپردازیم. همان‌گونه که در ملکیت اشیای مادی هنگامی که جامعه زمین را به سبب کار فرد بر روی آن در اختیار او قرار داد و در ازای آن از او خواست تا محصول این مشارکت را در ازای دریافت بهای آن به جامعه عرضه کند و حق جامعه را از طریق پرداخت مالیات بپردازد؛ در

اینجا نیز با استفاده از این منطق می‌توان گفت که فرد می‌تواند از این تفکر فردی خود بهره‌برداری کند و آن را به شکل فردی مصرف کند و محصول دانش خود را در ازای دریافت بهای آن به جامعه عرضه کند و در این راستا با توجه به اصولی که سابق بر این گفته شد می‌بایست این دانش در جهت رشد جامعه باشد و حق مالکیت برای متفکر ثابت است چراکه در مالکیت فرد بر روی زمین که مالک شدن یک فرد مانع از بهره بردن سایرین می‌گردد، جامعه به محض ورود کار فردی حکم به مالکیت فرد بر زمین می‌کند لذا در اینجا که مال موضوع بحث به‌گونه‌ای است که بهره بردن فرد مانع از بهره گرفتن سایرین نیست و جامعه آن را به‌طور عمومی در اختیار همه قرار داده است در این حالت حکم جامعه به مالکیت فرد بر محصول عقلایی تر و ارجح‌تر است.

پس از حکم به مالکیت فردی جامعه سهم خود را با وضع احکامی از صاحب تفکر دریافت می‌کند مثل وضع مالیات بر فروش کالاهای ساخته شده و در مورد مدت‌زمان مالکیت فکری نیز شاید بتوان این‌گونه استدلال کرد، مالکیت فردی بر زمین، تا هنگامی بود که کارفرد با یک توجیه عقلایی بر روی زمین موجود بود، در مالکیت فکری نیز می‌توان گفت تا هنگامی که فرد به سبب کار خود اعتبار اختصاص بر آن تفکر را دارد حق بهره‌برداری از آن در اختیار این فرد است و حق مالکیت برای او ثابت است. در این مدت زمان بهره‌گیری جامعه از آن اندیشه و تفکر دانشمند از طریق وضع مالیات بر ثمره این تفکر است و پس از آن به مرور زمان این اختصاص از بین می‌رود و این تفکر نیز به یک کالای عمومی تبدیل می‌گردد. البته این نظریه، سؤالات بسیاری را ایجاد می‌کند از جمله اینکه بسیاری از دانش‌های بنیادین به‌گونه‌ای هستند که محصول آن‌ها به کالای مادی تبدیل نمی‌گردد و لذا سهم بری جامعه از این سنخ کالاها را به این شکل نمی‌توان توجیه کرد. یا این سؤال که ممکن است در جامعه‌ای آموزش رایگان نبوده و فرد در ازای دانشی که کسب نموده است بهای آن را پرداخته باشد که در این صورت سهمی از این دانش به جامعه تعلق نمی‌گیرد. امید است که با تحقیق و پژوهش سایر پژوهشگران بتوانیم در آینده به غنا این نظریه در مالکیت که از تعالیم اسلامی برداشت شده است بیفزاییم.



شهید احسان آقاجانی معمار

احسان آقاجانی دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع) و کارشناس دفتر اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس بود.

از ازدواج این شهید والا مقام چند ماهی بیشتر نمی‌گذشت.

آخرین عکسی که این شهید برای نمایه تلگرامش انتخاب کرده بود، تصویر دست نوشته‌ای است که یک جمله به نقل از شهید سید مرتضی آوینی است. روی این عکس نوشته شده: هر کس می‌خواهد ما را بشناسد برود و داستان کربلا را بخواند. گرچه خواندن داستان را سودی نیست! اگر دل کربلایی نباشد.

